

# رسالة سير وسلوك

مجموعه‌ای از

علامة بحر العلوم

و

علامة مصطفوی

در سیر و سلوک

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً  
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین میباشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره  
[www.AllamehMostafavi.com](http://www.AllamehMostafavi.com)

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی میباشد

ما خداوند را شاکریم و مفتخریم که این توفیق و سعادت نصیبمان گردید که این رساله مبارکه را منتشر نمائیم .

سید بزرگوار علامه بحرالعلوم نامیست که برای همه علاقه‌مندان ، آشنا و مشهور است و ما کوچکتر از آنیم که در وصف سید جلیل‌القدر توضیحی بدهیم که شما علاقه‌مندان بهتر واقفید .

محقق عالی‌مقام علامه مصطفوی این رساله را توضیح و شرح فرموده‌اند که وقتی انسان با دقت و علاقه مطالعه و بررسی می‌نماید کاملاً روشن است که علاوه بر اینکه ایشان کاملاً با درایت ، مفاهیم و مطالب سید بزرگوار را توضیح فرموده‌اند بلکه بسیاری از مبانی و اصول حقائق و معارف الهی را از دیدگاه نورانی تفکر خودشان مستقلاً با کمال تواضع در قالب شرح کتاب ، بیان فرموده‌اند .

مبانی و مفاهیمی که نشانگر احاطه و تسلط بی‌نظیر این بزرگوار مرد الهی بر مسیر سیر و سلوک می‌باشد .

اگرچه لایق نیستیم ولی امیدواریم که این دو بزرگوار گوشه چشمی به ما کنند .

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

## مقدمه

## بسمه تعالی جلّ شأنه العزیز

این رساله مبارک که در نسخه اینجانب بنام - تحفة الملوك فى السير و السلوك - و در نسخه‌های دیگر بنام - رسالة فى السير و السلوك - نامیده شده است : از بهترین کتابهایست که در رشته سیر و سلوک و تکمیل و تزکیه نفس نوشته شده است .

و بلکه بنده کتابی تا بحال در این موضوع ، باین محکمی و اتقان و دقت و جامعیت ندیده‌ام .

این کتاب در عین اختصار : تمام مراحل و منازل سیر و سلوک و درجات تکمیل نفس انسانی را ، با بهترین و جامعترین بیانی ، و با استناد به آیات کریمه و روایات شریفه و برهان عقلی روشن ساخته است .

و با اینکه این بنده محجوب ، اهل این میدان و این مراحل نبودم ، ولی در حدود اطلاع و وسع خود، خواستم توضیحاتی در پیرامون مباحث آن کتاب شریف نوشته ، و به برادران عزیزى که مى‌خواهند از موضوعات و محتویات این کتاب استفاده کنند ، تقدیم کنم .

و نظر بنده در این توضیحات و تعلیقات : فقط شرح مختصری از مقصود مؤلف معظم ، و توضیحی از مباحث وارد در کتاب بود ، و هرگز از دائره مطالب و موضوعات کتاب بیرون نرفته ، و یا با ذکر مباحث دیگر اظهار فضل و اطلاع نکرده‌ام ، اگرچه اهل اینکار هم نبودم .

و چون این تعلیقات در ایام مسافرت صورت می‌گرفت ، و قهراً مدارکی لازم در اختیار نداشتم : خواه و ناخواه بصورت اختصار فعلی ، و هم از لحاظ کثرت اشتغال بدون مسوّد کردن و تجدید نظر واقع شده است ، و از این نظر اگر جهات ضعفی یا قصوری در عبارات یا معانی دیده شود : چشم پوشیده و اغماض نمایند .

و در اینجا لازم است به چند موضوع اشاره شود :

### « شخصیت مؤلف این رساله »

۱- مؤلف این رساله : بطوریکه در میان اهل علم و فضلاء و هم در همه نسخه‌های موجود ، روشن و معلوم است ، این رساله شریف به علامه بزرگ سید جلیل بحرالعلوم نسبت داده می‌شود ، و اگر کسی در این نسبت تردید داشته باشد : شخص دیگری را که دارای چنین مقام علمی باشد ، و هم اسناد و مدارکی مؤید این نسبت بشود ، معین و معلوم نکرده است .

از محتویات این کتاب شریف ظاهر می‌شود که : مؤلف معظم از نظر علم درایه و حدیث و آشنا شدن به اصطلاحات محدثین و فقها ، در درجه اول اطلاع و معرفت بوده است : و ما به چند مورد از تعبیرات مخصوص این کتاب اشاره می‌کنیم :

صفحه ۴۸ در حدیث مرفوعه احمد بن محمد بن خالد از امیرالمؤمنین ( ع ) .

صفحه ۵۰ ثقة الاسلام بسند متصل او از مسمع بن عبدالملک .

صفحه ۶۵ و قول امیرالمؤمنین ( ع ) در حدیث مرفوعه برقی .

ص ۶۵ حضرت صادق ع در حدیث کاهلی . و نظائر آن در موارد دیگر .

ص ۲۴ بطرق عدیده از سید رسل و هادی سُبُل مرویست .

ص ۶۸ و فرقه‌ای از محدّثین تصریح نموده‌اند بآن .

ص ۷۱ چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق ع  
ص ۱۰۶ و از آنستکه در احادیث کثیره افضل عبادات را تفکر و تذکر فرموده‌اند ،  
و از اینجهت است که در صحیفه الهیّه فرموده .

ص ۱۰۳ از اوامر حتمیّه و تنزیهیّه که با اهمال جزئی از آنها ...  
و همچنین اطلاع کافی و تمام او بمطالب فلسفی و عرفانی و معارف :  
ص ۲۲ الحمد و الثناء لعین الوجود و الصلوة علی واقف مواقف الشهود .  
ص ۳۳ پس وجه هرچیزی آنجهتی است که بآن جهت مواجه دیگران میشود و  
با آن بایشان ظهور و تجلی میکند ، پس وجه هرکس مظهر او است .  
ص ۳۸ از محاسبه محشر آفاقی ... بتوسط عبور بر قیامت عظمی آنفسیّه .  
ص ۴۰ و نبیّ بخطاب اقبل و بعد ادبر ، پس نبوت بی ولایت صورت .  
ص ۵۸ و چون تمام فعلیّت و ملکه بآن میتوان بهمرسد .  
ص ۹۵ و از معاینات جبروتیه بتجلیات لاهوتیه سرافراز . و موارد دیگر .  
ص ۱۵۰ بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز پی بوصول صاحبش .

پس مؤلف معظم کسی باید باشد که از نظر علم الحدیث و احاطه بکتب و اصول  
روایات ، و از لحاظ فقاہت ، و همچنین از نظر اطلاع بمطالب و اصطلاحات فلسفه  
و عرفان : در مرتبه عالی قرار بگیرد .

و أمّا از نظر ادبی عرفانی : أشعار عربی که حدود چهارده بیت ۱۴ شعر در این  
کتاب ذکر شده است ، و بسیار مناسب و لطیف است : دلالت دارد بر اطلاع و ذوق  
سرشار حضرت مؤلف .

و ضمناً فهمیده میشود که : مؤلف در محیط عربی ( عامّ یا خاصّ ) زندگی داشته

است: زیرا با اینکه کتاب فارسی است، هیچگونه از اشعار - فارسی مناسب (که بسیار است) نمونه‌ای ذکر نشده است.

و اما از نظر تدبیر و تقید بشریعت: در چند مورد باینجهت اشاره و تأکید فراوان نموده است، در ص ۵۲ گوید - پس هرکه را به‌بینی که دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و بقدر سر مویی از صراط المستقیم شریعت انحراف نماید: او را منافق میدان، مگر آنچه بعذر یا خطاء و یا نسیان از او سرزند.

و در ص ۵۰ میگوید: و از اینجهت است که سالکین راه خدا کسی را که بقدر رأس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید: سالک نمیدانند، بلکه کاذب و منافق میخوانند.

و اما نظر مؤلف معظم بأفرادیکه در سلک عرفان بوده و در باطن از سالکین راه حق نیستند: در پیرو تقید بشریعت میفرماید - در صفحه ۵۱ همچنین منافقین صنف ثانی (در جهاد اکبر) در ظاهر بلباس سالکین در راه خدا ملبس، و باطراق رأس، و تنفس صداء متشبث، گاهی لباس خشن میپوشند، و گاهی صوف در بر میکنند، و اربعینها میگیرند، و ترک حیوانیها میکنند، و ریاضتها میکشند، و آورد و اذکار خفیه و جلیه و وظیفه خود میکنند، و بکلمات سالکین متکلم میشوند، و سخنان فریبنده بر هم میافند - و اذا رأیتهم تُعجبک أجسامهم.

پس معلوم میشود حضرت مؤلف از اینگونه سالکین و مرتاضین که دعوی سلوک و در سلک اهل معنی خود را قرار میدهند: بسیار آزرده‌دل و ناراحت بوده، و آنانرا جزو منافقین محسوب میدارد.

و أمّا نظر ایشان نسبت بکرامات و کشفیات و خوارق عادات که در نتیجه ریاضتهای مخصوص بدست آمده ، و موجب سرور و ابتهاج و سکون نفس صاحبش میشود ، میفرماید - ص ۱۴۹ : زینهار بظهور خوارق عادات ، و بیان دقائق نکات ، و اظهار خفایای آفاقیّه ، و خبایای آنفسیّه ، و تبدّل بعضی از حالات خود بمتابعت او : فریفته نباید شد ، چه اشراف بر خواطر ، و اطلاع بر دقائق ، و عبور بر نار و ماء ، و طیّ زمین و هواء ، و استحضار از آینده ، و أمثال اینها : در مکاشفه روحیه حاصل میشود ، و از این مرحله تا بسر منزل مقصود راه بی‌نهایت است ... الخ .

پس فهمیده میشود که مقام مؤلف بالاتر از این بوده است که بأمثال این مطالب و تظاهرات فریفته گردد ، و بعقیده مؤلف معظمّ فاصله این منزل تا مرحله حصول خلوص کامل و عبودیت تامّ : راه بی‌نهایت است ، و اگر کسی هدف و مقصودش حقیقت سعادت و کمال انسانی باشد : نباید باین امور در خود یا دیگری توجه نماید .

و أمّا نظر ایشان درباره علم و علماء : در ص ۱۲۰ میفرماید - طالب بعد از فحص و نظر چون باسلام و ایمان أصغر رسید ، اوّل چیزیکه بر او است تحصیل علم است بأحكام ایمان ... و کسیکه از این علم خالی باشد مجاهده او بجز مغلوبیت نیفزاید ،... پس أخذ آن أحكام از نبیّ یا وصیّ با امکان اُشرف ، پس استخراج آن از کلام ایشان : از تقلید أفضل .

و در صفحه ۱۰۱ میفرماید : و اوّل چیزیکه در این مرحله لازم است بآحكام و آداب و وظائف و شرایع راهنمائیست که باعتقاد خود جسته ، بشنیدن آنها از خود راهنما یا از خلیفه و نائب آن یا از فهمیدن کلام آن ، اگر اهلیت آنرا داشته باشد ، یا



بمتابعت کسیکه اهل باشد که او را فقیه خوانند .

و در صفحه ۵۲ میفرماید : و از منافقین این صنف فرقه‌ای هستند که نام مجاهد بر خود نهند ، و احکام شریعت را بنظر حقارت مینگرند ، و التزام آنها را شأن عوام میدانند ، بلکه علمای شریعت را از خود ادنی میخوانند ، و از پیش خود اموری چند اختراع میکنند ، و آنرا راه بخدا می‌پسندند . که راه بخدا راهیست و رای راه شریعت ، و در حق ایشانست - و یُریدون أن یفرّقوا بین الله و رسله ... الخ .

و از این جملات بصراحت فهمیده میشود که : مؤلف معظم کسی است که صد در صد طرفدار شریعت و آداب و احکام شریعت ، و در عین حال از علمای شریعت نهایت تجلیل و تعظیم را بجای آورده ، و مخالفین و بدگفتن بآنها را در حدّ نفاق و کفر میدانند .

پس از این مطالب فهمیده میشود که : مؤلف این رساله شریفه صد در صد کسی است که دارای صفات و خصوصیات ذیل است :

- ۱- در علوم حدیث و درایه و فقه استاد و مجتهد است .
- ۲- در علم فلسفه الهی و عرفان متبحر و استاد است .
- ۳- با افرادی که دعوی عرفان و سلوک نموده ، و از باطن طبق دعاوی خود عمل نمیکنند : سخت مخالف است .
- ۴- با افرادی که دعوی سلوک کرده ، و مقید با احکام شریعت نیستند ، و در اینجهت مسامحه میکنند : شدیداً مقابله مینماید .
- ۵- سلوک را توأم با عمل بشریعت صد در صد میدانند .
- ۶- بآدبیات عربی و اشعار عرفانی عربی احاطه دارد .

۷- برای کرامات و مکاشفات و خوارق عادات ، در مقابل مسیر اخلاص و عبودیت ارزشی قائل نمیشود .

۸- برای علماء و روحانیین دینی ، مقام و مرتبه بلندی قائل و تحصیل علم را برای سالک لازم می‌شمارد .

از این کلیاتیکه اشاره شد : بیقین می‌فهمیم که مؤلف معظم این رساله شریفه ، لازم است فرد برجسته الهی فقیه عارف صد در صد متشّرع پرهیزکار کاملی باشد . و این خصوصیات و امتیازات صد در صد تطبیق میکند بفقیه بزرگوار علامه محقق عارف پرهیزکار کامل سید بحرالعلوم رضوان الله تعالی علیه ، مخصوصاً با شهرتیکه در میان علماء اعلام بوده و هست ، و در نسخه‌های موجود نیز این انتساب ثبت است .

گذشته از این : آنچه متن کتاب ناطق و صد در صد دلالت دارد اینستکه ، مؤلف کتاب شخصیتی نظیر شخصیت سید بحرالعلوم داشته ، و یکی از متبخرین و مبرزین علمای شیعه است و البته تا وقتیکه اسناد و مدارک مسلمی برای مخصوص سید بحرالعلوم نداشته باشیم : در نسبت این رساله بطور خصوصی بشخص ایشان ، دعوی قطعی نخواهیم داشت .

و این معنی در اهمیت و بلندی مرتبه و امتیاز رفیع این رساله شریفه تغییر موضعی نخواهد داد ، زیرا شخصیت مؤثر است نه شخص .

۲- و أمّا چند مبحث مذکور در کتاب ( توجه باستاد و شیخ ، نفی خواطر ، و اذکار مخصوص ) هرکدام از اینها در مورد خود توضیح داده شده ، و کوچکترین اشکال و ضعفی در آنها نیست ، و لازم است با توجه بمعانی اصطلاحات : در شرح

این مباحث بررسی شود .

البته در هر رشته و علمی اگر احاطه با اصطلاحات مخصوص نبوده ، و مقدمات آن علم منظور نگردد : اعتراضات زیاد متوجه خواهد شد .

و توجه باستاد بعنوان تجلیل و تعظیم او و یا بقصد استفاده و کسب فیض و علم و دانش ، در هر رشته‌ای باشد : یک امر طبیعی و لازم است ، و اینمعنی در مباحثهای آداب متعلمین مندرج است .

و همچنین نفی خواطر : یعنی تصفیه ذهن و تخلیه باطن و تطهیر قلب از آلودگیها و افکار مختلف و وابستگیهای گوناگون ، و تقویت روح در توجه مستقیم بمقصود و تصمیم‌گیری و استقامت ، و تمرین اینمعانی : امریست طبیعی و لازم ، البته در صورتیکه این امور مطلوب و مقصود باشد .

و همچنین خصوصیات ذکر و عبادت : در مقام بدست آوردن ارتباط و روحانیت ، و معالجه و درمان امراض باطنی ، بهر نحو و ترتیبی که خود یا عالم متخصص این فنّ تجویز کند .

پس بحث در مصادیق و جزئیات و خصوصیات این امور : خارج از میزان علمی و قواعد کلی است ، و مربوط میشود بنظر شخصی .

آری چون اغلب مردم در مقامات تصفیه و تزکیه و ترقی روحی و مجاهده با نفس و سیر و سلوک در صراط الهی و تصمیم‌گیری جدی و معالجه امراض باطنی نیستند : مباحث گذشته بسیار غریب بنظرشان آمده ، و نمیتوانند آنطوریکه باید موافقت نشان بدهند .

و از این عجیبتتر آنکه : کسیکه صد در صد تصمیم به ترک محرّمات و اتیان

واجبات و احتیاط در مکروهات و مستحبات کرده ، و در حال مراقبه و تذکر و توجه باشد : در نظر مردم غیرمتعارف و مریض روحی و بلکه مجنون و بیخرد و ضعیف و مخلوط خوانده خواهد شد - یقولون قد خولطوا .

پس استناد ما در این شرح : فقط به محتویات متقن و بسیار محکم و عالی و دقیق و متین خود رساله است ، و تعیین شخص مؤلف در برنامه ما تأثیری نداشت - انظر الی ما قال .

و گذشته از این : این بنده فرصت تتبع و تحقیق در اینموضوع را نداشتم ، و امید است دیگران این امر را روشن کنند .

۳- و چون این رساله ظاهراً از سید علّامه بحرالعلوم است : مناسب است بطور اختصار به حالات ایشان اشاره شود :

و ما این قسمت را از مقدمه - فوائد الرجالیّه - ایشان که بقلم دو نفر از فضلاء و بزرگان خانواده بحرالعلوم است : نقل میکنیم :

الآیة العظمی و الحجّة الکبری السید محمد مهدی بحرالعلوم ابن السید مرتضی ابن السید محمّد البروجردی : در کربلا سال ۱۱۵۵ هجری متولّد ، و بعد از أخذ مقدمات نزد پدر بزرگوارش ، بحوزه درس استاد وحید بهبهانی متوفی در سنه ۱۲۰۶ ، و حوزه درس شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق متوفی در سنه ۱۱۸۶ ، و شیخ مهدی فتونی در نجف اشرف متوفی در سنه ۱۱۸۳ - حاضر و استفاده کرده است .

مقامات علمی سید از تألیفاتش - المصباح فی الفقه ، منظومه الدرّة النجفیّة ، الفوائد الرجالیّة ، و رساله‌های دیگر - روشن است .

و در سال ۱۲۱۲ هجری ، در سنّ ۵۷ سالگی ، در نجف اشرف وفات کرده و در جنب مسجد شیخ طوسی مدفون گردید .

و از تلامذه آنجناب : شیخ بزرگوار احمد نراقی ، شیخ أبوعلی حائری ، شیخ اسد الله تستری ، شیخ جعفر کاشف الغطاء ، مولی زین العابدین سلماسی ، سیّد علی صاحب ریاض ، سیّد محمد جواد عاملی ، و دیگران - است .

و در مجلد سوم از مستدرک ص ۳۸۱ - میگوید : همه معاصرین و متأخرین از او اتفاق دارند بعلوّ مقام و ریاست او در علوم عقلیه و نقلیه و سائر کمالات نفسانیه ، بحدّیکه شیخ فقیه جعفر کاشف الغطاء نعلین او را با تحت الحنک خود پاک میکرد . و او از کسانیست که متواتر است در حقّ او کرامات و تشرّف او بلبقای حضرت ولیّ عصر صلّی الله علیه ، و در این فضائل کسی بر او بجز سیّد ابن طاوس رضوان الله علیه سبقت نیافته است ، و ما مقداری از آنها را در کتابهای دارالسلام و جتّه المأوی و نجم ثاقب نقل کردیم .

۴- و در صفحه ۹۵ مقدمه فوائد مینویسد : و بسیّد نسبت داده میشود رساله‌های کوچک دیگری ، مانند رساله سیر و سلوک ، ولکن طریقه و سبک نوشته‌های سیّد در تالیفاتش آنرا تأیید نمیکند .

البته این رساله برای افراد مخصوصیکه در صراط تهذیب و تزکیه و تحصیل هدف عالی روحانی باشند : نوشته شده است ، نه برای عموم أهل علم که در رشته‌های مختلف زحمت میکشند .

و از این لحاظ بعید نیست که : از وجود چنین رساله‌ای تنها عدّه‌ای مخصوص اطلاع میداشتند ، و حتی ممکن است خود سیّد نیز برای برخی از جهات و

بملاحظه مصالحي ، نمیخواسته است این کتاب شریف در دسترس عموم قرار بگیرد ، و حق هم همین است .

چنانکه آنچه از کرامات و خوارق عادات و امور روحانیه‌ای که از آنجناب نقل میشود ، بوسیله چند تن از تلامذه مخصوص که اهل این معانی بوده‌اند ، روایت شده است - مانند مولی زین‌العابدین سلماسی و شیخ محمد خزعلی و غیرهما ، و بطور مسلم این قبیل خوارق پیش دیگران که در اینجهت تفاهم و تناسبی نبود : اظهار نمیشد ، اگرچه آنان از فضلاء حوزه درس و یا از نزدیکان نسبی ایشان بودند . و اما سبک نوشته‌های ایشان : اگر ما قبول داشته باشیم که سید دارای مقامات عالی روحانی و صاحب کرامات و خوارق و واصل به مدارج عالی معرفت و حقیقت بود : پس اینمطالب صد در صد مناسب حالات و مقامات بلند او میشود .

و چنانکه گفتیم : مراحل سیر و سلوک رشته مخصوصی است ، و مانند رشته‌های دیگر - ادبیات ، معقول ، منقول ، ریاضیات ، صناعات ، علوم غریبه - اصطلاحات خاص و مبانی مخصوص و مطالب معینی دارد ، و کسی که در این رشته زحمت کشیده ، و معارف و حقائق بدست آورده ، و باموریکه ماوراء امور متعارف است آگاهی یافته است ، و وظیفه احساس میکند که در این رشته کتابی بنویسد : حتماً باید روی مبانی و اصطلاحات خاص این رشته باشد .

آری این روش و سبک نوشته سید ، با سبک نوشته‌های دیگر او در فقه یا اصول یا رجال تفاوت کلی پیدا میکند ، و البته هم باید چنین باشد ، و این خود کمال مرد است که در هر رشته‌ای سخن میگوید باید خود را از رشته‌های دیگر منعزل و جدا کند .

و ما روشن کردیم که نوشته‌های این رساله : کاملاً با شخصیتی متناسب است که مانند علامه و محقق بزرگوار سید بحر العلوم باشد .

پس کلام مزبور از مقدمه : نه تنها نفی انتساب رساله را به سید بزرگوار اعلی الله مقامه نمیکند ، بلکه مقداری هم مؤید موضوع میشود ، و معلوم میگردد که دلیلی محکم و روشن بر نفی این نسبت ندارند .

و خود بنده هم که در نجف اشرف با چند تن از بزرگان و فضلاء این خانواده مذاکره کرده بودم : در تردید بودند .

۵- و اما خصوصیات این نسخه : متن اصيل از روی نسخه‌ای نوشته شد که ، از متملکات مرحوم آقای سید مهدی بن سید ریحان الله موسوی بروجردی بوده ، و در سنه ۱۳۸۰ بتصرف اینجانب آمده است .

و در آخر کتاب مینویسد : اتمام پذیرفت این رساله شریفه موسوم به تحفة الملوك فی السیر و السلوک ، در عصر ۱۶ جمادی الاولی ، و عید سعید نوروز ۱۳۳۴ هجری قمری ، در مدرسه صدر ، بدست ابوالقاسم عراقی ، و بقطع وزیری ، و در ۲۹ صفحه . و مقابله کردیم آنرا : با نسخه جناب آقای بخشی کرمانشاهی که ایشان از روی دو نسخه کتابت کرده اند .

و باز با نسخه جناب آقای عبدالقائم شوشتری خراسانی که از روی نسخه آیت الله خوبی و علامه طباطبایی ، استنساخ کرده است .

و ما در مقام استنساخ این نسخه : در مواردیکه اختلاف معنوی داشت نسخه بدلی را در میانه پراتز اضافه کردیم ، و اگر اختلاف لفظی تنها بود : آنچه بهتر و مناسبتر بود انتخاب نمودیم .

و باید توجه داشت که: کلام ناسخ - در صفحه ۲۱۱ - بطور مسلم از متن کتاب خارج است. و مقصود از ناسخ هم معلوم نشد که کیست.

و همینطوریکه ناسخ کلامی از خود در آخر کتاب اضافه کرده است: احتمال آن می‌رود که همان ناسخ یا شخص دیگری در استنساخ مرتبه اول در چندین مورد ( بعضی از جملاتی که تا حدودی مبهم و محتاج به شرح و توضیح است - مانند بعضی از جملات در انتخاب استاد یا نفی خواطر یا کیفیت و مراتب اذکار یا اذکار و آورد مؤلف ) بتصور حسن خدمت و انجام وظیفه وجدانی: اضافه کرده باشد.

و البته این مطالب که تنها سند تاریخی باید داشته، و با نفی و اثبات و ظن و تخیل درست نمیشود: نباید در پیرامون آنها بحث کرده، و بدون سند تاریخی، موضوعی را نفی یا اثبات کرد.

و اثبات و نفی خصوصیات نسخه‌ای از کتاب: متوقف است به بدست آوردن نسخه‌های مورد اعتماد و مصحح و مقابله شده با نسخه اصل ( اگر نسخه اصل بدست نیامد )، تا باستناد آنها نفی و اثبات شود.

و فعلاً این بنده نسخه‌ای را که صد در صد مورد استناد باشد، سراغ ندارم، و اگر دیگران اطلاع دارند: این موضوع را روشن کنند.

و نسخه‌ای که از این رساله در کتب فهرس ثبت شده باشد: اطلاع دقیقی ندارم، فقط در کتاب طرائق الحقائق مجلد ثالث ص ۱۷۸ در ضمن شرح احوال پدرش حاجی زین‌العابدین رحمتعلی شاه متوفی در ۱۲۷۸ - ه، در هفتاد سالگی، مینویسد: و رساله‌ای از سید بحر العلوم اعلی الله مقامه در عرفان بخط ایشان دیدم، که جزوی هم شرح اربعینیات خود را ضمیمه فرموده بود، برای حاجی عبدالعظیم



هراتی که اظهار ارادت خدمت آنحضرت مینمود .

از اینکلام دو مطلب فهمیده میشود :

۱- بودن و شیوع این رساله در اواسط قرن سیزدهم که زمان کمی بعد از فوت مرحوم سید میشود .

۲- مسلم بودن نسبت این رساله بسید ، حتی در میان طائفه صوفیه و سلسله نعمة اللّهمیه ، که اگر احتمال آن بود که این رساله از عارف دیگری باشد ، البتّه آنان اطلاع پیدا میکردند ، مخصوصاً مؤلف کتاب طرائق با آن سعه اطلاع و تحقیقی که داشت .

۶- راجع به مآخذ روایات منقوله در رساله : آنچه در موقع شرح در دسترس و در نظر داشتیم از آیات و روایات ، در میان پراکنش ضبط شد ، و بقیّه را چون مربوط بأصل مطلب و غرض ما نبود ، و هم محتاج بتحقیق و زمان بیشتر میشد : صرف نظر کردیم . و طوریکه مسموع شد : یکی از آقایان این زحمت را تقبل و اینعمل را انجام داده است .

قم - رجب المرجّب - ۱۴۰۱ - حسن مصطفوی

متن

رساله سیر و سلوک

منسوب

بعلامه و آیه کبری سید بحرالعلوم

متوفی در سنه ۱۲۱۲ - هـ

و

شرح

رساله سیر و سلوک

از

آیه کبری علامه مصطفوی

متن کتاب ، مربوط به علامه بحرالعلوم با ○ و شرح کتاب ، مربوط به  
علامه مصطفوی با ] نمودار و مشخص گردیده است .

هو  
 هذا الكتاب  
 المستطاب المسمّى  
 به - تحفة الملوک فی السیر  
 و السلوک - للمحقّق الکامل السید  
 بحر العلوم رضوان الله  
 علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

○ الحمدُ و الثناءُ لِعینِ الوُجودِ ، و الصلوةُ علی واقفِ الشُّهودِ ، و علی  
 آله اُمناءِ المعبودِ ○<sup>۱</sup>

[ در این دو قسمت در صورتیکه از متن رساله باشد : چند موضوع محتاج  
 بتوضیح خواهد بود . ۱- تحفة الملوک : چون موضوع کتاب در مباحث روحانیات و  
 معنویات است : قهراً این رساله برای افراد برجسته روحانی و سالکین مسیر الهی  
 تحفه خواهد بود ، و آنها هستند که بمقام مالکیت و تصرف در عالم ماده رسیده ، و  
 مسلط و حاکم بقوای تن شده‌اند .

۲- سیر و سلوک : آن علم و برنامه‌ایست که از کیفیت و خصوصیات منازل سیر  
 بسوی قرب الهی بحث کند ، و این علم مافوق علم اخلاق است .

۱- عنوان و خطبه کتاب بهمین کیفیت در نسخه متن موجود است .

۳- عین وجود : یعنی حقیقت هستی و وجود حقّ و نفس وجود و هستی ذاتی و واصل . زیرا هستی حقّ تنها او را است ، و موجودات دیگر سایه و جلوه و نمود او هستند ، و در حقیقت وجودی که استقلال و ذاتیت و حقیقت داشته باشد برای آنها نیست - *أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ* .

۴- *وَاقِفِ الشُّهُودِ* : یعنی ایستاده در مقام شهود است ، و بطوریکه در عالم مادّه و حسّ بوسیله بصر و بینایی چشم میتوان هر موضوع مادّی و طبیعی را ادراک و تشخیص و تعیین کرد : با شهود و بصیرت قلب نیز هرگونه از حقایق و معارف معنوی و روحانی را تمییز و تحقیق و مشاهده میتوان نمود . و منتهای شهود مربوط میشود به مشاهده صفات جلال و جمال حق تعالی .

۵- *أَمْنَى مَعْبُودٍ* : یعنی امینان در بارگاه پروردگار متعال هستند ، و محلّهای ودائع و علوم الهی ، و پایگاههای ملائکه ، و منازل وحی و الهاماتند ، و اسرار معارف الهی و حقائق در سینه‌های آنان محفوظ است - *و مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ خُزَّانِ الْعِلْمِ* .

○ ای همسفران ملک سعادت و صفا و ایرفیقان راه خلوص و وفاء ، *أَمْكُثُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ* - (۲۹/۲۸) ○ [ ای همسفران ملک : این جمله در آغاز کتاب ، تناسب تسمیه کتاب را به - تحفة الملوک ، تأیید میکند ، و اشاره میشود بجهت روحانی ملک .

۲- *أَنَسْتُ نَاراً* : انس عبارت از علاقه و ارتباط و جذب است ، و مؤانست دلالت بدوام و استمرار میکند ، و أغلب ملازم با بین‌الطرفین بودن است . و نار آن نوری است که توأم با حرارت و تحرّک باشد . و قرائن داخلی و خارجی آیه شریفه -

۲۸/۲۹ مشعر است که منظور نار روحانی که نوعی از نور است میباشد. و حرارت در نور اشاره است بجذبه آن که در اثر تحرّک و تموّج و تجاذب، حرارت تولید گردد. [

○ بطرُق عَدیده از سید زُسل و هادی سُبُل مرویستکه - مَن أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَي لِسَانِهِ - عبارت حدیث اگرچه مختلف وارد شده است<sup>۱</sup> ولی معانی متحد است.

خود بعیان دیده‌ام و ببیان دانسته‌ام که: این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است خاص و تأثیری مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم ملکات در طی منازل و قطع مراحل.

و منازل راه اگرچه بسیار است: ولیکن در هر منزلی مقصود نیست. و مراحل اگرچه بیشمار است: چون باین مرحله داخل شدی، اتمام عالمی است ○ [حدود عدد مخصوص همینطوریکه در جریانهای امور مادی، مانند معالجات و تحولات شیمیائی و کشت و زراعت باختلاف حبوب و توالد و تناسل باختلاف انواع حیوانات، لازم الرعایه است: در جریانهای معنوی نیز چنین میباشد.

هر حالت و صفتی باقتضای درجه ثبوت و رسوخ و حلول آن، در مقام رفع یا تثبیت آن مقدار معینی از زمان را لازم دارد. و در هر عبادت و مجاهدت و ذکر با در نظر گرفتن آثار مخصوص، اندازه محدودی را باید قید کرد.

و تأثیر مطلوب هر یک از أسماء الهی و اذکار مانند تأثیر داروها است، یعنی با در نظر گرفتن خصوصیات اخلاقی و باطنی ذاکر، اندازه و حدود ذکر نیز لازم است رعایت شود، تا نتیجه مطلوب و اثر منظور در آن مورد حاصل گردد.

۱- رجوع شود بمجلد ۱۵ بحار باب اخلاص، و اصول کافی ایضاً باب اخلاص.

البته تعیین این حدود و آثار و تجویز این داروی معنوی در مورد خاص، ناچار میباید از طرف فردیکه متخصص در این رشته (اخلاق و سیر و سلوک) است صورت گیرد، و مراجعه بغیر متخصص مانند معالجه طلبیدن از غیر طبیب حاذق و مطمئن است - مَنْ كَانَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ وَ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ .

و جمعی از سالکین راه الهی از همین قسمت مواجه بخطر ضلالت و انحراف و یا حدّاقل مبتلا بتوقف در حرکت میشوند .

و اما در ورود هر مرحله اتمام عالمی است : اینمعنی نیز برای اهلش که منازلیرا طی کرده و بآثار و علائم و خصوصیات آنها متوجه شده‌اند، روشن است .

کسیکه در منزل توبه یا خوف یا رجاء یا توکل یا رضا یا محبت، ادامه زندگی و سلوک میکند : تمام برنامه رفتار و گفتار و کردار و پندارش مطابق اقتضای آن منزل است، گویی که آنجا عالمی است ماورای منازل دیگر . [

○ تخمیر طینت آدم ابوالبشر ع در چهل صباح اتمام پذیرفت - وَ خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ، و در این عدد عالمی از عوالم استعداد را طی کرد، و بروایتی چهل سال جسد آدم در میان مکه و مدینه افتاده بود، و باران رحمت آلهیه بر او میبارید، تا در اینعدد قابل تعلق روح قدسی شد . و مدت میقات موسی بن عمران در اربعین ليله تمام شد، و قوم او را بعد از اربعین سنة، از تیه خلاص کرد . و خاتم الأنبياء محمد ص را بعد از چهل سال که بخدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانید . و زمان مسافرت عالم دنیا و غایت ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم در چهل سال است، چنانکه وارد شده که عقل انسان در چهل سالگی بقدر استعداد هرکس کمال میپذیرد، و از بدو دخول او در اینعالم در نمو است تا

سی سالگی ، و ده سال بدن او در این عالم واقف است ، و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است ، و ابتدای سفر بعالم آخرت است ، و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر آخرت می‌بندد ، و از اینعالم رحلت میکند ، قوت او سال بسال در کاهیدن است ، و نور بصر و سمع در نقصان است ، قوای مادی در انحطاط ، و بدن در ذبول است ، چه مدت سفر و اقامت او در اینعالم در چهل سال تمام شد . O [ مصداقی چند از برای عدد اربعین و خصوصیات آن ذکر شد ، و لازم است توضیحاتی در این موارد داده شود :

۱- خمرت طینه آدم : مراد در اینمورد طینت از نظر جهت جسمانی انسان باشد  
- اَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ - ۱۱ / ۳۷ .

و اما تخمیر طین و مستعد نمودن آن برای تعلق روح : البته بدن مرکب و متعلق و آلت و وسیله روح است ، و چون روح جامع قوی و دارای هر رقم از ادراک و احساس و نیرو است : لازم است در وجود بدن نیز همه این نیروها و مسائل و آلات موجود باشد ، تا روح بتواند بوسیله آن اعمال هرگونه قدرت و قوت و نفوذ و ادراک نموده ، و بدن استعداد آن داشته باشد که با روح برابری و مقابله پیدا کرده ، و در جهت قبول و انفعال و آلیت و انعکاس نیروهای روحی مستعد و مهیا گردد ، یعنی زمینه مستعد برای منعکس کردن کامل فعالیت‌های روحی برقرار شود .

البته تمام قوی و جوارح و اعضاء بدنی در این مسیر شرکت دارند ، مخصوصاً مغز انسان و تشکیلات و طبقه‌بندی آن که منعکس کننده هرگونه احساسات و افکار و تعقلات روحانی میباشد .

۲- روی همین مبنای استعداد بدن و فراهم شدن زمینه برای انعکاس قوای

روح است که : چهل سال برای مدّت سیر نهایی و تکمیل استعداد بدنی ذکر شده است ، و پس از آن آغاز سیر و حکمرانی و نفوذ روح شروع میشود ، یعنی لازمست بتکمیل جنبه روحانی و اخروی پرداخته ، و زندگی دنیوی و مادی و بدنیرا تحت سلطه و نفوذ و تدبیر روح و برنامه معنوی الهی قرار داد .

۳- و أمّا میقات حضرت موسی ع : در کتب مربوطه از خواصّ اربعین بحث کرده‌اند ، و آنچه مسلم و نزد متخصصین علمای اخلاق و سیر و سلوک قطعی است : مدّت چهل روز در اثر عمیق بخشیدن اسماء الهی و اذکار و توجّهات و عبادات ، و تصفیه قلب و رسوخ و تثبیت حالت روحانی ، و برقرار کردن توجّه و ارتباط ، بسیار ثمربخش و مفید بوده ، و خاصّیت مخصوصی دارد. ]

○ و از این است که : وارد شده است - مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى - که عصا علامت سفر است ، و مسافر را برداشتن عصا مندوب است ، و چون چهل سال تمام شد هنگام سفر است ، و تأویل عصا : مهتّا شدن از برای سفر آخرت است ، و جمع کردن خود از برای رحلت ، و هرکه عصا برنداشت از فکر سفر غافلست . و همچنانکه مدّت تکمیل طبیعت در این سنّ است : همچنین مرتبه سعادت و شقاوت .

و از اینجهت است حدیث وارد است که - روی هرکه در چهل سالگی سفید نشد : شیطان مسح میکند وجه او را ، و میگوید - بَأَبِي وِ أُمِّي وَجَهًا لَا يُفْلِحُ أَبَدًا - و میگوید - نام تو در صحیفه جُند من ثبت است . ○

[ و ممکن است اخذ عصا نمایانگر ضعف مزاج و بخاطر احتیاط از لغزش و خطر و حفظ نفس از سقوط باشد ، و چون از سنین اربعین تا آخر : امتداد سفر آخرت و



زمان سیر و حرکت بسوی حق است ، و در این مسیر خطرها و انحرافات و لغزشهای بسیاری مواجه سالک میشود : ناچار محتاج باحتیاط زیاد و دقت کامل و حفظ و تقوای نفس و تمسک بوسیله محکم و عروةالوثقی خواهد بود .

و عصا در این مورد : آنچیزبسته که با تکیه و استناد بآن سالک را از گمراهی و انحراف و لغزش و سقوط نگهداری میکند ، مانند تمسک محکم و خالص بقرآن کریم ، و توسل و پیروی از حضرات معصومین علیهم السلام ، و مجالست و مصاحبت با افراد مؤمن کامل و با معرفت و منور و پاک .

و أمّا تثبیت سعادت و روی سفیدی : چون زمان قدرت و نیرومندی و فعالیت انسان تا چهل سال امتداد پیدا میکند ، و اگر در اثر غفلت و یا تسامح و یا هوسرانی نتوانست نیروهای جسمانی را تحت نفوذ و اختیار و اراده روح قرار بدهد : بعد از پایان یافتن زمان قدرت و فرصت ، بسیار مشکل خواهد بود که چنین جنبش و حرکت پیدا شده ، و در این راه توفیقی نصیب او گردد .

و روی جریان طبیعی از هدایت و سعادت پیدا کردن چنین شخصی باید ناامید شد . [

○ و آنچه در اخبار وارد شده که : هرکه کوریرا چهل قدم بکشاند و راه نماید : بهشت بر او واجب میشود - مراد از ظاهر آن کور بصر است ، ولی تأویل آن کور بصیرت است . چون کور بصیرت ، پیش از تمام شدن چهل قدم از مرتبه استعداد بفعلیت داخل نشده ، اگرچه قریب شده باشد .

پس اگر او را رها کنی باز بحالت اولیّه عود میکند ، چون تمام احسان و حصول هدایت باتمام چهل است ، پس باینجهت موجب وجوب بهشت است .

و همچنین در حدیثی که رسیده است - از چهار جهت خانه هرکس تا چهل خانه همسایه‌اند چون اینعدد تمام شد: گویا از عالم هم جدا گشته‌اند .  
و تأویل آن در مناسبت و جوار از جهات قوای اربع است که: عقلیه، وهمیه، شهویه، غضبیه، است .  
و هرکه چهل مرحله از مراحل این قوای از دیگران دور نشود: از عالم او خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند .  
پس اگر جوار و مناسبت در قوه عقلیه ملکیه است: بزبان حال با یکدیگر باین مقال در وصف حالند که:

أَجَارْتَنَا إِثْنَا غَرِيبَانِ هَيْهُنَا      وَ كَلَّ غَرِيبٌ لِلْغَرِيبِ نَسِيبٌ

و اگر مجاورت و همسایگی در قوای شیطانیه و سبعیه و بهیمیّه باشد: یکدیگر را باین ترانه یاد نمایند:

أَجَارْتَنَا إِنَّ الْخُطُوبَ تَنُوبٌ      وَ اِنِّي مُقِيمٌ مَا اَقَامَ عَسِيبٌ ۰

[و ممکن است که: مراد از راهنمایی چهل قدم، سیر و هدایت در مسیر حق و روحانیت باشد بمیزان چهل قدم معنوی، از لحاظ تربیت بتعالیم و وظائف دینی، و رموز و اسرار سلوک الهی، و لطائف تزکیه و تهذیب نفس، و معارف و حقائق عالم روحانی، و بطور کلی قدمهاییکه سالک را بمقام قرب سوق میدهد .  
و اَمَّا چهار جانب معنوی از قوای چهارگانه: قوه عقلیه روحانیّه در مسیر بالا و عالی است . و قوه وهمیه شیطانیّه در مسیر پایین و نازل است . و قوه شهویه بهیمیّه در مسیر یمین است، بمناسبت مشتتهیات نفسانیّه . و قوه غضبیه سبعیّه در جانب یسار سالک قرار میگیرد .

و أمّا زبانهال مجاورین معنوی : این دو بیت از امرء القیس بن حجر است ، و  
 زیرا که مرده است خطاب میکند ، و جارة : مؤنث جار است . و خُطوب : جمع  
 خُطب است بمعنی أمر عظیم . و تنوب : بمعنی نزول و ورود است . و عسیب اسم  
 کوهی است . و نسیب : بمعنی منتسب است .

و مناسبت بیت اول درباره مجاورت با قوای عقلیه : آنکه در اینمقام توجه  
 بمقامات عالیه پیدا شده ، و در اثر شوق و اشتیاق وصول بمقام قرب : حالت فراق و  
 غربت و دلتنگی احساس میشود .

و امّا بیت دوم در مجاورت قوای شیطانیّه و بهیمیّه : بمناسبت ابتلاءات و  
 حوادث عالم طبیعت ، و مزیقه و گرفتاریها و ناراحتیها که در محیط مادّه پدید آید ،  
 و شخص سالک میباید در مقابل این حوادث چون کوه سنگین وقار خود را از دست  
 ندهد - لا يُحرّک العواصف . [

○ و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول  
 ملکه : امریست مُصرّح به در آیات و اخبار ، مجرّب اهل باطن و اسرار .  
 از این است که در حدیث شریف : حصول آثار خلوص را که منبع عین حکمت و  
 معرفت باشد ، در این مرحله خبر داده‌اند ، و شک نیست که هر نیکبختی که به قدم  
 همّت این منازل چهل‌گانه را طی کند ، بعد از آنکه استعدادات خلوص را بفعلیت  
 آورد : سرچشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند .

و این منازل چهل‌گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع است ، و مقصد و منتهای  
 این منازل عالمی است فوق عالم مخلصین ، و آن عالم - اَبیتُ عند ربّی یطعمنی و  
 یسقینی - است ، چه طعام و شراب ربّانی معارف و علوم حقیقیّه غیرمتناهیّه است . ○

[ پس معلوم میشود که : برای بفعلیّت آوردن و تثبیت هر صفتی از صفات انسانی که بوسیله محکمی تمسّک میشود ، میباید با کمال اخلاص در امتداد اربعینی صورت بگیرد ، و در همه این مراحل و اربعینیات لازم است که توأم با اخلاص باشد ، و اگر نه : نتیجه مطلوبی حاصل نخواهد شد .

و نتیجه کلیّی از همه این مراحل و قدمها : رفع حجب و برطرف شدن وابستگیهای همه رقم و حصول انوار معرفت و شهود تجلّیات حقیقت است .  
و این تجلّیات و مشاهدات است که : غذای روحانی و شراب لذیذ و جالب ربّانی میشود ، و این غذا غیر از حال است که در زوال است ، بلکه شهودیست که مخصوص ثابتین در اخلاص خواهد بود . ]

○ و از اینستکه در حدیث معراج ضیافت خاتم الأنبیاء به شیر و برنج تعبیر شده :  
چه شیر در اینعالم بمنزله علوم حقّه است در عالم مجرّادات ، و باین جهت شیر در خواب تعبیر بعلم شده است .

پس مسافر این منازل در وقتی بمقصد میرسد که : سیر او در عالم خلوص باشد ،  
نه اینکه خواهد در این منازل تحصیل اخلاص کند ، چه فرموده اند - مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ  
أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ تِنَابِيْعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

پس باید در اینچهل منزل خلوص حاصل شود . پس ابتدای این منازل عالم خلوص است ، نه اینکه هرچند (هر چهل نشینی را) در معرفت گشوده شود ، یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند . ○

[ در اینقسمت دو موضوع مطرح شده است :

۱- همینطوریکه غذای سالم از هر جهت برای ادامه حیات انسان شیر است ، و

تنها با این غذا میتواند سالهای متمادی زندگی کند : غذای سالم و جامع نیز در عالم روحانیت و تجرد ، معارف الهیه و علوم حقه است که با شهود و تجلی و ظهور این معارف در دل و وجود شخص الهی ، بهترین حظّ و لذیذترین نصیب خود را از این تجلیات خواهد برد .

۲- آنکه خلوص قصد و اخلاص در حرکات و سیر و اعمال ، از قدم نخست و آغاز سلوک باید رعایت و اجراء گردد ، زیرا خلوص نیت چون روان و روح اعمال است ، و تا اخلاص محقق نشده است : هر عملی مانند بدنیکه بی روح است ، هیچگونه اثر و قدرت و نفوذی از خود نشان نخواهد داد . [

○ پس مسافرِ عالم خلوص اینحدیث را ناچار است از چند چیز :

اول - معرفت اجمالیة مقصد که : عالم ظهور ینابیع حکمت است ، چه تا کسی اجمالاً مقصد را تصوّر نکند دامن طلب آنرا در میان نمیزند .

دوم - دخول بعالم خلوص و معرفت آن .

سوم - سیر در منازل چهلگانه این عالم .

چهارم - طیّ عوالم عدیده که منازل پیش از عالم خلوص میباشد ، تا بعد از طیّ آنها داخل در عالم خلوص گردد .

أما در معرفت مقصد که : اشاره بآن شده بقوله - ظَهَرَتْ ینابیع الحکمة مِن قَلْبِهِ - میگوییم که مقصد عالم حیات ابدیه است که بلسانی آنرا بقاء بمعبود خوانند ، و ظهور عیون حکمت که علوم حقیقیه است : اشاره بآنست .

چه علوم حقیقیه و معارف حقه روزی نفوس قدسیه است که از جانب ربّ ایشان بایشان میرسد ، و رزق الهی منبع احیاء ابدی است - بل أحياءٌ عند ربّهم يُرزقون . ○

[ آری از این حدیث شریف چهار موضوع فهمیده میشود : ۱- جریان ینابیع حکمت که نتیجه و مقصود از سیر است ۲- دخول در منازل و مراحل اخلاص که از جمله - أربعین صباحاً ، فهمیده میشود . ۳- سیر در عالم اخلاص و بانتهاء رسانیدن همه مراحل آن . ۴- طی منازلی که قبل از دخول باخلاص لازم است .

أما ینابیع حکمت : حکمت عبارت از معرفت دقیق و قطعی است ، و ظهور و جریان آن در صورتی متحصّل میشود که قلب انسان کاملاً پاک و صاف و از هرگونه آلودگی و کدورت عالم ماده و تیرگی و ظلمت صفات حیوانیّه و حجب نفسانی ، تزکیه و تهذیب شود ، و این معنی همان مقام روحانیت خالص و تجرّد روح و طهارت و صفای نفس است ، و در اینجاست که : نفس انسان وارد عالم قدس و ملکوت گشته ، و با أنوار حقّ و تجلیات سبحانی مرتبط شده ، و در تحت سیطره و جلال و جمال لاهوت حیات روحانی و زندگی ابدی و پاینده پیدا کرده و بقاء باللّه و من اللّه بدست آورده ، و با فیوضات ربّانی و تجلیات غیبی مرتزق میشود . رزقنا اللّه و ایّاکم . ]

○ و وصول باین مقام : جامع مراتب کمالیّه غیرمحصوره است که از آنجمله حصول تجرّد کامل بقدر استعداد امکانی بوده باشد ، چه مادّیت با حیات ابدی مجتمع نمیگردد ، و ماده و جسمیت از عالم کون است ، و هر کونی را فسادی تابع است .

و کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ - و وجه هر چیزی آن جهتی است که بآن مُواجه دیگران میشود ، و با آن بایشان ظهور و تجلی میکند .

پس وجه هر کس مظهر او است . پس هر چیزی بجز مظاهر صفات و أسماء الهیّه

را هلاک و بوار است (از جمله لوازم است) .  
 و بسی از نفوس کامله را اگرچه بشمّه‌ای از علوم و معارف میسر ، لکن رشحه و  
 قطره‌ای از عین الحکمة بر ایشان مترشح گشته .  
 و ینبوع حکمت اشاره بمبدء جمیع فیوضات و منبع جمیع کمالات است . پس  
 از جمله مراتب علیّه اینعالم مظهریت انوار الهیّه است که هلاک و بوار را بنصّ قرآن  
 در آن راه نیست . ○  
 [ در این قسمت دو دلیل محکم برای پاینده بودن حیات روحانی که عالم ابدی  
 است ، ذکر میشود .

اول - منقطع شدن از علایق و وابستگیهای عالم مادی ، و بیرون آمدن از  
 محیط گرفتگی و تیرگی و محدود عالم جسمانی ، که آنرا عالم کون و فساد گویند .  
 دوم - وابستگی و تعلق کامل بعالم روحانی ، و آراستگی و اتّصاف بصفات جلال و  
 جمال الهی ، که عنوان مظهریت تامّه برای او محقق شود .  
 و چون این دو جهت در وجود سالکی ثابت و برقرار گردید : زندگی و حیات او از  
 زندگی محدود و گرفته و تاریک و محجوب جسمانی بزندگی وسیع و آزاد و نورانی و  
 روحانی و الهی مبدل گشته ، و در نتیجه : زندگی همیشگی و ابدی و ثابت پیدا کرده ،  
 و وابسته بجلال و جمال لایزال الهی خواهد بود .

و باید متوجّه شد که : زندگی از لحاظ خصوصیات و کیفیات و مراتب آن ، تابع  
 خصوصیت و تشکّل و تلوّن و تحوّل نفس است ، اگر نفس انسانی در اثر تعلّقات  
 مادی ، از قبیل وابستگی بمال و ملک و عنوان و خوردن و هوسرانی و شهوترانی و  
 غضب و خودخواهی و خودنمایی ، بصورت و شکل یکی از این اقسام مادّیت و

خودپرستی درآمد: قهرأً زندگی نیز در همان محدوده و بهمان خصوصیت انجام خواهد گرفت. و اگر از این مراحل گذشته و بطور کلی از خودبینی بخدابینی منتهی شده و در تمام امور و جریانهای خود تنها برای خدا و در راه خدا صورت گرفته، و نفس انسانی مظهر و مجلی اسماء و صفات الهی واقع شده، و در حقیقت اشکال و ألوان نفس بصورت نمایش‌دهنده حق درآمد: زندگی نیز بتبع نفس بحیات روحانی و نورانی و وسیع و ابدی و ثابت خواهد درآمد. [

○ و از جمله مراتب آن: احاطه کلیه است بقدر استعدادات امکانیه بعوالم الهیه، چه حکمت علم حقیقی مبرأ از شوائب و شک است، و حصول آن بدون احاطه کلیه صورت نمی‌بندد.

و نتیجه این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در امور کائنات، چه محیط را غایت تسلط بر محاط علیه حاصل است، با همه کس مصاحب، و بر هر کار ناظر، و در همه جا حاضر، مگر آنچه را که اشتغال بتدبیر بدن باشد. و سایر درجات و فیوضات اینعالم بی حدّ و نهایت، و شرح آنها غیر میسر. ○ [ منظور بودن احاطه کلی است از مراتب و آثار عالم تجرّد و ابدی، یعنی چون انسان بمرحله زندگی ابدی که بقاء بمعبود است و اصل گشت: هر کسی در حدود استعداد ذاتی خود، قهرأً بآن عالم محیط خواهد شد.

و این احاطه ملازم همان - ظهور ینابیع حکمت - است. و از آثار و نتایج این احاطه بعالم الهی: محیط بودن است بعالم طبیعت و مادّی که عالم کون و فساد خوانند.

پس کسیکه حقیقتاً در عالم الهی و تجرّد زندگی میکند: قهرأً بعالم پائینتر از



عالم خود را احاطه خواهد داشت ، و در نتیجه : اگر توجه نماید و مانعی نباشد حتی از جزئیات امور عالم ماده آگاه خواهد شد .

آری اینفرد الهی و روشن دل می بیند آنچه را که دیگران نمی بینند ، و می فهمد آنچه را که مردم دیگر از فهم آن عاجزند ، او بواطن امور را تشخیص میدهد ، و گذشته و آینده را بنور باطن مشاهده میکند . [

○ أمّا عالم خلوص و اخلاص : پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است :

اول - خلوص دین و طاعت از برای خدا . دوم - خلوص خود از برای او .

و اشاره باؤل است قوله سبحانه - لِيُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ - و این قسم در مبادی درجات ایمان است ، و بر هر کس تحصیل آن از لوازم ، و عبادت بدون آن فاسد ، و یکی از مقدمات وصول بقسم دوم است .

و بدوّم اشاره است که - الْآبَادَةُ لِلَّهِ الْمَخْلُصِينَ - چه خلوص را از برای خود بنده ثابت کرده ، و در اول از برای دین اثبات کرده و بنده را خالص کننده آن قرار داده . و همچنین اشاره بقسم دوم است - مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ - یعنی خود خالص شود .

و اول بصیغه فاعل ایراد میشود ، و ثانی بصیغه مفعول اداء میگردد .

و اینقسم از خلوص مرتبه ایست دارای مرتبه اسلام و ایمان ، و نمیرسد بآن مگر مؤید من عند الله و منظور بالطف رتانیّه . و موجّد حقیقی نیست مگر صاحب این مرتبه . و مادامیکه سالک باین عالم پای نگذارد : دامن او از خاک شرک متخلّص نگردد - و ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ . ○

[ اخلاص بمعنی خالص کردن چیزیست از اخلاط و آلودگیها ، و آن چیز اعمّ

است از عمل یا نیت و قصد یا فکر و رأی و عقیده یا خوی و خلق .

و أمّا اخلاص نفس که قسم دوّم است : بر دو قسم است ، اوّل خلوص تکوینی ذاتی که در مقام تکوین و خَلق خالص و پاک آفریده بشود . دوّم - خلوصیکه در نتیجه اخلاص عمل و نیت و خوی و عقیدت حاصل گردد .

قسم اوّل که خلوص تکوینی است : از مرحله اختیار بیرون است ، و هرگز متعلّق امر و نهی و تکلیف قرار نمیگیرد ، و اینمعنی مخصوص انبیاء و اولیاء و بندگان مخصوص پروردگار متعال میباشد ، و آنان از روز اوّل بفطرت خالص و پاک و نورانی آفریده شده ، و از این لحاظ معصوم از عصیان هستند .

و أمّا قسم دوّم که اخلاص نفس بواسطه اخلاص نیت و عمل است : البتّه متعلّق تکلیف است ، و هرکسی باید با مقدمات معهود ، در صدد خالص کردن وجود خود بوده ، و مراحل اخلاص را بپایان برساند .

و حدیث شریف - مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ - ناظر بهمین قسم است .

و البتّه خالص کردن نفس برای افراد متفاوت است ، و هرکسی در محدوده فطرت اوّلّیه و استعداد ذاتی خود میتواند خود را خالص کند .

و توضیح آنکه نفخ روح باقتضای طبایع و قبول فطرتها و وسعت و ضیق و خصوصیات وجودی جسمانی افراد ، صورت میگیرد ، و اختلاف طبایع نیز در اثر تکوّن جسم و خصوصیات مربوط بپدر و مادر و غذا و محیط و زمان و مکان و تربیت جنین متفاوت خواهد شد .

البتّه خواست پروردگار متعال و نظر و رأی و تدبیر و تقدیر او در رأس همه شرائط و مقتضیات قرار میگیرد ، و آنچه حدود اراده و تقدیر او است : شرائط دیگر در آنمورد بی اثر خواهد بود ، چنانکه در خصوص مخلصین این جریان مقرر و روشن

است .

و باید توجه داشت که : با تحقق اخلاص حقیقی و مطلق ، هرگونه آلودگی و شوائب و افکار مختلف و اغراض گوناگون ، از درون انسان پاک گشته ، و توحید حقیقی در افعال و افکار و ذات پیدا شده ، و آثار شرک و ریاء و تزلزل و تشمت و اختلاف از میان برداشته خواهد شد . [

○ و بنص کتاب الله سه منصب والا از برای صاحب اینمرتبه ثابت است :

اول - آنکه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است -  
فَانَّهُمْ لَمُحَضَّرُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ - چه اینطائفه بتوسط عبور بر قیامت  
عظمی آنفسیه حساب خود را پس دادند ، پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارند .

دوم - آنکه آنچه از سعادت و ثواب بهرکس عطا میشود : در مقابل عمل و کردار او است ، مگر این صنف از بندگان که کرامت و الطاف بایشان ورای طور عمل و فوق پاداش کردار او است - و مَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ .

سیم - این مرتبه ایست عظیم و مقامی است کریم ، و در آن اشاره بمقدمات رفیعه و مناصب منیعه است ، و آن آنستکه ایشانرا میرسد و شاید که ستایش و ثنای آهیرا بآنچه سزاوار آنذات مقدس است کنند - سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ - یعنی ایشان میتوانند ثنای آهیرا بآنچه سزاوار بارگاه او است بجای آورند و صفات کبریائی را بشناسند .

و این غایت مرتبت مخلوق است ، و نهایت منصب ممکن ، و تا ینابیع حکمت بامر خداوند بر طینت ( بی ظنّت ) از زمین دل ظاهر نگردد : بنده این جرعه را نتواند چشید ، و تا طی عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت

نگشاید : باین مرتبه نتواند رسید ، آدمی تا کشور امکان را در نبرد : پا در بساط -  
 عند ربهم - نتواند گذاشت ، و لباس حیاة ابدیّه نتواند پوشید . ○

[ این سه اثر مزبور در نتیجه حقیقت اخلاص حاصل میشود : زیرا در صورتیکه  
 سالک اعمال و افکار و قلب و نفس خود را از هرگونه آلودگی و از آنچه غیر خدا است  
 پاک و خالص کرده ، و بمرحله فناء و بقاء باللّه منتهی شده ، و در جریان امور و  
 زندگی او بجز خدا چیزی منظور نگشت : البتّه در این حالت کارها و همه اعمال او  
 حساب شده و رسیدگی شده بوده ، و محتاج به محاسبه ثانوی نخواهد بود .

و دیگر آنکه : سالک مخلص هرگز توجهی بثواب و جزاء و اجر عبادات و طاعات  
 خود نداشته ، و همه اعمالش تنها برای او و در راه او است : و از این لحاظ اجر و  
 جزای اعمال او نه بعنوان ارزیابی و تقویم اعمال صورت میگیرد ، بلکه بعنوان لطف  
 و کرم و روی فضل و رحمت مخصوص است - انّ الهدایا علی مقدار مہدیها .

و أمّا ستایش مخلصین : آنان در اثر صفای قلب و نورانیت باطن که در مسیر  
 مراحل سلوک و اخلاص نفس حاصل شده است ، بعالم ملکوت و قدس راه یافته و با  
 انوار و تجلیات اسماء و صفات جلال و جمال مرتبط گشته‌اند ، اینستکه ذکر و ثنا و  
 حمد و ستایش آنان روی معرفت و شناسایی است .

و أمّا تسبیح پروردگار متعال : معلوم است که تسبیح و تنزیه هرکسی بمقدار  
 مقام معرفت او خواهد بود ، و همینطوریکه سلوک خطّ معرفت و مسیر صراط  
 شناسایی بسیار ممتدّ و طولانی است : جهت نفی و سلب نیز که طرف مقابل این  
 خطّ است بسیار طولانی خواهد بود .

و چون سالک مخلص تمام منازل قبل از اخلاص و منازل اربعین اخلاص را طی

کرده ، و از عالم خودی گذشته و محو جلال و جمال لاهوت شده است : پس تسبیح او برمیگردد به تنزیه از همه عوالم و اطوار و حالات گذشته او .

پس شخص مخلص خداوند متعال را بالاتر و منزهتر و برتر از عالم محدود خود دیده و در فضای باز و نورانی که مافوق جهان جسمانی است ، مشاهده خواهد کرد . در نتیجه معلوم میشود که : هر کسی در حدود شناسایی خود پروردگار متعال را - تسبیح میکند ، تسبیح از عیوب ، تسبیح از نواقص و ضعف ، تسبیح از محدودیت ، - تسبیح از جسمانیت مطلق ، تسبیح از عالم محسوس ، تسبیح از آنچه بفکر و تصوّر و خیال میرسد ، تسبیح از عالم انسان و نیروهای آن .

و این مراتب نیز باید شهودی باشد نه علمی ، یعنی اینمراتب را با شهود قلب ببیند و در هر مرتبه بهمان مقدار احساس فنا و نیستی کند . [

○ و حال آنکه بندگان مخلصین را عطای ابدیت ثابت است ، و در نزد پروردگار حاضرند - و لا تحسبنّ الذین قُتِلوا فی سبیل اللّهِ أمواتاً بل أحياء عند ربّهم يُرزقون - و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در حقّ مخلصین فرموده - اولئک لهم رزق معلوم .

و قتل فی سبیل اللّهِ : اشاره بهمین مرتبه از خلوص است .

و این دو رزق متحد است ، و قرین - کون عند الرّب - است که عبارت دیگر قرب است ، که حقیقت ولایت است ، که مصدر و اصل شجره نبوت است - أنا و علیّ من شجرة واحدة - و نبوت متفرّع بر آنست و متولد از آن . بلکه آن نور است و این شعاع ، و آن صورت است و این عکس ، و آن عین است و این اثر .

چه ولیّ مخاطب است بخطاب اقبیل ، و نبیّ بخطاب ادبیر بعد از اقبیل . پس

نبوت بی‌ولایت صورت نیندد ، و ولایت بدون نبوت میشود . ○

[ در اینقسمت مطالبی را لازمست توضیح داد :

۱- در مباحث گذشته روشن شد که : کمال اخلاص در یافتن تجرد کامل و پیدا کردن وجهه الهی و گذشتن از عالم ماده و طبیعت و کون بود ، و تحقق اینمعنی ملازم بود با دریافتن زندگی ابدی که فاسد و محو نشود ، و در جوار الهی جای بگیرد .

۲- باز معلوم شد که : رزق این افراد مخلص عبارت است از معارف و حقائق و فیوضات الهی که حکمت نامیده میشود .

۳- در اینجا اضافه میشود که : مخلصین با مقتولین فی سبیل الله برابرند ، هم از جهت دریافتن زندگی ابدی ، و هم از جهت ارتزاق برزق معلوم .

زیرا برگشت هر دو موضوع بیک امر است : و آن انقطاع از عالم حیاة طبیعی و زندگی مادی و روی آوردن بحیاة روحانی و نورانی ، یعنی فدا کردن زندگی دنیوی و لذائد مادی در مقابل زندگی اخروی و لذائد معنوی .

۴- ولایت بمعنی قرب با محبت و علاقه است ، و آن مقام تقرب توأم با دوستی است ، و از این لحاظ شخص ولی همیشه در موقعیت قرب و محبت واقع شده ، و مورد توجه و مخاطب بخطاب اقبال است .

۵- نبوت بمعنی خبر دادن و رفعت است ، و چون مقام ولایت برای کسی ثابت گشت ، مأموریت خاص یا عام پیدا میکند که روی بسوی مردم کرده و برای هدایت و دعوت آنان با آنان باشد ، و معنی ادبیر : همین است .

و اما اینکه ولایت بدون نبوت میشود : زیرا مقام قرب و منصب دریافت زندگی ابدی و نورانیت کامل ، گاهی بهمان حالت ادامه پیدا میکند ، بدون آنکه مأموریت

پیدا کند برای ابلاغ و دعوت مردم .

و البته اینمقام باختلاف دائره استعدادات شدیداً متفاوت میشود [

○ و از اینستکه در حقّ مخلصین وارد شده است که : لیس بینهم و بین آن  
 یَنظروا الی ربّهم الا رداء الکبریاء - . و خاتم الانبیاء ( ص ) فرموده : رأیت ربّی  
 عزّوجلّ لیس بینی و بینه حجابٌ الا حجابٌ من یاقوته بیضاء فی روضة خضراء -  
 هر دو حجاب از یک حجاب بیش نیست ، اگرچه در حجاب هم تفاوت باشد .  
 و در این بشارتی عظیم است که مخلصین بشرف جوار سیّد المرسلین مشرفند ،  
 و این عالمی است فوق عالم ملائکه مقربین . چه حضرت رسول ( ص ) از جبرئیل  
 پرسید - هل رأیت الربّ؟ قال : بینی و بینه سبعون حجاباً من نور ، ولو دنوتُ  
 أنملة واحدة لا حترقتُ - .

زیاده بر این در حقّ مخلصین نتوان بیان کرد ، چه عبارت از آن قاصر ، و أفهام  
 از آن غیر متحمّل است - قال ربُّ العزّة : أولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری -  
 یعنی لا یعرف عوالمهم و درجاتهم غیری . ○

[ رداء الکبریاء : حجاب مخلصین است ، یعنی با اینکه آنان از خودی گذشته و  
 در مقام بقاء با معبود پابرجا شده اند : ضعف ذاتی آنان در مقابل مقام عظمت و  
 کبریائی پروردگار متعال حجاب فیما بین آنان و او میشود ، چنانکه ضعف باصره در  
 مقابل شدت و حدت نور آفتاب حجاب بینایی میشود .

یاقوته بیضاء : حجاب دید حضرت رسول اکرم ( ص ) میباشد ، و ظاهراً این  
 حجاب نوری اشاره باشد بوجود نورانی آنحضرت ، اگرچه تکمیل و تأدیب نفس  
 بمقامی منتهی شده بود که اثری از خود و صفات خودی باقی نمانده ، و کلّ وجود او

محو و فانی جلال و جمال الهی بود: با اینحال اصل هستی و محدودیت و ضعف آن ممکن نبود منتفی بشود - وجودک ذنب لا یقاس به ذنب .

پس بیک اعتبار و بنحو کلی: برگشت این حجاب بهمان حجاب مخلصین خواهد بود، اگرچه از نظر شدت و ضعف مراتب، اختلاف بسیاری پیدا شود. **سبعون حجاباً**: این حُجُب همه حجابهای نوری میباشد، چنانکه اصل وجود جبرئیل (ع) از عالم نور است، ولی همین نورانی بودن ذات ایجاب نمیکند که برای درک حقائق و رسیدن بمعارف الهی، اشتغال بریاضت و تأدیب نفس و برطرف کردن حجابهای ظلمانی پیدا کرده، و در نتیجه موفق بفاء نفس و محو آثار وجودی شخصی گشته، و باقی در معبود باشد.

آری ملائکه باختلاف مراتب آنان، هر یک مقامی معین و محدود و نورانی دارند، و برای آنان تکمیل نفس و تحصیل افزونی مفهومی ندارد، و ممکن است اشاره باین معنی باشد - **لو دنوتُ أنمَلَة لا حترقت** .

**لا یعرفهم غیری**: زیرا امتیاز آنان از لحاظ مقامات روحی و اخلاص و معارف الهی است، و این معانی بظاهر قابل ادراک نیست، و مخصوصاً اگر نظر بستر و اخفاء باشد.

و در مقابل این افراد: طبقه هستند که مشهور میشوند بزهد و تقوی و عبادت و قدس، و آنان نه تنها اعمال خود را کتمان نمیکند: بلکه تظاهر بخوبی و حسن عمل داشته، و تلویحاً و اشاره خودنمایی و خودستایی نیز مینمایند.

این قبیل اشخاص از مورد بحث ما بیرون بوده، و جزو جمعیت سالکین راه خدا و مخلصین برای خدا نمیباشند. ]



○ و چنانکه دانستی وصول باینعالم موقوف است به قتل فی سبیل اللّٰه ، پس مادامیکه بنده در راه خدا کشته نشود : داخل در عوالم خلوص لِّلّٰه نگردد . و کشته شدن عبارتست از قطع علاقه روح از بدن ، پس روح از روح ، همچنانکه موت عبارتست از انقطاع آن .

و قطع علاقه بر دو گونه است : یکی به تیغ ظاهر ، و دیگری بسیف باطن ، و مقتول در هر دو یکیست ، ولکن در اوّل قاتل لشگر کفر است و شیطان ، و در ثانی جُند رحمت و ایمان است ، و مورد سیف در هر دو قتل واحد است که از ارکان عالم طبیعت است ، ولکن یکی باجاء سیف بآن مَلوم و مستحقّ عقاب ، و دیگری بآنواسطه مرحوم و مُتاب است - اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ . ○

[زندگی انسان در حقیقت بمدیریت و حکمفرمایی روح است ، و تا در اینعالم مادّی دنیوی ادامه حیات میدهد : بدن و قوای بدنرا آلت خود قرار داده ، و بوسیله آنها امور و مقاصد خود را انجام میدهد .

در اینصورت اگر برنامه زندگی و هدف و مقصد نیز همان ادامه حیات مادّی و دنیوی شد : زندگی او فقط جنبه مادّی و طبیعی داشته ، و مرگ او هم خواه بمرگ عادی یا بقتل صورت بگیرد : قتل فی سبیل اللّٰه نخواهد بود .

و اگر استفاده از تن و قوای او بمنظور اجراء برنامه معنوی و الهی باشد : در اینصورت زندگی او در این دنیا زندگی روحانی و اخروی و الهی است .

و با اجرای این برنامه و در طول این جریان ، اگر قتل بشمشیر دشمن و شهادتی نصیب او گشت : البتّه حرکت و شهادت او فی سبیل اللّٰه است .

و اگر ادامه سلوک داده ، و در راه هدف عالی الهی در وصول بههدف مقدّس

استقامت نموده ، و مشمول توفیق و توجه خاص پروردگار متعال قرار گرفته ، و بکلی و بالتمام زندگی او خالص و صد در صد روحانی و الهی گردیده ، و برنامه‌های زندگی دنیوی و مادی و علاقه‌های طبیعی او از میان رفته ، و موت معنوی نصیب او گردید : البته سعادت حقیقی و زندگی ابدی نائل شده است .

البته این موت هم در مرحله اول است ، و سپس باز اگر درباره او لطف و عنایت بیشتری مبذول گشته ، و از این زندگی روحانی الهی بیک عالم - دیگریکه فناء صرف و موت اندر موت و حق حیات و روح است ، منتقل گردد : بحقیقت سعادت و حقیقت حیات خواهد رسید . [

○ و چون قتل فی سبیل الله بسیف ظاهر : مثالی است منزل از قتل بسیف باطن ، و همچنانکه آن نیز مثالی است منزل از قتل بسیف باطن باطن ، چنانکه ذکر آن میشود .

پس ظاهراً هر جا که - قتل فی سبیل الله - در مصحف الهی ذکر میشود : مراد قتل بسیف ظاهر است ، و باطن آن قتل بسیف باطن است ، و باطن باطنش قتل بسیف باطن باطن ، که اینمرحله دیگر است که بآن اشاره می‌رود - *إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ* .

و از اینستکه مبدء هر دو قتل را در کتاب کریم : بجهاد و مجاهده تعبیر فرموده‌اند - *انفروا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - وَ حَضَرْتُ رَسُولَ (ص) فَرَمُوهُ* است : *رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْأَكْبَرِ - أَصْغَرُ مِثَالٍ وَ نُمُونَةُ الْأَكْبَرِ* است .

و هر حکمیکه در جهاد مذکور است : مختص بیکی از اینها نیست ، بلکه از برای

هر دو ثابت است . ○

[ جهاد ستیزه و مقابله و کوشش کردن در مقابل دشمن است ، و چون بزرگترین و نافذترین و نیرومندترین دشمن انسان ، نفس او است : پس جهاد با نفس بزرگترین مجاهدت و ستیزه محسوب خواهد شد - أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ .

پس قتل نفس با نیروی معنوی الهی : بزرگتر و بالاتر از قتل دشمن ظاهری است ، و بالاتر از آن قتل نیروی شخصی معنوی روحانی است که پس از قتل نفس باقی میماند ، و آثار شخصیت بنحو اجمال او را باقی است ، و چون آن هم کشته شد : محیط نورانی فناء و نیستی و محو ظاهر گشته ، و جبروت جلال و جمال جلوه گر شده ، بجز عظمت و حقیقت چیزی دیده نخواهد شد .

و أمّا بطن قرآن : ما اگر مطالب و حقائق را که در سیر صعودی یا نزولی واقع هستند ، بسوی صعود حساب کنیم ، چون روی بدقت و لطف و حقیقت است : بطن و باطن ، و بطن اندر بطن گفته میشود . و هرگاه روی به نزول و بسوی پایین حساب کنیم که روی بظهور و بجانب عالم محسوس دارد : تنزل و تجلی و تظاهر خواهد بود . و باید متوجه شد که : تمام موضوعات و موجودات و عوالم جهان هستی ، از این دایره بیرون نیستند ، و مبدء و منتهی پروردگار متعال است .

چرخ با این اختران نغز و خوشی زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

البته آگاهی یافتن و فهم دقیق اینمعانی : متوقف بر اطلاع و احاطه بر عوالم ماورای عالم حسّ و ماده است ، و آنها بدون سیر در مراحل اخلاص و منقطع شدن از عالم طبیعت ، صورت پذیر نخواهد شد . [

○ و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مترتب است ، و آن بهجرت الی الرسول است ثم معه ، و آن بر ایمان ، و آن بر اسلام ، و تحقق آن بدون این ترتیب ممکن نیست : همچنان قتل بسیف باطن مرتب بر جهاد اکبر ، و آن بر هجرت الی الرسول است ثم معه ، و آن بر ایمان ، و ایمان بر اسلام .

پس فوز بدرجات منیعه و وصول بدرجات رفیعه بدون طی اینمراتب و مراحل عظیمه غیرمتصور ، چنانکه در کتاب الهی میفرماید - الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ - ( ۹ / ۲۲ ) ○

[ اگر اینمراحل را بطریق قوس صعودی حساب کنیم : مرحله اول اسلام است ، و دوم ایمان و اعتقاد ، سوم هجرت و حرکت بسوی پیغمبر اکرم و سپس در خدمت آنحضرت بودن ، چهارم جهاد کردن در راه خدا .

این چهار مرحله در جهاد اصغر و جهاد اکبر در هر دو لازم است ، و شرح هر یک از اینمراحل بتفصیل ذکر خواهد شد . ]

○ در مراحل جهاد اصغر : اسلام که اول مرتبه است ، عبارتست از تلفظ بشهادتین بزبان ، و آن فاصل میان مسلم و کافر است .

و ایمان که مرحله دویم است : عبارتست از علم بمؤدای شهادتین ، و فاصل مؤمن و منافق است . چه منافق آنستکه تفاوت باشد میان سریرت و علانیت او . پس هرگاه خانه دل او بمشاهده معانی آنچه بزبان میگوید روشن نباشد ، یعنی ایمان نباشد : منافق خواهد بود .

و شناختن دیگران آنرا : بآثار و علامات دالّه بر بی‌اعتقادی - بِمَا يَتَلَفَّظُ - به - میشود ، چه مقتضای شهادتین : علم بوحدانیت معبود و صدق - كَلَّمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ - است ، و اثر آن ترک عبادت غیر حقّ تعالی است .

پس هرکه دیگر بر بندگی کند : منافق خواهد بود ، و آن گاه هوی و هوس خود باشد - أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ . و گاه ابلیس باشد - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ الْأَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ - ظاهر است که این انکار بر کسی نیست که شیطانرا خالق خود داند : چه چنین مذهبی در میان بنی نوع آدم نشنیده‌ایم ، بلکه بر پیروان او است . پس هرکه متابعت شیطان کند او را معبود گرفته .

و گاه انسانی دیگر که : به طمع مال و جاه از او است . و گاه درهم و دینار و غیر اینها . و هرکه از غیر رضای الهی آنها را متابعت کند : آنها را معبود گرفته ، و همچنین هرکه نه از راه عذر یا خطا یا نسیان ، ترک - ما جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ - را کند : داخل در زمره منافقین خواهد بود .

و همچنانکه در حدیث مرفوعه احمد بن محمد بن خالد از أمير المؤمنين (ع) منقولست : فاعتبروا انكار الكافرين و المنافقين بأعمالهم الخبيثة - و چنین کسی اگرچه هجرت میکند و جهاد مینماید ، لکن نه هجرت او الی الرسول - است ، و نه جهاد او - فی سبیل الله ، چنانکه میفرماید : مَنْ كَانَ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ : فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ . وَ أَمَّا مَنْ كَانَ هَجْرَتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ يُصَيِّبُهَا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَيْهَا (من کانت هجرته خ - ل) . ○

[ مرحله اول از گرایش بآیین مقدّس اسلام : اظهار و گفتن شهادتین است ،

یعنی شهادت دادن بتوحید و یگانگی معبود ، و شهادت بنبوت پیغمبر اکرم .

و حقیقت و محصول شهادت بتوحید : ترک همه مقاصد و أغراض و معبودهایی است که غیر از پروردگار متعال باشد .

و نتیجه و حاصل شهادت بنبوت : پیروی کردن و قبول گفته‌ها و خبرها و اقوال و دستورها و احکام او است که از جانب پروردگار متعال اعلان میکند .

و با این مرتبه از گرایش و تمایل : برنامه کفر و انکار حقّ سپری گشته ، و قدم بمنزل اول آیین مقدّس آسمانی و حقّ گذارده میشود .

و مرحله دوّم ایمان است : یعنی نسبت باین دو شهادت در اثر تحقیق و تفکّر و دقّت و روشنایی باطن ، اطمینان و اعتقاد و وابستگی قلبی پیدا کند .

و در اثر این گرایش قلبی و وابستگی باطنی : برنامه اختلاف ظاهر و باطن و تشنّت فکر و منافق بودن پایان رسیده ، و مرحله ایمان ظاهر میشود .

و چون حقیقت ایمان و اعتقاد قلبی در دل انسان محکم و ثابت گردید : رفته رفته مقاصد مختلف مادّی و أغراض گوناگون دنیوی از قلب بیرون رفته ، و جای به محبّت و علاقه و توجّه و اخلاص در مقابل خداوند عزیز میدهد .

و أمّا عبادت شیطان : اگرچه جمعی از فرقه یزیدیّه و أمثال آنان شیطان را معبود خود قرار میدهند ، ولی آن مفهوم و منظوری که از کلمه شیطان دارند : غیر از آن شیطان منظور ما است . [

○ و چون دانستی که : جهاد اصغر مثال جهاد اکبر است : میدانی که همین فصل و اتصال در جهاد اکبر نیز هست ، و در این مرحله نیز منافقین هستند ، چون هر دو جهاد در دو مرحله اول که اسلام و ایمان باشد شریکند ، مگر در بعضی مراتب و درجات که بآن اشاره رفته خواهد شد .

پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهده نیز ایمان است ، و شناختن ایشان نیز بآثار و علائم دالّه بر عدم اذعان است .

و چون دانسته خواهد شد : ایمانی که در مراحل جهاد اکبر واقع است ، اشدّ از ایمان واقع در جهات جهاد اصغر است : پس ملازمت مقتضای شهادتین در مجاهدین اینراه بیشتر ضرور و در کار است ، و باندک تخلف از مقتضای اُحدهما : شخص داخل در سلک منافقین است .

و از اینجهت است که سالکین راه خدا کسی را بقدر رأس اِبره از ظاهر شریعت تجاوز نماید : سالک نمی‌دانند ، بلکه کاذب و منافق میدانند .

و اشاره باینستکه : آنچه از ثقة الاسلام بسند متصل از مِسْمَع بن عبدالملک از ابی‌عبداللّه ( ع ) روایت کرده که - قال ، قال رسول الله ص : ما زاد خُشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق . ○ - (کافی - باب صفة النفاق )

[ اسلام و ایمان و هجرت و مجاهده در راه قتل ظاهری فی سبیل الله : در درجه ضعیف و ابتدایی هم باشد : در حدود خود نتیجه‌بخش بوده ، و جریان ظاهری این راه متوقف نمیشود . بخلاف راه قتل معنوی و جهاد اکبر : زیرا در این راه هر قدم دوّم محتاج به تثبیت کامل قدم سابق و اوّل آنست ، و تا قدم متقدّم صد در صد استوار و پابرجا نشده است : برداشتن قدم دوم بی‌نتیجه خواهد بود .

از این لحاظ : سالک راه حقیقت میباید با کمال دقّت و اهتمام تمام و نیّت خالص و عزم راسخ ، هر مرحله را بآنطوریکه باید و شاید ، تکمیل کرده ، و در مرحله دیگر قدم بگذارد ، تا بتواند آثار هر مرحله را مشاهده کند .

و باید متوجّه شد که : در این مسیر آنچه لازم و مؤثر است ، عمل و نیّت پاک و

خالص است ، و اما حرف زدن و از اصطلاحات و حکایات نقل کردن ، و با افراد برجسته مأنوس شدن ، و در مجالس اهل معرفت حاضر گشتن ، و تظاهر بسلوک نمودن ، و انجام دادن عبادات ظاهری و ریاضتهای محدود : هیچگونه تأثیری در ایجاد روحانیات و معنویات نخواهد داشت [

○ و همچنانکه منافق از مجاهدین جهاد اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول یا از خوف سیاست یا طمع وصول بغنائم یا ظفر بر محبوبه باشد نه لله و فی الله و قلع و قمع دشمنان خدا (دین خدا) ، و ظاهر ایشان در میدان جهاد ، و باطن در تحصیل مشتهیات یا دفع سیاست از خود است :

همچنین منافق از مجاهدین جهاد اکبر ، کسانی هستند که مجاهدت ایشان نه از برای تسلط قوه عاقله بر قوای طبیعیّه و کسر سورت آنها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد.

و همچنانکه منافقین صنف اوّل بظاهر اقرار بشهادتین داشته ، و ببدن در مسافرت مع الرسول ص و مقاتله (مقابله) با کفار بودند ، و نفاق ایشان باآثار و علامات و باتیان بأعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته میشدند ، و باظهار کلمه کفر داخل در سلک کفار میشدند :

همچنین منافقین صنف ثانی : در ظاهر بلباس سالکین راه خدا ملبّس و باطراق رأس و تنفس صعداء متشبّثند ، گاهی خشن میپوشند ، و زمانی صوف در بر میکنند ، و اربعینها میگیرند ، و ترک حیوانی مینمایند ، و ریاضت میکشند ، و اُوراد و اذکار جلیّ و خفیّ و وظیفه خود میکنند ، و بکلمات سالکین متکلم میشوند ، و سخنان فریبنده در هم مییافند - و اذا رأیتهم تُعجبک أجسامهم . ( ۴ / ۶۳ )



ولکن آثار و اعمال و افعال و علامات ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است ، و علامات ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است ، زیاده از آنچه در مؤمنین از صنف اول در کار است . ○

[ آری آنانکه در رشته سلوک و بعنوان سیر الی الله منافق بوده ، و اعمال و حالات آنان برخلاف واقع و حقیقت میباشد : بمراتب از منافقین صنف اول بدتر و پست‌ترند .

اینان گذشته از انحراف و محجوبیت و گمراهی خودشان : دیگران را نیز از راه مستقیم هدایت و صفا و طهارت منحرف کرده ، و با دَعَاوی باطل و اعمال خلاف و تظاهرات بی حقیقت دیگرانرا فریب میدهند . ]

○ پس هرکه را بینی که دَعَاوی سلوک میکنند ، و ملازم تقوی و ورع و مُتَابِعِ جمیع احکام ایمان نمیباشد ، و بقدر سر مویی یا سر سوزنی از صراط المستقیم شریعت حَقّه انحراف نماید : او را منافق بدان . مگر آنچه را بعد از یا خطا یا نسیان از او سرزند .

و همچنان که جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول : همچنین منافقین این صنف منافقین اکبرند ، و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده : حقیقتاً از برای ایشان بر وجه اشدّ ثابت است - هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان ، یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم و الله أعلم بما یکتُمون ، فاحذّرهم قاتلهم الله اَنّی یؤفکون ، انّ المنافقین فی الدّرک الأسفل من النار و لَن تَجِدَ لَهُم نَصِيراً

و از منافقین این صنف فرقه‌ای هستند که : نام مجاهد را بر خود می‌بندند ، و

احکام شریعت را بنظر حقارت مینگرند ، و التزام بآنها را شأن عوام میدانند ، بلکه علمای شریعت را از خود ادنی میخوانند ، و از پیش خود اموری چند اختراع میکنند و آنرا بخدا می‌بندند ، چنان گمان میکنند که راه بخدا راهی هست و رای راه شریعت ، و در حق ایشانست - و يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَهُمْ لَا يَتَّخِذُونَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا - ( ۱۵۱ / ۴ ) .

و نیز در حق ایشانست که - و اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَالْيَا رَسُولَ رَبِّكَ يَقُولُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا - ( ۶۱ / ۴ ) .

و نیز در حق ایشانست که - وَقَالُوا أَبَشَرًا يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا - ( ۶ / ۶۴ ) .  
 نماز و روزه بجای آورند اما نه از سر شوق و رغبت ، عبادت میکنند ولیکن نه از راه خلوص نیت ، ذکر خدا نمایند نه بر دوام و استمرار ، چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر میدهد - إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُذَبِّحِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَآ إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَآ إِلَى هَؤُلَاءِ - ( ۱۴۲ / ۴ ) .

پس متنبه باش مبدا بعبادت و ذکر قاصر مغرور و فریفته گردی . ○

[ بطوریکه در گذشته معلوم شد : اختلاف جهاد اصغر و اکبر از نظر کیفیت سلوک و خصوصیات معنوی عمل و سیر است .

در جهاد اصغر تمام توجه در مرتبه اول بمغلوب کردن دشمن و پیشرفت ظاهری است ، و در مرتبه لاحق و ثانوی توجه باخلاص میشود .

و در جهاد اکبر : در مقابل هر وظیفه و طاعتی که پیش آمد میکند ، در مرتبه

نخست توجه باخلاص و توحید و محبت و اظهار بندگی و محو آثار تشخص و خودبینی است و سپس انجام وظیفه لازم و ایتان بعمل واجب است .

پس اختلافی از نظر ظواهر برنامه و آیین مقدس دین الهی و انجام وظائف و تکالیف و دستورهای اسلام و قرآن و عبادات و طاعات نباید صورت بگیرد ، و بلکه در جهاد اکبر چون عمل و طاعت روی محبت و توجه و اخلاص صورت میگیرد : قهراً تقید و گرایش بطاعت از امر و فرمانبرداری بیشتر و شدیدتر و عمیقتر خواهد بود ، و از جان و دل در امتثال فرمان کمال مجاهدت انجام خواهد گرفت .

اینستکه : اگر سالک یا مدعی سلوکی در انجام وظائف شریعت مقدس الهی و فرمانهای پیغمبر اکرم ( ص ) کوتاهی و مسامحه نمود : قهراً چنین شخصی از لحاظ علاقه و محبت و گرایش و وابستگی بخداوند عزیز مهربان و پیغمبر گرامی او ، بسیار ضعیف و سست و متزلزل است .

آری ممکن است از لحاظ تشخیص وظیفه و تعیین آن در بعضی از موارد ، یا از جهت خصوصیات و کیفیت عمل ، تفاوتی پیدا شود ، ولی اینمعنی مربوط بوظائف اصلیّه و تکالیف معینه نیست . [

○ و أمّا منازل چهل‌گانه عالم خلوص : پس مراد از آنها طیّ مراتب استعداد و قوه ، و حصول سرحدّ تمام مَلْکَه و فعلیّت تامّه است .

چه مثال ظهور قوه و وصول آن بسرحدّ فعلیّت : مثال هیزم و اَنگِشْت است ، که در آنها قوه ناریت است ، پس چون قریب بنار شوند : حرارت بر آنها تأثیر کند ، و آنّا فأنّا حرارت بیشتر میشود ، و بتدریج قوه ناریت قریب بفعلیّت میگردد ، تا ناگاه فعلیّت متحقّق و هیزم تیره و اَنگِشْت سیاه روشن و شعله‌ور میگردد .

ولیکن این بدو ظهور فعلیت است ، و تمام فعلیت حاصل نشده است ، و در بواطن از فحمت و حطبت مخفی و کامن است ، و باندک بادی یا دوری از نار یا سببی دیگر این فعلیت ظاهر منتفی و ناریت عرضیه منطفی میگردد ، و بحالت اولی عود میکند .

و هرگاه قرب نار بآن امتدادی بهمرساند ، تا جمیع آثار فحمت و حطبت زائل ، و تمام قوه ناریت و استعداد آن بظهور و فعلیت مبدل گردد ، و همه خفایای آن آتش شود : دیگر رجوع آن بحطبت و فحم ممتنع ، و از هیچ بادی ناریت آن منتفی نمیگردد ، مگر آنکه خود آن فانی و خاکستر گردد . ○

[ خلوص از خالص شدن و خلاص شدن از آلودگی و کدورت و تیرگی است ، و هرچیزی نسبت بخودش و بتناسب موضوع و نتیجه‌ای که از آن در نظر گرفته میشود : خلوصی دارد .

درختی را اگر بمنظور در معرض قرار گرفتن آتش و استفاده از نور و حرارت آن ، در نظر بگیریم : لازمست خصوصیات و امتیازات شخصی خود را ترک و زائل کند ، و هم موانع را برطرف کرده ، و مستعد کسب فیض از آتش گردد .

در مرحله اول نمایشهای درختی و سبز و خرم بودن و تظاهرات و جلوه‌های آن با قطع و جدا ساختن از عالم نباتی متحصّل گشته ، و مبدل بهیزم میشود .

و در مرحله دوم لازمست رطوبت آن که مانع از سوختن است کاملاً رفع گشته ، و خوب خشک شده ، و آماده قبول سوختن گردد .

و در مرحله سوم در اثر حرارت دادن و سوزانیدن عمومی و آزمایشی بمرتب آتش نزدیک ، و استعداد کامل و تهیو تمام برای سوختن پیدا کند .

شخص سالک نیز در صورتیکه هدفش استفاضه از انوار حقّ و تابش حرارت عالم جبروت و محو در تجلیات جلال و جمال است: میباید خود را مستعدّ و آماده کرده، و هرگونه مانع و حجاب و تیرگیها را از صفحه دل پاک، و دل را از آلودگیها خالص کند.

و افرادی که بدون تخلیص خود و اخلاص دل: متوقّف عوالم ارتباط و کسب فیض و رسیدن بمراحل روحانیت و نورانیت و ایمان ثابت و اطمینان و محبت و صفا و طهارت هستند: بسی خیال بیهوده و خام است.

و در این مسیر: عالم و جاهل، جوان و پیر، مرد و زن، فقیه و حکیم و ادیب و فیلسوف، مفسّر و محدّث و متکلم، از لحاظ مجاهدت، با همدیگر تفاوتی ندارند. [ و لهذا مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول در عالمی و ظهور فعلیت آن کفایت نمیکند، چه هنوز بقایای عالم سافل در زوایای باطنش کامن، و باین سبب با پاکان عالم بالا ناهمجنس، و وصول بفیوضات و مراتب ایشان غیر میسر، بلکه باندک لغزش یا قلیل تکاسلی در جهاد و سلوک یا حصول مانعی، در زمان اندک باز بعالم سافل راجع میشود - و نُردُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ - ( ۶ / ۷۱ )

و اکثر صحابه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله: تا قرب ظاهری آنجناب را داشته، روشنی ایمان در ظاهر دل ایشان پیدا، ولیکن چون آثار کفر و جاهلیت بالمرّة از ایشان برطرف نشده بود، و در بواطن ایشان کامن بود: بمحض مبادعت از خدمت آنحضرت آثار ذاتیه ایشان غالب، و نور ایمان از ظواهر قلب ایشان بریاح عاصفه حبّ جاه و مال و حسد و کینه منتفی گردید - و ما محمّد الا رسول قد

خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ - (۳ / ۱۴۴) .  
 و از اینجهت است که : همین ترک ظاهر گناه فائده‌ای در نجات نمی‌بخشد ،  
 بلکه باید ظاهر و باطن تارک باشد - و ذُرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ . ( ۶ / ۱۲۰ )  
 و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مترتبند ، مانند روز و شب و ساعات ،  
 هرگاه متقدّم بالمّرّة تمام نشود ، و استعداد آن فعلیت نپذیرد : وصول بمتأخّر  
 صورت نبندد . و بقدر ذره‌ای از متقدّم تا باقی باشد : قدم بعالم متأخّر نتواند نهاد .  
 [ سلوک راه خدا و سیر مراحل معنوی : کاملاً مانند کلاسهای مرتب درس و  
 مدرسه است ، و باید بهمان ترتیبیکه مقرر است از کلاس ابتدائی شروع کرده و به  
 ترتیب یکایک کلاسها را طبق برنامه معین شده بدقت انجام داده ، و پس از  
 پذیرفته شدن در آن دروس ، بکلاس متأخّر منتقل شد .  
 رعایت نظم و ترتیب در مراحل سیر و سلوک : بمراتب شدیدتر و مهمتر است ،  
 زیرا این ترتیب مطابق جریان طبیعی و حقیقت است ، و کوچکترین اثری از نظر  
 قانون عرف و اعتبار و ملاحظه جهات دیگر در آنجا نیست .  
 آری اگر کسی دارای استعداد قویّ و نیروی روحانی شد : میتواند مراحل را  
 بسرعت طی کرده ، و بدون توقّف در مقامات تزکیه و تهذیب و اخلاص موفق آید ، و  
 این افراد را بلسان الهی - مُخْلِصِينَ ، و در اصطلاح فنّ بنام - مجذوب سالک ،  
 مینامند . ]

○ و از آنچه گفتیم روشن میشود که : مجرد وصول و دخول در عالم خلوص کافی  
 نیست در حصول خلوص ، بلکه باید جمیع مراتب آنعالم ، تمام فعلیت و ظهور  
 بهمرساند ، تا صاحب آن از شوائب عالم أسفل از آن فارغ شود ، و نور خلوص بر

زوایای قلب و دلش بتابد ، تا آثار و علامات اِنْتِيتَ بِالْمَرَّةِ برطرف شود ، و تواند از این عالم ، صعود و قدم در بساط قرب - اَبِيتَ عِنْدَ رَبِّي ، که سرمنزل ظهور ینابیع حکمت است گذارد ، و این حاصل نمیشود مگر بحصول ملکه خلوص و ظهور تمام فعلیت آن .

و چون اَقْلَّ آنچه تمام فعلیت و ملکه بآن میتواند بهمرسد ، از برای قالبیکه در این عالم است ، در مدّت چهل روز است ، همچنانکه در صدر اشاره بآن شد : لهذا تا چهل روز را در عالم خلوص سیر نکند ، و منازل چهل‌گانه آنرا که مراتب تمام فعلیت است تمام نکند : قدم فراتر نتواند نهاد .

و اَمَّا شرح عوالم مقدّم بر عالم خلوص : پس مجمل آن چنانکه در صحیفه الهیّه بآن اشاره رفته ، بعد از عالم اسلام سه عالم است - اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا - الآیة - پس کلیّۀ این عوالم چهار است : ○

[ در مقام ترتیب این عوالم و منازل : هر مرتبه و عالمی در مقام خود بنحو اطلاق و اجمال منظور میشود ، نه بنحو تفصیل .

و در هر مرحله هم لازم است که : حقیقت و همان مفهوم اجمالی و مطلق آن مرحله ، تحقّق و واقعیت پیدا کند .

و اَمَّا تفصیل و بسط هر مرحله : البتّه در ضمن مقامات و مراحل متأخّره بعد از آن متحقّق خواهد شد .

توضیح آنکه : هر مرتبه متأخّر بنحو اجمال در مرتبه متقدّم مندرج است ، و هر مرتبه متقدّم هم در مرتبه متأخّر بنحو تفصیل منظور میشود ، و چون همه آنمراتب بنحو اطلاق و اجمال ملحوظ گردد : در طول همدیگر واقع خواهند شد .

پس قدم گزاردن سالک بهر مرحله متأخر متوقف میشود به تحقق و فعلیت پیدا کردن مرحله سابق آن .

البته این بحث درباره سالکین بسوی کمال و تهذیب و اخلاص نفس صدق میکنند . و اما اغلب طبقات مردم از جاهل و عالم و از پیر و جوان و از معتبد و زاهد و متقدّس ، همه در همان مراحل اولیّه اسلام و ایمان بوده ، و هرگز توجّهی بتکمیل نفس و کسب معارف الهی نداشته ، و بلکه این رقم از مطالب و مباحث الهی را باستهزاء و مسخره گرفته ، و بجز عادات و رسوم معمول ، و علوم و آداب مرسوم بطریقت دیگری توجّه ندارند . [

○ اول - اسلام : چنانکه حضرت اَبی عبدالله ( ع ) فرموده الاسلام قبل الایمان - و آن ممیّز کافر و مسلم است ، و مشترک میان مسلم و منافق .  
دوم - ایمان : و بآن منافق از مؤمن ممتاز میگردد ، و میان جمیع اهل ایمان مشترک است ، و مجتمع شریعت و طریقت است .  
سوم - هجرت مع الرسول ( ص ) است : و بآن سالک از عابد ، و مجاهد از قاعد ، و طریقت از شریعت ظاهر میشود .

چهارم - جهاد فی سبیل الله است : پس هر مجاهد مهاجر و مؤمن و مسلم است ، و هر مهاجر مؤمن و مسلم است ، و هر مؤمن مسلم است ، و لا عکس ، و از اینستکه در روایات متعدّده رسیده است - الاسلام لا یُشارکُ الایمان و الایمان یُشارکُ الاسلام . و در حدیث سماعة بن مهران است که - الایمان و الاسلام مثل الکعبه الحرام من الحرم ، قد یكون فی الحرم و لا یكون فی الکعبه ، و لا یكون فی الکعبه حتّی یكون فی الحرم . و از اینستکه فرموده‌اند - و ما یؤمن أكثرهم بالله



الّا و هم مُشْرکون . ( ۱۰۶ / ۱۲ )

و مراد از هجرت مع الرسول و جهاد فی سبیل اللّٰه در این عوالم : هجرت باطنیه و جهاد باطنی است که هجرت کبری و جهاد اکبر باشد .

و أمّا هجرت صغری و جهاد اصغر : داخل در وظائف عالم دویم است که ایمان باشد . و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان عدم تمکّن از هجرت صغری و جهاد اصغر : از ارباب معاصی و ابناء دنیا هجرت کردن بباطن و ظاهر ، و أمر بمعروف و نهی از منکر است . ○

[ چون بحث ما در این رساله شریف ، در پیرامون سیر و سلوک و تکمیل نفس و قرب معنوی باطنی نفس انسانی است : قهراً منازل و مراحل ذکر شده در این کتاب نیز مراتب معنوی و روحانی خواهد بود .

و بطوریکه اشاره شد : منظور از اسلام و ایمان و هجرت و جهاد نیز که در آیات کریمه ذکر میشود ، مفاهیم باطنی آنها است که بطن قرآن یا بطن بطن آن حساب خواهد شد .

و اینچهار مرحله که در راه وصول بمرحله اخلاص واقع است : عبارتست از تسلیم شدن در مقابل پروردگار و سر فرود آوردن در قبال اوامر او ، و سپس امن و اطمینان خاطر داشتن در اینجهت ، و در مرتبه سوّم رو آوردن و توجه قلب بسوی پروردگار متعال و دور شدن از محیط خلاف و عصیان ، و بعد از آن مراقب بودن و علاقه شدید و کوشش فراوان در راه رسیدن بمقصود .

و اینمراحل همه در مسیر باطنی و قلبی صورت میگیرد ، و اعمال ظاهر و عبادات بدنی بتبع باطن و باقتضای جریان سیر معنوی صورت خواهد گرفت .

و در اصطلاح علمای سیر و سلوک : این رشته از سیر معنوی را بنام طریقت اسم میبرند ، چنانکه رشته معمولی که سیر از لحاظ ظاهر و اعمال است : بعنوان شریعت نامیده میشود .

و در مراحل شریعت : همیشه جهت باطنی و توجّهات و نیّات و اصلاحات قلبی بتبع اعمال ظاهری واقع خواهد شد ، و چون روی قاعده و اصل لازم است که اعمال تابع نیّات باشد : پس سیر طریقتی اشرف و اکمل خواهد بود . [

○ و همچنانکه هجرت این سفر هجرت کبری و جهاد اینمسافر جهاد اکبر است : همچنین شرط اینسفر است که اسلام و ایمان مجاهد ، اسلام و ایمان اکبر باشد ، و تا باسلام و ایمان اکبر داخل نگردد و عالم آنها را طیّ ننماید : مجاهدت فی سبیل الله كما هو حقّه - که امر بآن شده که - و جاهدوا فی الله حقّ جهاده - صورت نهبندد . ( ۷۸ / ۲۲ )

و بعد از طیّ اسلام و ایمان اکبر : طالب را رسد که دامن همّت و طلب در میان زند ، و با رسول باطنی بمعاونت رسول ظاهری یا خلیفه آن مهاجرت کرده ، قدم در میدان مجاهده نهد ، و ایندو عالم را نیز طیّ نماید ، تا بفوز قتل فی سبیل الله فائز گردد .

أمّا ای رفیق تابحال اگرچه خطر بسیار و عقبات بیشمار و قاطعان طریق بیحدّ و راهزنان بیرون از عرصه شمار و عدد بوده ، و در طیّ اینعالم از چنگ آنها خلاص و از دست آنها مناصی حاصل شد : ولیکن بعد از عبور از اینعالم و مقتول شدن در راه خدا ، ابتدای بخطر بزرگ و داهیه عظمی است ، چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم در زوایای اینعالم است ، و شیطان اعظم که رئیس جمله ابالسّه است در

اینوادی منزل دارد ، و شیاطین سائر عوالم جنود و احزاب و اعوان و اذناب اویند . پس چنان گمان نکنی که چون از اینعالم جستی از مخاطر رستی ، و گوهر مقصود جستی . زینهار زینهار این غرور و پندار است . ○

[ بمقتضای جهاد اکبر که مجاهدت بانفس است - رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ : میباید مراحل متقدم و متأخر آن نیز از سنخ مجاهدت با نفس و سلوک معنوی باشد .

و این سلوک باید تحت برنامه دقیق رسول الهی و جانشینان معصومین قرار گرفته ، و بهدایت و راهبری و دستگیری رسول باطنی که قوه عاقله است ، صورت بگیرد .

و اگر تخلف و انحرافی از برنامه و راهنمایی یکی از این دو رسول ظاهری و باطنی صورت گرفت : قهراً موجب گمراهی و منحرف شدن از صراط حقّ مستقیم گشته ، و راه جهاد اکبر به نتیجه مطلوب منتهی نخواهد شد .

و پس از پایان مرحله‌های جهاد اکبر : شروع بجهاد اعظم میشود . [ ○ و بعد از این عوالم دیگر نیست که تا طی آنها نشود : کس بسرمنزل مقصود نتواند رسید . اوّل - اسلام اعظم است . دوّم - ایمان اعظم است . سیّم - هجرت عظمی . چهارم - جهاد اعظم .

و پس از طی این عوالم : عالم خلوص است - رَزَقْنَا اللَّهُ وَايَّاكُمْ . از آنچه گفته شد ظاهر شد که : مسافر را در راه دوازده عالم است ، بعدد بروج فلک ، و شهور سال ، و ساعات روز و شب ، و نقبای بنی اسرائیل ، و خلفای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، و اهل بصیرت را سرّ عدد معلوم است و عوالم

دوازده گانه بدین تفصیل است .

اول - اسلام اصغر - و آن اظهار شهادتین است ، و تصدیق آن بلسان ، و اتیان بدعائم خمس بجوارح و أعضاء ، و بآن اشاره شده است که - قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ، و همین اسلام است که حضرت صادق ( ع ) در حدیث قاسم صیرفی میفرماید : الاسلام يُحَقِّنُ به الدم و تُؤَدِّي به الأمانة و تستحلُّ به الفروج ، و الثواب على الإيمان . و در حدیث سفیان بن سمط - حضرت صادق ( ع ) فرمودند : الاسلامُ هو الظاهر الذي عليه الناس بشهادة أن لا اله الا الله و أنَّ محمداً رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و إقام الصلوة و ايتاء الزكوة و حج البيت و صيام شهر رمضان . (کافی باب انّ الاسلام يحقن به الدم )

دویم - ایمان اصغر و آن عبارتست از تصدیق قلبی و اذعان باطنی بامور مذکوره ، و لازم آن اعتقاد بجمیع ماجاء به الرسول ، از صفات و أعمال و مصالح و مفسد افعال و نصب خلفاء و ارسال نقباء ، چه اذعان برسالت رسول لازم دارد اذعان بجمیع و حقیقت ماجاء به الرسول را ، و باین ایمان راجع است : قول الصادق علیه السلام در حدیث سماعة بعد از سؤال از اسلام و ایمان که مختلفند یا نه ، فرمود - الاسلام شهادة أن لا اله الا الله و التصديق برسول الله ( ص ) و به حُقِنَتْ الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعة الناس . و الايمان : الهدى و ما ثبت في القلوب من صفة الاسلام . ○ (کافی باب انّ الايمان يشرك الاسلام )

[ تا اینجا بحث در مراحل جهاد اصغر ، جهاد اکبر ، جهاد اعظم ، اخلاص ، و

مباحث مربوط بآنها ، بوده است .

و از اینجا شروع میشود به بیان ترتیب و تنظیم منازل و مراحل سیر و سلوک بسوی خداوند متعال ، و طی مقامات روحانی و قرب .

و در طول این مراحل : مرحله اسلام و ایمان که مرتبه اول و دوم از جهاد اصغر بودند ، جزو این مراحل قرار میگیرند . و اما هجرت و جهاد از جهاد اصغر : از جمله وظائف و مقررات همان مرحله اول که اسلام است ، محسوب خواهد شد ، مانند نماز و روزه و زکوة و حجّ .

پس معلوم میشود که : کلیه احکام فقهیه ، خواه از قبیل وظائف انفرادی باشد و یا اجتماعی ، از عبادات محسوب شود یا معاملات ، همه از مصادیق ما جاء به النبی ص - میباشد .

آری فقه بمعنی حقیقی آن که مفهوم عامی دارد : شامل احکام نیت و تهذیب اخلاق و مجاهدت با نفس و مراحل اخلاص است ، چنانکه این مباحث در بعضی از کتب حدیث فقهی و فقه مندرج است ، ولی آنچه در زمانهای متأخر متداول شده است : همان احکام و تکالیف فرعیّه است .

و اما خصوصیت عدد دوازده : از جمله آنکه این عدد ممتاز است از جهت قبول قسمت آن بر اعداد دو و سه و چهار و شش ، و بعید نیست که در هر قسمت خصوصیتی منظور گردد ، و اعداد آحاد همه از ترکیب آنها بوجود آید . [

○ سیّم - اسلام اکبر : و مرتبه آن بعد از مرتبه ایمان اصغر است ، و آن مراد است از قوله عزوجلّ - یا ایّها الذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافّة - چه امر فرموده‌اند مؤمنین را باسلام ، و این اسلام عبارتست از تسلیم و انقیاد و عدم اعتراض بر خدا و اطاعت در جمیع لوازم اسلام اصغر ، و اذعان باینکه جمیع آنها

چنانند که باید ، و آنچه نیست نباید .

و قول امیرالمؤمنین ( ع ) در حدیث مرفوعه برقی که - إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ - در بیان این اسلام است . (کافی باب نسبة الاسلام )  
و همچنانکه اسلام اصغر تصدیق بر رسول است : اسلام اکبر تسلیم برسل و رسول است ، چنانکه مقابل اسلام اصغر فی حدّ ذاته : کفر اصغر است که کفر بر رسول باشد ، و تقدیم عقل خود یا سائر رسل بر آن ، و آن منافات ندارد با اسلام بخدا ، چنانچه در حقّ یهود و نصاری .

و مقابل اسلام اکبر : کفر است ، چه کسی که از این اسلام عاری باشد ، اگرچه اعتقاد برسالت رسول ( ص ) و صادق بودن او دارد ، ولیکن اعتراض او بر خدا و بحث او در احکام او است ، و تقدیم انقیاد و اطاعت هوی و هوس و عقل و رأی خود است بر خدا .

چنانکه در حدیث کاهلی از اَبی عبدالله ( ع ) مرویست که : لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ حَدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوُا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ الرَّسُولُ : أَلَّا صَنَعَ بِخِلَافِ الَّذِي صَنَعَ ، أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ : لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ . (کافی باب الشرك )

پس آدمی چون ترک اعتراض کرد ، و عقل و رأی و هوای خود را مطیع شرع نمود : مسلمان گشت باسلام اکبر ، در اینوقت و اصل بمرتبه عبودیت میشود ، و این ادنی مرتبه عبودیت است ، و آنچه برآورد عبادت باشد و آنچه حقّ سبحانه و تعالی فرموده - إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - اشاره باین مرتبه است .

و آنچه حقّ جلّ جلاله میفرماید که : **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ** - بعد از اینمرتبه متحقّق میگردد .

و همچنانکه آنچه ذکر کرده - **فَمَنْ أَسْلَمَ فَأَوْلَتْكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا** - در اینمرتبه ظاهر میشود ، چه بسیار ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را نیز حاصل است از این صفت بمراحل شتّی برکنار است .

و قول جناب رسالتّمآب که فرموده - **فَمَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي** - مراد از آن اینمرتبه است ، چه منافقان با وجود اسلام اصغر در درک أسفل از نار مقام دارند ، نه در جوار رسول خدا صلّی الله علیه و آله . ○

[ اسلام از مادّه سلامت است : و آن بمعنی سالم کردن خود از - آلودگی و گرفتگی و بیماریهای گوناگون میباشد ، و برای این معنی سه مرتبه تصوّر میشود :

اوّل سالم کردن خود از شرک و کفر با اقرار بتوحید و رسالت .

دوّم - سالم کردن خود از هوی خواهی و هوسرانی و آراء گوناگونیکه خلاف حقّ باشد ، و این معنی مرحله سوّم از منازل سیر و سلوک محسوب میگردد .

سوّم - سالم نمودن خود از خودبینی و آنانیّت ، و درگذشتن از عالم خودپرستی ، و ندیدن نفس خود در مقابل تابش انوار توحید ، و این معنی مرحله هشتم از منازل سلوک و بنام اسلام اعظم نامیده میشود .

و تعیین یکی از این سه معنی که از لحاظ شدّت و وسعت معنی تفاوت پیدا میکنند : متوقّف بقرینه مقالی یا مقامی خواهد بود .

و أمّا مفاهیم تسلیم و مسالمت و سلم : برگشت آنها بهمان معنی سلامتی از خلاف و عداوت و دور بودن از موانع و فواصل است .

و اما مرادف بودن تسلیم با یقین : برای آنکه مسالمت حقیقی و رفع خلاف واقعی در صورتی صد در صد محقق گردد که اطمینان و یقین بر موافقت و مسالمت و برطرف شدن موانع پیدا شود .

پس پیروی از آراء و اهواء مختلف و اعتراض و اشکال تراشی : همه علامت تردید و خلاف و عدم مسالمت حقیقی است .

و اما شرح صدر برای اسلام : بمعنی تفصیلی و تحقیقی اسلام است که با معنای سوّم آن سازگار میشود ، و خواهد آمد . [

○ چهارم - ایمان اکبر است ، و اشاره بآنست - یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ - چه مؤمنانرا امر بایمان دیگر فرموده‌اند . ( ۴ / ۱۳۶ )

و چنانکه ایمان اصغر روح و معنی اسلام اصغر است ، و اسلام قالب و لفظ آن ، و حصول آن بتجاوز اسلام اصغر است از زبان و جوارح بقلب : هم چنین ایمان اکبر روح و معنی اسلام اکبر است ، و آن عبارتست از تجاوز اسلام اکبر از مرتبه تسلیم و انقیاد و اطاعت بمرتبه شوق و رضا و رغبت ، و تعدی اسلام از عقل بروح ، و آیه کریمه - أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ مِصْدَاقِ أَنْحَالِ اسْت . ( ۳۹ / ۲۳ )

و چنانکه مقابل ایمان اصغر نفاق اصغر است که مشتمل بر تسلیم و انقیاد و اطاعت رسول بظاهر ، و تکاسل و تکاهل در قلب : همچنین مقابل ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم و انقیاد و اطاعت قلبی متولّد از عقل و منبعث از خوف باشد و خالی از اشتیاق و رغبت و لذت و شهوت بر روح و نفس و همانا آنچه در حق وصف منافقین فرموده‌اند که - إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى - مربوط به این فرقه است .



و چون تسلیم و انقیاد بر روح سرایت نموده و معرفت اوامر الهیه اشتداد یافت : بنده از این نفاق خالی می‌گردد . و لازم این مرتبه ایمان آنستکه به جمیع اعضاء و جوارح سرایت کند .

چه بعد از آنکه منشأ ایمان روح باشد که سلطان و فرمانفرمای جمیع اعضاء و جوارح است : همه را بکار خود می‌دارد ، و امر بهمه سهل و آسان می‌شود و همه مطیع و منقاد می‌گردند ، و دقیقه‌ای از دقائق اطاعت و عبادت را کوتاهی نمی‌کنند ، چنانکه در حق ایشانست که - قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون و الذين هم عن اللغو معرضون و الذين هم للزكوة فاعلون ( ۱ / ۲۳ ) . چه اعراض از لغو متحقق نمی‌شود مگر به وا داشتن هر عضوی از اعضاء به آنچه از برای آن آفریده شده است .

و حضرت ابی عبدالله علیه السلام در حدیث زیبری و حماد ذکر این مرتبه ایمان را فرموده‌اند ، خلاصه حدیث آنستکه - الايمان فرصٌ مقسومٌ على الجوارح كلها فمنها قلبه و هو أميرُ البدن ، و عیناه و اذناه و لسانه و رأسه و یداه و رجلاه و فرجه . و عمل هر یک را بیان فرموده‌اند . (کافی باب ان الايمان مبثوث - ۷ / ۱) . و نیز در حدیث ابن رثاب اشاره به این مرتبه است که - انا لا نعد الرجل مؤمناً حتى يكون بجميع امرنا متبعا و مُريداً ألا و إن من اتباع امرنا و ارادته الوریع . و آنچه در صحیفه الهی وارد است که - ألم یأین للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله - امر به مسافرت از ایمان اصغر به ایمان اکبر .

و چنان تصور نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان منافی است با آنچه در طائفه‌ای از احادیث وارد است که : ایمان قابل زیاده و نقصان

نیست ، و فرقه‌ای از محدّثین تصریح به آن فرموده‌اند :  
 چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب : در شدّت و ضعف است نه در زیاده و نقصان ،  
 بلی از لوازم شدت و ضعف : زیادت و نقصان در آثار و لوازم آن است . چه هر آنچه  
 رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل ایمان است ، و آنچه رسیده در اثبات آن :  
 مراد شدت و ضعف است ، یا زیاده و نقصان در آثار و لوازم چون قول حق تعالی -  
*أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ*  
*إِيمَانًا ( ۲ / ۸ )* - یعنی هر امر و نهی که در آیات شنوند کمر اطاعت آن در میان  
 بندند ، و اثری از ایمان زائد بر آنچه بود در ایشان ظاهر شود و به آیات آفاقیه و  
 انفسیه که بلسان حقیقه برایشان خوانده شود ایمان ایشان شدید گردد .

و همین است مراد آنچه در احادیث وارد شده که : از برای ایمان مراتب بسیار  
 است همچنانکه رسیده است که : *إِنَّ الْأَعْمَالَ لَهَا سَبْعَةٌ أَسْهُمٌ ، فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمٌ ،*  
*و مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ ، وَ لَا يُحْمَلُ السَّهْمَانِ عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ -* یعنی باید دو  
 سهم از آثار و اعمال ایمان را حمل به صاحب یک سهم از معرفت نکرد ، چه  
 برایشان شاق می‌شود ، تا معرفت شدید نشود عمل بر جوارح آسان نگردد . (کافی -  
 درجات ایمان) .

و عبدالعزیز قرطیسی روایت کرده که - *قال لی أبو عبد الله (ع) : یا عبدالعزیز*  
*انّ الايمان عشر درجات بمنزلة السلم ، یصعد منه مرقاة بعد مرقاه ألی ان قال - و*  
*إذا رأیت الذی هو أسفل منک بدرجة : فارقعه الیک برفق و لا تحملنّ علیه ما لا*  
*یطیق فتکسره . (کافی باب آخر درجات ایمان ۲) .*

و درجات ایمان هم در معرفت است و هم در عمل ، و خود ظاهر است که اعمال

واجبه بر هر کس لازم است ، پس تفاوت درجات آثار که مستفاد از اخبار است  
 باتباع جمیع اوامر و آداب و اخلاق و افعال متحقق می‌گردد . ○  
 [ در این کلمات مباحثی محتاج بتذکر و توضیح است :

۱- ایمان از ماده امن است ، و به معنی امن دادن و رفع اضطراب از خود یا از  
 دیگری است .

و امن پیدا کردن و رفع اضطراب و تشویش : از لحاظ شدت و ضعف مراتبی پیدا  
 می‌کند .

مرتبۀ اوّل - امن پیدا کردن و استقرار خاطر در محدوده اسلام ظاهری .  
 مرتبۀ دوّم - امن پیدا کردن و سکون و اطمینان روح در محدوده اسلام بطور  
 مطلق و تسلیم شدن و انقیاد قلبی که ملازم با حصول شوق می‌شود .  
 پس ایمان مرتبۀ دوم تعلق پیدا می‌کند به اسلام مرتبۀ دوم که سلامتی در قلب  
 از آراء و اهواء گوناگون و اعتراضات بود ، یعنی حصول امن و استقرار کامل روح در  
 محدوده سلامتی قلب و طهارت آن .

و چون ایمان روحی به این مرتبۀ منتهی شد : قهراً حالت شوق به روحانیات و  
 رغبت و تمایل پیدا گشته ، و روح و حقیقت تسلیم بودن قلبی برقرار می‌شود .  
 و در مقابل این مرتبۀ ایمان : نفاق اکبر است که سلامتی قلب و تسلیم شدن  
 باطنی خالی از حقیقت و عاری از روح باشد .

مرتبۀ سوم از ایمان که ایمان اعظم است : عبارت است از امن و استقرار در  
 محدوده مشاهدات و معاینات نیستی خود ، و شرح این معنی در مرحله نهم از  
 مراحل دوازده گانه خواهد آمد .

۲- ایمان مانند علم و یقین از کیفیات نفسانیه است ، نه از کمّیات تا قابل زیادت و نقصان باشد .

و در کیفیات : شدت و ضعف تصوّر می‌شود نه مقدار و زیادت و ناقص بودن مگر آنکه از نظر متعلق آن حساب کنیم .

پس ایمان از لحاظ شدت و قوت مراتبی پیدا می‌کند ، و از لحاظ متعلق آن اگر از کمّیات باشد : قابل زیادت و نقصان خواهد بود ، مانند ایمان و امن خاطر پیدا کردن در مقابل آیات تکوینیه و آیات تنزیلیّه .

و یا از لحاظ اثار مترتبه بر آن : مانند حالات و کمّیات متحصّله از آن از لحاظ حرکات و مقادیر و زمانیات و ابعاد .

پس آیه کریمه - زادتهم ایماناً : اشاره به زیادتی کیفیتی و شدت است ، و اما زیادتی در اعمال و عبادات : منظور زیاد بودن در آثار و نتایج ایمان است که از جهت کمیت و مقدار حاصل گردد . و این قسمت را زیادی ایمان از لحاظ اعمال و آداب و اخلاق از آن تسمیه می‌کنند . [

○ پنجم - هجرت کبری است . و چنانکه هجرت صغری هجرت بتن است از دارالکفر بدارالاسلام : هجرت کبری هجرت بتن است از مخالطت أهل عصیان و مجالست أهل بغی و طغیان و أبناء روزگار خوّان و هرچه از عادات و رسوم است ، چه عادات و رسوم از امّهات بلاد کفر است .

چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق ( ع ) از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویستکه : انّ أركان الكفر أربعة : الرّغبة و الرّهبة و السخّط و العضب - و تفسیر رهبت برغبت از ناس شده در مخالفت عادات و نوامیس ایشان .

چنانچه در روایت جابر از ابیجعفر (ع) از امیرالمؤمنین (ع) وارد است - الجهاد أربع شعب ، و یکی را شعبه - شَنَّانِ الْفَاسِقِينَ - شمرده اند .

و بایشان اشاره است در حدیث مهزم اُسدی در وصف شیعیان فرموده - و إن لَقِيَ جَاهِلًا هَجْرَهُ .

پس از آن هجرت : پیوستن برسول الله (ص) و قصد اطاعت او در جمیع امور ، و در خدمت او مجادله با جنود شیطان و مغلوب ساختن ایشان .

[ آری هجرت از اهل عصیان ، و دوری از ابناء دنیا ، و اعراض حقیقی از مردم مادی : هنگامی صورت میگیرد که انسان از آراء و اهواء و اغراض مختلف مأمون گشته ، و روح سلامتی و أمن از اینجهات در باطن او محقق گردد .

و اما دور شدن از عادات و رسوم : زیرا اهل دنیا تمام آراء و افکار و برنامه زندگی و صفات باطنی آنان در همان اعمال و افعال عمومی و خصوصی آنان که رسوم و عادات نامیده میشوند ، متجلی و ظاهر میشود .

و حقیقت هجرت از مردم مادی : هجرت از اعمال و عادات و رسوم و برنامه های خصوصی و عمومی آنان میباشد ، و اگر نه خود مردم از لحاظ وجود و ذات آنان تأثیری در زندگی و مصاحبت ندارند .

پس وابستگی بعادات و رسوم مردم ، و تقید به برنامه های زندگی معمولی و متداول : علامت صد در صد و قطعی است که آدمی هنوز بمرحله پنجم سلوک که هجرت است وارد نشده است .

و چنین فردی اگر بخیال خود در مراحل بالاتری سیر میکند : قطعاً اشتباه و فریب خورده و در گمراهی است ، مانند کسیکه بدروس کلاس ششم یا هفتم گوش

فرا دهد و هنوز کلاس چهارم را ندیده باشد .  
و سابقاً اشاره شد که : جریان سیر و سلوک و تکمیل نفس و طیّ مراحل ایمان و یقین ، یک امر طبیعی و صد در صد منظم و مرتبی است .  
و همچنانکه بدون هجرت از برنامه و جریان زندگی متداول مردم نتوان بمرحله متأخر از آن قدم گذاشت : وارد شدن بمرحله هجرت نیز صد در صد متوقف است به تکمیل و تثبیت و طیّ چهار مراتب اسلام و ایمان .  
و أمّا پیوستن برسول اکرم و با او بودن : برای اینکه قطع ارتباط و علاقه از عادات و رسوم ، به تنهایی کافی و نتیجه بخش نیست ، و باید نتیجه مثبت پیدا کرده و وابستگی روی برنامه حقّ و صحیح تحقّق یابد ، و آن وابستگی برسول اکرم ( ص ) که خلیفه الهی و مظهر صفات جلال و جمال پروردگار متعال و مجری احکام و دستورهای خداوند عزیز است ، میباشد . ]

○ ششم جهاد اکبر است : و آن عبارتست از محاربه با جنود شیطان ، بمعاونت حزب رحمن که جند عقل است ، چنانکه در حدیث سماعة بن مهران از حضرت صادق ( ع ) وارد است که - ثمّ جعل العقلَ خمسَةً و سبعینَ جُنُداً فلَمَّا رأى الجهلُ ما کرّم الله به العقلَ و ما أعطاه : أظهر له العداوة ، فقال الجهلُ یا ربّ هذا خلقٌ مثلی خلقته و کرّمته و قویته ، و أنا ضده لا جند لی و لا قوّة لی به ، فأعطنی من الجند مثل ما أعطیته ! فقال : نعم - الی أن قال - فأعطاه خمسَةً و سبعینَ جُنُداً - الی أن قال - فانّ أحدهم لا یخلو من أن یكونَ فیهِ بعضُ هذه الجُنود ، حتّی یستکملَ و ینتقی من جُنود الجهل ، فعند ذلک یكون فی الدرجه العلیا مع الأنبیاء و الأولیاء - (اصول کافی - کتاب العقل و الجهل ) ○

[ شیطان بمعنی دور شده از رحمت و مطرود است ، و در مقابل رحمن استعمال میشود ، و هر یک از این دو کلمه : مَظَاهِر ، قُوَى ، پیروان ، راه ، صفاتی را دارند .  
و چون انسان راه کمال و خوشبختی را سیر میکند : بعد از هجرت کبری بمنزل جهاد اکبر میرسد ، و در این منزل میباید جنود شیطانی را که قُوَى و صفات شیطانی است از قلب خود تصفیه کرده ، و با صفات رحمانی متّصف گردد .

اینجا مرحله تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و جهاد در محیط قلب و سازندگی باطنی است ، و تفصیل این جهاد در کتب اخلاق مضبوط است .

و تجلّی و ظهور رحمن در وجود انسان با روی کار آمدن و حکومت نیروی عقل است که : تمام امور و حرکات و برنامه‌های انسان تحت تدبیر و تشخیص و حکم عقل صورت گرفته ، و نفوذ و تسلّط و حکمرانی قوای شیطانی را از محدوده مملکت وجود خود قطع و ریشه کن نماید .

و باید توجه داشت که : همه این مطالب خلاصه میشود در پیرامون دو موضوع - خود ، خدا .

زیرا اگر جریان زندگی و خواسته‌های انسان در محدوده وجود خود و برای حفظ منافع خود صورت بگیرد : این زندگی بهر اندازه‌ای هم وسعت بگیرد ، باز محدود و موقت بوده ، و ثابت و برقرار و پابرجا نشده ، و هرگز پاینده و باقی و دائمی و همیشگی نخواهد بود .

ولی در صورتیکه از محدوده خود پای فراتر گذاشته ، و از خودبینی و خودنمایی و خودستایی و خودخواهی و خودپرستی بیرون رفت : قدم بزندگی روحانی جاویدانی و مرحله تجرّد و نور و صفا و جهان پاینده گذارده ، و برنامه زندگی او الهی

شده ، و حکمفرما در تمام شئون و امور او خدا خواهد بود .

و از ایندو نوع از زندگی : بعناوین مختلف - زندگی مادی و معنوی ، زندگی دنیوی و اخروی ، زندگی جسمانی و روحانی ، زندگی نفسانی و عقلانی ، زندگی شیطانی و رحمانی ، زندگی محدود موقت و وسیع ثابت ، زندگی ظلمانی محبوب و نورانی مجرّد : تعبیر میشود ، و برگشت همه آنها بهمان دو جهت است ، یعنی خود و خدا ، و تا از خود و از محیط خودخواهی بیرون نشود : قدم بمیدان وسیع و لایتناهی و ثابت خدا و خداخواهی نتوانست گذارد .

پس هرگونه از صفات و علائق و وابستگی‌هاییکه برگشت آنها بخود و توجّه بجلب منافع و أغراض شخصی باشد : تزکیه و تهذیب آنها لازم خواهد بود .

و چون بتحقیق و دقت بررسی کنیم : بزرگترین دشمن و قویترین مانع در راه سلوک بسوی سعادت و حقیقت و کمال و خوشبختی ، همین صفات و علائق نفسانی است که انسانرا ببدبختی همیشگی و سقوط و نابودی ظاهری و باطنی و انحراف و گمراهی از حقیقت سعادت خواهد رسانید .

اینستکه اینمرحله را بعنوان - جهاد اکبر : نام‌گذاری کرده‌اند .

و ضمناً معلوم شود که : عنوان - ترک خودخواهی ، و مبارزه و مجاهدت با خود و علائق خود - باینمعنی نیست که از سعادت و کمال و خیر و خوشبختی خود دست کشیده و توجّه بمرحله خدایینی و خداستایی کند : زیرا کمال و سعادت انسان در همین جریان است .

توضیح اینکه - حقیقت انسان جنبه روحی و حیاة معنوی و زندگی نورانی و الهی او است ، زیرا انسان وابسته بخدا است ، و از نفخه و أمر او است ، و مستعدّ



است که مظهر اتمّ و مجلی اَسْمَاء و صفات الهی گردد. و تا برنامه‌های مادّی و بدنی و وابستگی‌های مجازی و صوری و دنیوی را تبدیل به روابط روحانی و علائق در راه خدا نکرده است: نخواهد توانست در این مسیر موفق آید.

و از اینمطالب نتیجه میگیریم که: برگشت همه صفات رذیله و خویهای پست حیوانی به صفت - خودبینی است، و چون خودبینی شد: صفات - بخل، حسد، تکبر، غرور، طمع، حبّ دنیا و مال و عنوان و اولاد، بدبینی، بدخواهی، ریا، تزویر، خودستایی، و علاقه‌های دیگر پدیدار خواهد شد. [

○ هفتم - فتح و ظفر بر جنود شیطان و رهایی از تسلط ایشان و خروج از عالم جهل و طبیعت: و بأهل آنعرصه اشاره فرموده حضرت صادق (ع) در حدیث یمانی که - شیعتنا أهل الهدی و أهل التقوی و أهل الخیر و أهل الايمان و أهل الفتح و الظفر. ○

[ مرحله مجاهدت تا وقتیکه مبارزه در میان قوای طبیعی و روحانی ادامه پیدا میکند: مرحله ششم است. و چون در نتیجه استقامت در مبارزه موفقیت حاصل گشته، و جنود شیطانی مغلوب و منکوب گردید: مرحله هفتم شروع میشود.

اینجا آغاز غلبه بر دشمن و موفقیت در مجاهدت است، و لازم است در این منزل پابرجا و ثابت گشت، تا این موفقیت همه جانبه و مسلم شود.

و در اینجا است که: عنوان هدایت و تقوی و نیکوکاری و ایمان و فتوح و ظفر یافتن، تحقق پیدا میکند.

و ضمناً این معنی نیز لازمست روشن گردد که: تهذیب و تزکیه و مجاهدت در این راه بر چهار نوع صورت میگیرد.

- ۱- مجاهده در برطرف کردن اخلاق سوء از راه علمی : یعنی دانستن موجبات و علل و اسباب هر یکی از این صفات ، و کیفیت دفع و رفع و ازاله آنها ، و خصوصیات صفات مقابل آنها ، و تفصیل اینقسمت در کتب اخلاق مشروحاً بیان شده است .
- ۲- از راه طاعت و عبادت و اذکار که : موجبات نورانیت و روحانیت و قدرت و قوت روح گشته ، و برای میدان مجاهدت و مبارزت با قوای نفسانی مهیا گردد .
- ۳- از راه محبت و عشق و علاقه بخداوند رحمن و حصول جذبه فیما بین پروردگار متعال و اولیای او و سالک که : موجب قطع علاقه‌های دیگر و وابستگی‌های جهان طبیعی گشته ، و سالک با این جذبه در سلوک و موفقیت در اینمرحله مؤید و نیرومند گردد .
- ۴- از راه حصول شهود بمقامات و أسماء پروردگار متعال و حقائق الهی و شهود حقیقت ذلت و عجز و فقر و محدودیت خود که : قهراً هرگونه صفت سوء و انحرافی ریشه کن خواهد شد .
- و از این چهار طریق : هر طریق لاحق از سابق آن روشنتر و نافذتر و بالاتر و مؤثرتر میباشد . و دو راه اول مربوط بعمل و فعالیت سالک است ، و هرچه بیشتر فعالیت شود بهتر نتیجه حاصل خواهد شد .
- و دو راه آخر : مربوط بفضل و لطف و رحمت الهی است .
- و نتیجه در راه نخست : محدود بمیزان دلالت دلیل است ، با قید مثل مشهور که - پای استدالیان چوبین بود - پای چوبین سخت بی تمکین بود .
- زیرا نتیجه حاصل از استدلال : با یک استدلال قویتری از بین میرود .
- و نتیجه در راه دوم : محدود بمقدار و اندازه طاعت و عبادت و ذکر است ، و

هرچه از جهت کمیت و کیفیت بیشتر باشد : نتیجه نیز بهتر خواهد بود .  
و نتیجه در راه سوّم : متوقّف بشدّت و ضعف جذب است که : چه مقدار مجذوب  
را از جهان طبیعت جذب کرده ، و علائق مادّی را قطع کند .  
و نتیجه در راه چهارم : قطعی و مسلّم و یقینی است .  
○ هشتم - اسلام اعظم : و بیان اینمرحله آنستکه آدمی قبل از دخول در عالم  
فتح و ظفر و غلبه بر حزب ابلیس و طبیعت : گرفتار و اسیر جنود وهم و غضب و  
شهوت ، و مغلوب آهویه متضادّه لجه طبیعت است ، و آمال و امانی او را محیط ، و  
هموم و غموم بر او مستولی ، به تزاحم عادات و رسوم متنافیّه متزاحم ، و بمنافرات  
طبع و منافیات خواطر متألّم ، و مبتلای مخاوف عدیده ، ( و مخاوف عدیده را  
منتظر ) و مهولات کثیره را مهتّا ، هر گوشه خواطرش مشوّش ، و در هر زاویه‌ای از  
کانون سینه‌اش آتش ، و انواع فقر و احتیاج منظورش ، و اصناف آلام و اسقام در  
دور و کنارش ، گاهی در کشاکش اهل و عیال ، و زمانی در خوف تلف مال ، گاه جاه  
میخواهد و نمیرسد ، و گاه منصب میجوید و نمییابد ، خار حسد و غضب و کبر او را  
دامن گیرد ، و در چنگ حیّات و عقارب و سباع عالم جسمانیّه و مادّیّه زبون ، و قعر  
خانه دلش از ظلمات وهم و طبع تیره و تار ، و بافزون از صدهزار بیشتر هموم  
متضادّه گرفتار ، از هر طرف رو گرداند سیلی روزگار خورد ، و بهرجا پا نهد خاری  
بپایش خلد .

و چون بتوفیق یزدان با وهم و غضب و شهوت محاربه ، و بر ایشان مظفر و  
منصور گردید ، و از چنگ علایق و عوایق مستخلص شده ، و عالم طبیعت و مادّیّت  
را بدور کرد ، و قدم از دریای وهم و أمل بیرون نهاد : خود را جوهری می‌بیند یکتا ،

و گوهری بیهمتا ، بر عالم طبیعت محیط ، و از موت و فنا مصون ، و خالی از کشاکش متضادات ، و فارغ از خار متناقضات ، و در خود صفائی و بهائی و نوری و ضیائی مشاهده می‌کند که : فوق ادراک عالم طبیعه است ، چه در این وقت طالب به مقتضای - مُتُّ عن الطبیعه - از طبیعت مرده است ، و زندگانی تازه یافته است :

و به سبب تجاوز از قیامت آنفسیّه صغری که موت نفس اماره است ، از معلومات صوریّه ملکّیه به مشاهدات معنویه ملکوتیه فائز گشته ، و بسی از امور مخفیّه بر او ظاهر ، و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل ، و به قیامت آنفسیّه وسطی رسیده .

در اینوقت اگر عنایت ازلیّه او را درنیابد : دم از آنانیت می‌زند ، و راهزن او در مراحل سابقه اعداء خارجیّه و اذنانب شیطان بود ، در این وقت رئیس ابالسه است و عدو داخل که نفس و ذات او باشد ، چنانکه وارد شده - أعدی عدو ک نفسک الّتی بین جنبیک . ○

[ در مرحله اسلام اکبر گفته شد که : مرتبه سوم از اسلام عبارت است از سالم کردن خود از انانیت و خودبینی ، و ندیدن وجود خود در مقابل ظهور و تجلی نور حق .

و این معنی بعد از مرحله هفتم که فتح و مظفر بودن و غالب شدن به نیروهای مادی و نفسانی است ، صورت می‌گیرد .

و معلوم شد که خودبینی مبداء و منشأ هرگونه اختلاف و محدودیت و محجوبیت و ظهور قوای حیوانی و شیطانی است ، و تا خودبینی از میان نرفته است : صفة غضب که مظهر سبعیت ، و صفت شهوت که مظهر بهیمیت ، و صفت وهم که مظهر شیطنت است : از قلب انسان ریشه کن نخواهد شد .

و تا انسان بزندگی مخصوص خود علاقه‌مند بوده و در جریان امور زندگی فقط خود را می‌بیند: هرگز نخواهد توانست از اهانت و تضعیف و تحقیر و بدگویی و بدبینی نسبت ب دیگران منصرف گردد، مگر در آنموردیکه تجلیل و احترام و بزرگداشت آنان اثر مستقیم یا غیرمستقیم در بزرگواری خود و ترفیع مقام خود داشته باشد.

و همچنین است: طمع در اموال دیگران، و محبت به جمع متاع دنیوی، و مجاهدت در بدست آوردن عنوان و جاه و اسم و رسم، و خودنمائی و خودستائی، و حسد ورزیدن به بزرگواری دیگران که موجب تعارض و مقابله با او خواهد بود، و نشان دادن خود در تمام حرکات و رفتار و گفتار و کردار، و انجام دادن اعمال نیکو و طاعات و عبادات و تحصیل علم و امر بمعروف و نهی از منکر و انفاق و دستگیری بخاطر اسم و عنوان خود.

و همین صفات و حالات است که: آسایش و خوشی و امن خاطر و اطمینان و خوشبینی و فراغت و روحانیت و طهارت دل و خلوص قلب و خیرخواهی و بزرگداشت و تجلیل بندگان خدا را از انسان سلب می‌کند.

این چنین زندگی خواه و ناخواه توأم خواهد بود: با جنگ و ستیزه و اختلاف و نزاع، و تحسر و اندوه و افسوس، و تأثرات شدید از حوادث، و رنجوری و ناراحتی از ناملائمات، و گرفتاری سخت به علائق و تمایلات مادی، و محدود شدن به وابستگیهای دنیوی.

و چون سالک در اثر مراحل گذشته: از حدود منزل خودبینی و انانیت گذشته، و زنجیر محدوده زندگی مادی و نفسانی را پاره کرده، و قدم به مرحله بالاتر و

وسیعتر و روحانی‌تری گذاشت : جهان تازه و محیط نورانی و زندگی پاک و بی‌تزام و با صفائی را مشاهده خواهد کرد .

و در این مرحله نشانی از خودبینی و خودنمائی و حسد و بخل و بدخواهی و غضب و تمایلات مادی دیده نخواهد شد ، و هرچه دیده شود برای حق و در راه حق و روی برنامه حق است .

اینست اسلام در مرتبه سوم آن

و باید متوجه شد که : سالم کردن نفس از انانیت و خودبینی به معنای از بین بردن و افناء آن نیست ، زیرا خودبینی از آثار قوای نفس است و تا نفس انسانی وجود دارد : می‌تواند منشأ این قوی و آثار گردد .

بلکه مقصود مقهور کردن و مغلوب نمودن و تحت تسلط و حکومت عقل قرار دادن آنست که : قوای جسمانی در زیر فرمان و در تحت حکومت و برنامه عقلانی فعالیت کند ، و بجای توجه بخود : توجه به خداوند مالک و مقدر و خالق و قیوم و محیط عالم وجود گردد .

و در این مقام چون برای نفس انسان تسلط و حاکمیت و اقتداری نسبت به عالم طبیعت و ماده پیدا شده ، و نور و روحانیت و بصیرت و نیروی تازه‌ای پدید آید : باز زمینه برای تظاهر و خودنمائی و خودبینی نفسانی حاصل گشته ، و باغواى قوه وهمیه شیطانى بخود متوجه شده ، و مشغول خودستائى و دعوت بخود مى‌شود ، و در اینجا مستقیماً مورد نظر ابلیس قرار می‌گیرد ، و اگر مختصری غفلت و تسامح بورزد : گمراهی کلی پیدا کند .

آری خودبینی در هر مرحله‌ای به تناسب شدت و ضعف آن مرتبه می‌باشد ، و

هرچه نفس قویتر باشد: آثار خودبینی و انانیت آن نیز بیشتر خواهد بود. [

○ و همین اعجاب و انانیت بود که او را به عالم طبیعت مبتلا ساخت چنانکه وارد شده است که: بعد از تعلق روح مجرد، خداوند قهار او را در معرض مکالمه باز داشت که - مَنْ أَنَا؟ روح از احاطه و غلبه و بهایی که در خود یافت: قدم فراتر گذاشت و گفت - هَكَذَا مَنْ أَنَا؟

خداوند عالم او را از عالم نور و ابتهاج اخراج و به کشور فقر و احتیاج فرستاد تا خود را بشناسد.

پس چون از عالم طبیعت خارج و به حالت اول عود کند: همان انیت و کبر او را فرامی‌گیرد، چنانکه طائفه‌ای حدیث - مابینهم و بین أن ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء - را حمل بر این نموده‌اند، یعنی بجائی رسد که اگر رداء کبریاء خود را بر دوش نمی‌افکندند و عجب نمی‌نمودند: ملاحظه انوار لاهوت را می‌نمودند.

و در این حال چنانچه عنایت الهیه او را انقاز نکند: بکفر اعظم مبتلا می‌شود چه کفر مراحل سابقه یا کفر به رسول (ص) بود، یا شرک به واسطه امور خارجیّه چون شیطان و هوئی، چنانکه فرموده‌اند - الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان<sup>۱</sup> - و - أفرأیت من اتخذ إلهه هواه - و حضرت رسول (ص) فرموده - الهوی أنقص الیه عبید من دون الله فی الأرض .

و تخصیص - فی الارض: از آنستکه بعد از خروج از ارض طبیعت، الهی انقص از آن هست که نفس باشد، چه اتخاذ آن بالهیت بعد از فراغ عالم طبیعت و بدن می‌شود و صعود بمدارج نفس و ذات. ○

[ چند مطلب در این مورد محتاج به توضیح است :

۱- روح انسانی چون تعلق به بدن گرفت : قهراً در اثر تقید و محدودیت محجوب می‌شود ، و در این حال متوجه به نیروهای خود و فعالیت و تدبیر و قدرت ظاهری و نفوذ و سلطه صوری خود گشته ، خود را مستقلاً دارای اختیار و اراده و مالکیت و عزت و بزرگواری دیده ، و حالت عجب و خودبینی و غرور او را فراگرفته ، و از حقیقت امر غفلت می‌کند .

۲- زبان حال بالاتر و گویاتر از زبان قال است : زیرا مقال جلوه و ظهور حالت باطن است ، و گاهی در مقام انعکاس آنطوریکه باید بحق و دقت و واقعیت نمایش داده نمی‌شود .

اینست که مقال بعنوان شاهد و اعتراف برای حالت و واقعیت اخذ شده و جنبه فرعی و ظلی پیدا می‌کند نه عنوان اصالت و واقعیت - یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرَ ، یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .

۳- منظور از مکالمه و سؤال و جواب در مراحل روحانی ( ماوراء ماده ) تفاهم حالی است و آن یکنوع مکالمه بزبان حال است که با اراده هر موضوعی در ظاهر روح جلوه کرده و طرف دیگر آنرا متوجه می‌شود ، و تفاهم در این مرحله به وسیله تحولات پیدا شود .

پس حقیقت و تحقق مکالمه روحی با اراده و تصمیم و توجه بطرف است که : با ارتباط روحی منظور خود را تفهیم کرده و تفاهم شود .

و علوم مربوط به تلقین و قرائت افکار و امثال اینها : نمونه‌ای است از این تفاهم

روحی .



۴- خطاب - من انا - در حدیث شریف : اشاره به این مکالمه روحانی است ، زیرا در این مرحله قوای ظاهری مادّی و زبان و گوش منتفی است ، و مخصوصاً صدا که در اثر تموّج هوا و انتقال و برخورد بگوش حاصل می‌شود .

۵- خودبینی معمولاً در مراحل است که : روح آزاد نیست ، و بلکه محدود و متعلق به بدن است ، زیرا در اثر تعلق محدود و محجوب گشته ، و از فقر و محدودیت و ضعف خود غفلت می‌کند .

۶- ظاهراً منظور از حدیث - الا رداء الکبریاء - پوشش و حجاب بزرگواری و خودبینی است که مانع از نظر برب تعالی است . و اما کبریائی پروردگار متعال : هرگز اطلاق رداء بر آن ، و حاجب بودن آن از نظر و لقاء : مناسب نیست ، زیرا خودبینی مراتبی دارد ، و حد آخر آن خود وجود شخصی است - وجودک ذنب لا یُقاس به ذنب .

و اگر رداء کبریائی حق تعالی مانع از نظر باشد : لازم آید که بنده بهر مقامی هم منتهی شود ، از نظر بسوی نور جلال و کبریائی او محجوب گردد .

آری اگر مراد از نظر ، نظر کامل و مشاهده تمام باشد : صحیح است که گفته شود - کبریائی و مقام عظمت حق تعالی مانع از نظر دقیق بسوی او است ، چنانکه چشمهای ضعیف ما نتوانند نور آفتاب را ببینند . [

○ و بهمین کفر اشاره فرموده‌اند که - النفس هی الصنم الاکبر - همین بت پرستی بود که ابراهیم ( علیه السلام ) دوری آنرا از خدا طلبید و گفت - و اجنّبی و بنیّ أن نعبد الأَصنام - چه پر ظاهر است که در حق خلیل ( ع ) و ابناء حقیقیّه او که انبیاء هستند ، پرستشهای صنم مصنوعی متصور نیست .

همین شرک بود که حضرت خاتم الانبیاء ( ص ) از آن پناه به خدا برد و گفت -  
 أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشِّرْكِ الْخَفِيِّ ، و مخاطب شد به خطاب - لئن أشركت لَيُخْبَطَنَّ  
 عملک .

همین کفر است که بعضی اکابر اهل الله به آن اشاره کرده اند که : بنده چون رخت  
 از کون و مکان برگرفت ، اول مقامی که بر وی عرضه می دارند مقامی باشد که چون  
 به آنجا رسید پندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر است .  
 إِذَا قُلْتَ مَا أَذْنِبْتُ قَالَتْ مُجِيبَةً

وجودک ذنب لا یقاس به ذنب .

و مقابل این کفر اسلام اعظم است : و همین اسلام است که حق عز شأنه خلیل  
 خود را به آن امر فرموده است - إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِم ، و حقیقت این اسلام  
 عبارتست از تصدیق به نیستی خود ، و اذعان بذلت و عجز و عبودیت و مملوکیت  
 بعد از کشف حقیقت ، و اعتقاد به اینکه آنچه از خود مشاهده می نمود ، از احاطه  
 نور : عین فقر و سواد و ظلمت است بلکه قطع نظر از آنها نیست شود ، و در جنب  
 هست مطلق و نور مضمحل گردد . ○

[ صَنَم : هر آنچه نیست که مصنوع و معبود قرار بگیرد ، خواه از ذوی حیاة باشد  
 یا نه ، فرد مقتدری باشد یا نه ، فرد مؤثر مفیدی باشد یا نه . و بطور کلی هر آنچه در  
 مقابل پروردگار حق متعال : مورد پرستش و عبادت قرار بگیرد ، و انسان در مقابل  
 آن پیروی و اطاعت کند .

و این مفهوم شامل بتهای ساختگی از جماد و فلز و اشجار و حیوان و انسان و  
 ملائکه و کواکب و حتی خود نفس انسان و مال و عنوان و هوی و هوس نفسانی

خواهد بود .

و مراد از - بنّی : فرزندان نزدیک در طبقات اولّیه هستند که عرفا فرزندان او محسوب می‌شوند ، و اینان قدر مسلم هستند .

و مراد از شرک : مطلق شرک در امور و تأثیر در اعمال و تدبیر و مشارکت در جریان نظم جهان است ، خواه در موارد خاصی باشد و یا در مطلق امور ، و شرک در مرحله آغاز تکوین باشد و یا در مراحل بعد از ایجاد .

و این مفهوم عند الاطلاق به همه این مراحل شامل می‌شود .

پس در مرحله اسلام اعظم : هر رقم از انواع بت‌پرستی و پرستش غیر پروردگار متعال و اطاعت از غیر خداوند و توجه به آنها ، برخلاف حقیقت اسلام است .

و حتی کسی که خودنمائی ( ریا ) می‌کند ، برای بزرگداشت خود یا برای جلب توجه و استفاده و توقع خیر از دیگران : هنوز نتوانسته است خود را به آنطوری که باید از بت‌پرستی و شرک نجات داده ، و از مرحله خودبینی گذشته و صد در صد به عجز و نیستی و فقر خود در مقابل حکومت مطلق و مالکیت تمام و قدرت و نفوذ کامل حق اذعان کند .

پس اسلام حقیقی و تمام وقتی محقق می‌شود که : کوچکترین اثری از خودی و خودبینی باقی نماند ، اگرچه در خفاء باشد . چنانکه کفر و شرک و بت‌پرستی با کمترین و ضعیف‌ترین مرتبه‌ای از تحقق آنها : مصداق خارجی پیدا کرده و تحقق و صدق می‌کنند . [

## نهم «ایمان اعظم»

○ و آن عبارتست از مشاهدت و معاینت نیستی خود بعد از تصدیق و اذعان به آنچه اسلام اعظم است ، و حقیقت آن شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم است .  
و تجاوز از حدود علم و اذعان به اینکه : بمرتبه مشاهدت و عیان رسد ، و از اینجهت بود که : چون خداوند تعالی بخلیل خود فرمود - أَسْلِمَ؟ قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ . ( ۱۳۱ / ۲ ) .

و اشاره بدخول در این عالم است قوله سبحانه - فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى - چه حقیقت عبودیت در این وقت متحقق می شود .

و دخول در آن کنایه از مشاهدت و عیان است ، و در این هنگام سالک از عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبرای آنفسیّه بر او قیام می نماید و به عالم جبروت داخل می شود ، و از مشاهدات ملکوتیه به معاینات جبروتیه فایز می شود ، و از عالم نفوس متعلقه بأفلاک بعالم منزّه از اجسام داخل می شود ، و در طلب این منزلت گفته اند .

بینی و بینک انی یناز عنی      فارفعُ بلطفک ائی من البین . ○

[ طوریکه در مرتبه دوم ایمان گفته شد : برای ایمان سه مرتبه ذکر می شود ، چنانکه برای اسلام نیز سه مرتبه ذکر شد ، و هر مرتبه ای از اسلام زمینه ای است برای همان مرتبه از ایمان .

و اگر بخواهیم بنحو کلی اسلام و ایمان را بیان کنیم : می توان گفت که اسلام بمعنی سالم کردن خود می باشد در هر جهت و از هر لحاظ ، چنانکه ایمان بمعنی امن دادن و مطلق رفع اضطراب است از هر جهت و در هر قسمتی باشد .

و قسمتی از اسلام و ایمان که در محدوده هستی و نیستی و مربوط به انانیت و خودبینی است : در مرتبه سوم از اسلام و ایمان محسوب می‌شوند .

پس مرتبه ایمان اعظم که مرحله نهم از سلوک است ، عبارتست از استقرار و ثبات در اسلام و تحقق شهود در برطرف شدن خودبینی و انانیت که محدوده محیط خودی در مقابل خدا است .

و این محیط را که پس از رفع انانیت و خودبینی پیش آید : عالم جبروت و عالم تجرد و عالم عقل می‌نامند ، چنانکه عالم ماقبل آن به ملکوت و ملائکه و صفا و طهارت و ماوراء طبیعت نامیده می‌شود .

اما ملکوت : باعتبار ظهور مالکیت و سلطنت و حکومت پروردگار متعال در آن عالم ، و از میان رفتن علل و اسباب و وسائل و شرائط جهان طبیعت .

و اما جبروت : از لحاظ ظهور غلبه و قاهریت و کمال حکمرانی و نفوذ اراده و سلطنت تامه پروردگار متعال .

پس سالک چون قدم به مرحله جهاد اکبر و فتح و ظفر گذاشت : از عالم طبیعت بیرون آمده ، و قدم به عالم ملکوت می‌گذارد . و هنگامیکه به مرحله اسلام اعظم و ایمان اعظم رسید : به عالم جبروت و عقل و تجرد رسیده ، و بکلی از خودی خلاص شده است .

و در اینجا است که : حقیقت عبودیت و بندگی تجلی می‌کند ، زیرا آثار خودی و لوازم انانیت و خودبینی از میان برداشته شده ، و سرپای وجود او غرق و فانی سیطره حق گشته است .

و اما نفوس متعلق بافلاک : کنایه می‌شود از عالم ملکوت ، مانند عالم سماء و

روحانی و مافوق طبیعت و عالم بالا و روح ، و اگر نه سماوات و ارض و نجوم و افلاک همه از عالم ماده محسوبند .

و اما قیامت کبری : این معنی ، از نظر مراحل سلوک و منازل موت و فناء معنوی و تبدل و تحول روحانی است : زیرا انسان از عالم ماده و طبیعت ( ناسوت ) چون بمیرد ، قیامت صغری او برپا و قائم شده ، و داخل عالم ملکوت گشته است . و چون از عالم ملکوت منتقل به عالم جبروت گشت : از نظر روحی و معنوی برای او موت و قیامتی بطور مسلم حاصل شده است .

و نظر در علم سلوک : فقط به جهت تحولات و سیر روحی است ، و اما قیامت صغری و کبری از نظر دینی : از مورد بحث خارج است . [

## دهم « هجرت عظمی »

○ و آن عبارتست از مهاجرت از وجود خود و رفض آن و مسافرت به عالم وجود مطلق و توجه تام به آن .

و امر به این مهاجرت است که فرموده - دَعُ نَفْسَكَ وَ تَعَالَ .  
 و اشاره به آنست قوله تعالی - وَ ادْخُلِ جَنَّتِي ، بعد از - فَادْخُلِ فِي عِبَادِي ، چه  
 یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - خطاب بنفس است که از جهاد اکبر فارغ و بعالم فتح و  
 ظفر که مَقَرِ اطمینان است داخل شده ، و چون همینقدر وصول به مقصد کافی نبود  
 : امر شد بر رجوع به پروردگار خود ، و تفصیل داده شد کیفیت رجوع : پس امر شد  
 اولاً بدخول در عباد که ایمان اعظم است ، پس به ترقی از آن و دخول در جنت  
 پروردگار که ترک وجود خود و دخول در عالم خلوص است و رجوع به رب خود .  
 و آنچه را که از آن تعبیر شده - بِمَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ - همین مرحله  
 ایمان اعظم است ، چه راستی امر که نیستی خود باشد و محل سکون صادق که  
 وجود محض باشد : در اینوقت بدست آید . نظر به آنکه هنوز مجاهدت عظمی  
 متحقق نشده ، و آثار وجود باقیست ، و اضمحلال آن در نظر سالک به مجاهدت  
 موقوف است . پس هنوز بالمره از سطوت تازیانه قهر ایمن نشده . و به این جهت در  
 مضماری این دو اسم بزرگ جای دارد . ○

[ خداوند متعال در سوره والفجر می فرماید - یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي  
 اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي . در این آیه شریفه به  
 قسمتهائی از مراحل دوازدهگانه سیر و سلوک اشاره فرموده است .

۱- تحقق اطمینان نفس : و آن از مرحله اسلام اعظم شروع می شود که مرحله

هشتم است .

۲- دخول در زمره عباد پروردگار : و آن از مرحله ایمان اعظم که مقام نهم است شروع می شود .

زیرا با ورود به اسلام اعظم : خودبینی و انانیت ساقط شده و حکومت سلطه الهی شروع گردد - ارجعی الی ربک راضیة مرضیة . و چون این معنی برقرار و ثابت و به مرحله ایمان اعظم رسید : ابتداء ورود به محیط عبودیت و بندگی است . و حرف - فا - اشاره به ترتیب و تأخر این معنی است .

۳- دخول در جنت : و آن از مرحله دهم که هجرت از وجود خود به مطلق وجود و وجود بی قید ، و توجه تام به آن و استقرار و ثبات در این عالم است و در این مرحله اثری از وجود خود باقی نمانده است .

زیرا در مقام عبودیت اثری و نامی از وجود بنام عبد باقیست ، بخلاف وارد شدن در جنت مخصوص و در زیر سایه مخصوص او .

و باید متوجه شد که : منظور از موت از عالم طبیعت ، و یا از عالم خودی و انانیت و وجود خود ، نه مطلق نیستی ذاتی و فناء هستی باشد ، بلکه قرار گرفتن نیروها و اعمال عالم طبیعت است در زیر سلطه و حکومت و فرمان عالم روحانی ، بطوریکه هرگونه حرکت و فعالیت و عمل طبیعی از قوای بدنی ، تحت حکم قوه عقل صورت بگیرد ، و خود به مقتضای عالم طبیعت و بخواهش و تمایلات نفسانی کاری انجام ندهد .

و همچنین است موت از وجود خود که : در صورتی متحقق گردد که تمام آثار و اعمال و حرکات وجودی شخصی او تحت امر و فرمان و اراده و خواست پروردگار



متعال قرار گرفته ، و از خود او چیزی باقی نباشد .

چنانکه موت طبیعی در عالم ظاهر نیز چنین است که : قوای بدنی انسان از فعالیت و عمل باز می ماند ، نه آنکه بدن معدوم گردد ، و این است معنای - مؤتوا قبل أن تموتوا .

و ضمناً باید دانست که : معارف الهی و حقائق و اسرار لاهوتی و شهود و معاینات حقیقی از همین مرحله - هجرت عظمی - شروع می شود ، و تا سالک به این مرحله نرسیده ، و توجه تمام بوجود مطلق حق پیدا نکرده ، و از وجود آثار وجودی خود صرف نظر نکرده است : هنوز او محجوب بوده ، و از مشاهدات معارف الهی محروم خواهد بود .

شهود و معاینه از این مرحله شروع شده ، و در مرحله اخلاص که پس از جهاد اعظم ، و مرحله دوازدهم است : تکمیل گردد ، و از این لحاظ است که وارد شده است - مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .  
و معلوم شد که : مرحله اسلام اعظم و ایمان اعظم برای سالم و پاک کردن وجود انسان است از خودبینی و انانیت . و این مرحله برای کوچ و انتقال است به عالم لاهوتی ، که در اینجا جنبه مثبت منظور می شود ، و در دو مرحله سابق جنبه منفی . چنانکه بعد از این مرحله : جهاد اعظم است ، یعنی مجاهدت و پیشرفت و کوشش در سیر مراحل الهی که جنبه مثبت داشت . ]

## یازدهم « جهاد اعظم »

○ و آن عبارتست از اینکه بعد از هجرت از وجود خود و توسل به ملیک مقتدر :  
به آثار وجود ضعیف خود در مجادله برآمده بالمره همه آنها منطقی و محو شده ،  
قدم در بساط توحید مطلق نهد . ○

[ خداوند متعال در سوره قمر - ۵۵ - می فرماید : **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ،  
فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ - متقین آنانی هستند که خودشان را از هرگونه  
نقائص و عیوب حفظ می کنند .**

نفوس مطمئنّه در جنّت مخصوص پروردگار مقام دارند ، ولی متقین در جنات  
بطور مطلق ساکن می شوند .

مقام تقوی در مرحله اسلام اعظم متحقق می شود ، با نگهداری نفس از هرگونه  
نقاط ضعف در اعمال و اخلاق و حتی از خودبینی .

و اما عند ملیک مقتدر : اشاره به بودن تحت سلطه و مالکیت - پروردگار توانا  
است که شخص سالک را در این مقام بجز عبودیت صرف و تسلیم و اطاعت تمام  
چاره ای نباشد .

و این معنی در مرحله اسلام اعظم متحقق می شود ، و سپس در مراحل بعد از  
آن تکمیل و تتمیم گردد .

و اما مجادله با آثار وجود ضعیف : زیرا در این مرحله ممکن است آثار ضعیفی از  
خودی دیده شود ، و چون در طول مسیر لزوم محو آثار انانیت مشخص و روشن  
گشته است : احتجاج با او و قانع و ساکت نمودن او بطریق مجادله صورت خواهد  
گرفت ، یعنی با یک مقدماتی که خود او قبول دارد .

پس در این مرحله تمام کوشش و مجاهدت در محو آثار و ازاله و اطفاء جلوه‌های باقیمانده از خودبینی و انانیت، بوسیله پیشرفت و سلوک در مرحله لاهوت خواهد بود، بطوریکه در مقام توحید مطلق و در بساط توجه خالص پابرجا و مستقر گردد. [

## دوازدهم «عالم خلوص»

○ عالم خلوص که شمه‌ای از آن شنیدی ، و آن عالم فتح و ظفر است بعد از جهاد اعظم ، و اشاره به آن شده که - أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ . و چون در این وقت از سطوت قهر ایمن شد و در حجر تربیت مربی ازلی پرورش یافته : در مضماری این اسم داخل می‌گردد چنانچه - يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - نیز بر آن مشیر است - إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

بَدَمِ الْمُحِبِّ يَبَاعُ وَضَلَّهِمْ فَاسْمَحْ بِنَفْسِكَ إِنْ أُرِدْتَ وَصَالًا

در این وقت قیامت عظمی آنفستیّه بر او قیام ، و از اجسام و ارواح و تعینات و اعیان باسرها گذر کرده ، و از همه آنها فانی ، و قدم در عالم لاهوت می‌نهد ، و به حیات ابدیه فائز و باقی می‌گردد ، و از تعینات جبروتیه به تجلیات لاهوتیه منتقل و سرافراز می‌شود - وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ، لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ . ۶۱ / ۳۷

و در این هنگام از تحت - كُلِّ نَفْسٍ ذَاتِقَةٍ الْمَوْتِ - بیرون می‌رود ، چه در این وقت نفسی نیست ، و مصداق - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ - می‌شود .

و کریمه - الْآمَنُ شَاءَ اللَّهُ - در آیه - وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ - عبارتست از او ، و این هم میّت است و هم حی : میّت است بموت ارادی از عالم طبیعت ، و حیّ است به حیات حقیقیّه در عالم لاهوت و خلوص .

و از این راهست فرموده‌اند - مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ مَيِّتٍ يَمْشِي حَيًّا فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) . ○

[ در اینمورد مطالبی را لازم است توضیح داد :

۱- توجه تمام به سوی پروردگار متعال ، و عناوین - حیات عند الرب ، رجوع الی الرب ، وصال رب : چون به مفاهیم تمام و کامل آنها منظور گردد در مرتبه خلوص که مرحله دوازدهم است متحقق گردد .

زیرا تا نفس انسانی از هرگونه آلودگی و محجوبیت و خودی خلاص و خالص نشده است : نتواند یک جانبه در عالم لاهوت مستقر گشته ، و حیات حقیقی یافته ، و بلقاء و وصال رب موفق شود .

و اگر در مراحل گذشته چنین حالاتی دیده شود : ثابت و برقرار نبوده ، و پاینده و همیشگی نخواهد بود .

۲- معلوم شد که : لقاء رب و وصال حقیقی از این مرحله شروع می شود و آنچه قبل از این مرحله دیده شود : یا حالت موقتی است برای نمونه و تشویق ، و یا امری است که به خیال سالک و روی اشتباه وصال گفته می شود ، و یا دعوی کذب و ادعای شیطانی است .

۳- چون سالک به این مقام رسید و از عوالم طبیعت و اجسام و ماده بکلی منصرف گشته ، و حیات روحانی و الهی جدیدی پیدا کرد : قهراً برای ادامه چنین حیاتی نیازمند به رزق مناسب و ملائم با حالت خود پیدا خواهد کرد ، آن رزق روحانی و لذائد معنوی و درک و شهود معارف الهی خواهد بود - عند ربهم یرزقون . زیرا ارزاق مادی و لذائد طبیعی را در حیات روحانی تأثیری نیست ، و بلکه اغلب و مخصوصاً اگر از حد لازم و ضروری تجاوز کند : موجب انکسار روح و توقف و گرفتگی آن می شود ، و این معنی کاملاً محسوس است مانند خوراک و خواب زیاد و

لذائذ مادی دیگر .

۴- گفته شد که : موت عبارت است از زوال قوای موجود و از کار افتادن نیروهای فعال و عالم گذشته . و این معنی یا قهری و طبیعی است و یا ارادی و اختیاری . موت طبیعی از عالم ماده : به سبب از میان رفتن قوای بدنی صورت می‌گیرد ، و آنچه به زبان مردم متداول است همین است .

موت ارادی از عالم ماده : و این معنی در مرحله هفتم که فتح و ظفر بر جنود شیطان است ، حاصل می‌شود .

موت ارادی از عالم نفس که : در مرحله اخلاص محقق گردد ، و این موت اعظم و قیامت عظمی است که هرگونه آثار و تعیینات از عالم اجساد و نفوس از میان برداشته می‌شود .

۵- چون سالک موفق به موت ارادی نفس گشته ، و در عالم جبروت و لاهوت و به حیات ابدی حقیقی فائز شد : سراپا خلوص و غرق نور و محو تجلیات ربانی و در تحت سیطره و حکمرانی الهی قرار گرفته و از خود خواسته و اراده‌ای ندارد ، و بشهود و عیان بسط قدرت و نفوذ اراده و حکم پروردگار جهان را می‌بیند . و در اینجا است که در تحت تربیت الهی از هر جهت رشد پیدا می‌کند . [

### سلوک در این منازل

○ و چون شرح این عوالم دوازدهگانه را دانستی : حال با تو شروع می‌کنم طریق سلوک و مسافرت آنها را بر سبیل اجمال ( اعانک الله علیه ) ، و از برای زیادتی بصیرت : بدو بیان با تو شرح می‌دهم .

پس در بیان اول می‌گوییم که : روی کلام من با کسی است که بفکر طلب برآمده و بالمره غافل نباشد ، چنین کسی اول چیزی که بر او است ، آنستکه : دامن طلب بر میان زند ، و در تفحص و تجسس و تحقیق ادیان و مذاهب بقدر استعداد خود برآید ، و بنظر بلیغ در شواهد و آیات و بینات و قرائن و امارات حسیه و عقلیه و ذوقیه و حدسیه جهد کند ، و غایت سعی خود را بقدر میسور به ظهور آورد ، تا یگانگی خدا و حقیقت راهنمائی او را پی ببرد ، اگرچه بادی مرتبه‌ای از علم و یقین باشد ، بلکه در این مقام مجرد رجحان نیز بکار او می‌آید .

و بعد از حصول این تصدیق علمی یا رجحانی : از عالم کفر خارج و به اسلام و ایمان اصغر نیز داخل و ایندو مرحله را طی کرده است .

و در این دو مرحله هست که : اجماع امت واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیلی لازم است .

و چنانکه از تفحص و جهد و نظر ، هیچ رجحانی از برای او حاصل نشد ، دست در دامن تضرع و زاری و ابتهال و خاکساری زند ، و در این مرحله پای بفشرد که : البته از برای او بایی مفتوح می‌شود ، چنانکه از حضرت ادریس ( ع ) و مریدان او ماثور است ، و در این اوقات بجهت حصول یقین باذکاری چند که در این مرحله مؤثر است اگر مشغول باشد بهتر است ، و به برخی از آن اشاره می‌شود . ○

[ پس از آنکه مراحل دوازدهگانه سلوک باندازه لازم معرفی شد : شروع می‌شود به چگونگی سیر و کیفیت آماده شدن برای طی کردن این مراحل ، و ابتداء در چگونگی مهیا شدن برای وارد شدن در مرحله اول و دوم که اسلام و ایمان اصغر بود بحث می‌شود .

بطوریکه دانسته شد : اسلام اصغر عبارت بود از تصدیق و اعتراف لسانی به شهادت به توحید و نبوت ، و البته این شهادت بزبان می‌باید روی صدق و بعد از تأمل و تدبر و تصور خصوصیات صورت گرفته ، و پس از تعقل و اندیشه و فکر صحیح به مقام اعتراف و تصدیق برسد .

پس آنچه در قدم اول برای کسی که طالب سعادت و خوشبختی و کمال است ، لازم است صورت بگیرد : توجه بخود است که موجود است ، و این هستی با این خصوصیات ( نظم ، لطف ، دقت ، ظرافت ، جوارح ، اعضا ، قوای ظاهری و باطنی ، عقل ، تدبر ، و صدها لطائف دیگر ) راهنمایی می‌کند به یک نیروی توانائی که در پشت سر این وجود هست .

پس ما در اثر تعقل و اندیشه دقیق می‌رسیم به آنکه : این مبدء باید در درجه تمام از علم و حیاة و قدرت و اراده کامل باشد ، تا بتواند چنین موجودی را با این نظم و لطف و دقت آفریده و نگهداری کند

در اینجا شهادت اول ( أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) تحقق پیدا کند .

و سپس قهراً متوجه می‌شویم که : آفرینش ما با این زیبایی و ظرافت و جمال صوری و باطنی ، آنهم از چنین مبدء توانا و دانا و حکیمی ، لازمست روی برنامه و غرض معقول و صحیحی صورت گرفته ، و ما ناچار و بهر کیفیتی است باید با



پروردگار خود ارتباط داشته ، و از نظر او آگاه باشیم .  
 در اینجا نیاز خودمان را بواسطه ارتباط فیما بین خود و خدا احساس کرده ، و از پیغام آوری که مورد اطمینان و صد در صد آزمایش شده و معتمد است تجلیل و قدردانی کرده ، و وساطت او را تصدیق می کنیم .  
 و باین صورت مرتبه دوم از شهادت ( اشهد انه رسول الله ص ) تحقق یافته ، و مورد قبول واقع می شود .

و پس از این مرحله که اسلام اصغر و اعتراف لسانی صحیح بود : باز برای تکمیل این نظر و تثبیت و تحقیق آن ، بهر صورت و طریقی باشد در پیرامون آن تدبیر کرده ، و از آیات تکوینی و تدوینی و از دلایل و شواهد و براهین عقلی و نظری و فطری و داخلی و خارجی کمک گرفته ، و اعتقاد خود را که شهادتین است استوار و پابرجا می سازیم .

و در اینجا مرحله دوم که ایمان اصغر است : تثبیت می شود .  
 و برای بدست آوردن ایمان : گاهی توسل باذکار که در حقیقت کمک گرفتن از نیروی غیبی است ، بسیار مفید و مؤثر واقع می شود .  
 پس استعانت از پروردگار متعال و توسل باذکار الهیه بعد از تحقق مرحله اسلام و برای تحصیل اطمینان و ایمان است . [

## در اسلام و ایمان اکبر

○ و چون این دو مرحله را پشت سر انداخت : دامن طلب اسلام و ایمان اکبر بر میان بندد ، و اول چیزیکه در اینمرحله واجب است : علم باحکام و آداب و وظائف ، و راهنمایی است که به اعتقاد خود جسته ، به شنیدن آنها از خود راهنما یا خلیفه آن یا فهمیدن آن از کلام آن ، اگر اهلیت آن داشته باشد ، والا به متابعت کسیکه اهل باشد ، که در شریعت ما او را فقیه خوانند ، و بعد از علم و تحصیل آنها و تسلیم و انقیاد و ترک رد و اعتراض : شروع کند در مواظبت به آنها ، تا بدین سبب درجه بدرجه یقین و معرفت آن در تزیید و ظهور و وضوح پیوندد ، و به آن سبب عمل و آثار ایمان در جوارح و اعضاء اشد و اکبر گردد ، چه عمل موجب علم و علم مورث عمل است .

و بدین طریقه اخبار کثیره مصرح است ، چنانکه در حدیث عبدالعزیز متقدم مذکور است که : *الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مراقاة بعد مراقاه* ، و آنچه در حدیث حسین صیقل است که ابو عبدالله ( ع ) فرمود ، *الایمان بعضه من بعض* : اشاره به همین است . و در حدیث اسماعیل بن جابر است از آنحضرت که : *العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل* . و اصرح از اینها حدیث محمد بن مسلم است که آنحضرت فرمودند : *الایمان لا یكون الا بالعمل و العمل منه ، و لا یثبت الايمان الا بالعمل* . و نیز در حدیث جمیل بن دراج فرموده که : *لا یثبت له الايمان الا بالعمل و العمل منه* . و در کلمات و خطب سید اولیاء ( ص ) تصریحات و تلویحات است بر اینکه - ایمان کامل از عمل متولد می شود. ○

[ بطوریکه گفته شد : مرحله سوم سلوک عبارت بود از تسلیم و انقیاد قلبی و

حصول حالت اطاعت تمام ، و رفع تردید و اعتراض ، و برای تحصیل و رسیدن به این مرتبه لازم است چند امر رعایت گردد :

اول - شناسائی دقیق آنچه بوسیله پیغمبر گرامی رسیده است ، از احکام و آداب و قوانین و دستورهای مربوط به زندگی مادی و معنوی و وظائف عبودیت و آنچه متعلق به سیر و سلوک می شود .

دوم - شناسائی پیشوا و آن کسی که به راهنمایی او می باید راه تکمیل نفس و سیر به مقصد انجام گرفته و از هدایت او پیروی نمود .

سوم - متابعت کامل و فرمانبرداری و پیروی تمام از دستورها و گفتار و راهنمایی راهنمایان حق که : کوچکترین خلاف و سرپیچی و سستی در این مسیر و از این جهت مشاهده نشود .

و نتیجه این سه امر : عمل کردن به وظایف بندگی است تا مراتب اطاعت و تسلیم و انقیاد را تثبیت کرده ، و روابط فیما بین بنده و آفریدگار متعال را محکمتر و برقرارتر سازد .

و عبارت دیگر : تکالیف و وظائفی که از جانب پروردگار مهربان برای بندگان او مقرر می شود ، جامع جهات انفرادی و اجتماعی و برای اصلاح جنبه های مادی و حیات روحانی انسان است ، و چون به این وظائف و احکام با کمال مراقبت و دقت و خلوص نیت عمل شد : قهراً انسان از هر جهت ، مادی و معنوی پیشرفت کرده ، و چنانکه گفتیم نورانیت و روحانیت و ارتباط با عالم لاهوت پیدا شده ، و در مقابل عظمت و جلال و حکم پروردگار جهان خضوع کامل و حالت تسلیم محقق گردد .

و از این حالت : بعناوین مختلف ( شدت ایمان ، یقین ، معرفت ، تسلیم و انقیاد ،

نفی رد و اعتراض) تعبیر می‌شود.

و از این مقدمات اسلام اکبر و ایمان اکبر در قلب سالک جای‌گیر می‌شود. [   
 ○ پس کسی که طالب ایمان اکبر باشد: باید آنرا از عمل طلب کند، که علم از عمل متولد است، اما باید در این مرحله رفق و مدارا را شعار خود گرداند، چنانکه در حدیث عبدالعزیز گذشت. و هر عمل که به آن مبادرت کرد بر آن مداومت نماید، چه در احادیث متواتره است اینکه: عمل قلیل با دوام افضل است از عمل کثیر گاه‌بگاه.

و باید درجه بدرجه بالا رفت تا جمیع اعضاء و جوارح حظ آنها را از ایمان عطا کرد تا هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی‌نصیب ماند، و برساند کار بجائی که جمیع حظوظ هر عضوی از اعضاء ظاهره و باطنه ایمان به او عطا شود، از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه، که با اهمال جزئی از آنها بهمان قدر از ایمان ناقص است. و با وجود قصور ایمان بقدر رأس ابره قدم در عالم بالاتر از این نتواند نهاد، چه گذشت که عوالم سلوک براه خدا بمثابه ساعات است، تا بالمرّه متقدّم طی نشود متأخر را درنیاید. ○

[ در این مورد سه قسمت مورد توجه است:

اول - آنکه: همینطوریکه عمل از آثار علم و ایمان و اعتقاد است، و در اثر اعتقاد و معرفت قلبی، جوارح و اعضاء ظاهری فعالیت و تحرک و عمل پیدا می‌کنند: همچنین در مرتبه دوم معرفت و نورانیت و افزایش ایمان نیز در اثر مراقبت باعمال صالح و طاعات و عبادات و مجاهدات حاصل خواهد شد.   
 توضیح آنکه: عمل صالح و عبادت می‌باید به قصد صاف و خالص و با اخلاص

صورت بگیرد ، و در اینصورت مفهوم عبودیت تحقق پیدا کرده ، و خودبینی و هرگونه حجابهای فیما بین بنده و خدا رفع گشته ، و انوار معرفت در قلب او می‌تابد ، و اینست معنی **مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ** .

دوم - رفق و مداراة در جریان عمل : یعنی در مرحله مجاهدت و عمل و سلوک با کمال نظم و رعایت شرایط و در نظر گرفتن امکانات خارجی و داخلی و استطاعت بدنی ، پیش رفته و قدم بردارد .

و هرگز خود را آلوده به عجله و شتاب و بی‌نظمی و اختلال و ناراحتی و تکلف نکرده ، و بیش از استطاعت و توانائی خود فعالیت ننموده ، و بدون رعایت امکانات و شرایط در مسیر مجاهدت سلوک نکند .

آری در غیر اینصورت : برخورد به موانع زیاد و ضعف و خستگی و پریشانی و سستی در عمل و اراده نموده ، دچار محرومیت خواهد شد .

سوم - استقامت و مداومت داشتن در سیر خود : تا با کمال دقت و تمام توجه و مراقبت در سیر منازل و مراحل سلوک اهتمام داشته ، و در هر قدم و منزلی به آنطوریکه باید و شایسته است : حقوق آن مرحله و وظائف لازم خود را در مقابل آن مرحله انجام بدهد .

و با تعبیر - اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه - اشاره می‌شود که : سالک را لازم است از هر دو نوع احکام قطعی و جدی ( واجب و حرام ) و تنزیهیه که برای تطهیر و منزله کردن از آلودگیهای گوناگون است ( مستحب و مکروه ) متابعت کرده و در تمام مراحل و شئون آنها را اجراء و عملی کند .

اینست که در مرحله سوم از سلوک برقرار و پابرجا خواهد شد . [

○ چه منقول است که : سالکی بطمع هدایت نزد شیخی آمد ، و او را در مسجد یافت دید که شیخ آب دهان خود را در آنجا افکند ، از همانجا مراجعت نمود ، و شیخ را مهندی نیافت . و دیگری که گاوشیار او بر زمین وقفی قدم نهاد و از آنجا به زمین او مراجعت کرد ، بجهت آنکه قلبی از خاک آن زمین او داخل شده بود ، محصول زمین خود را نخوردی . حسنات الابرار سیئات المقرّبین .

و در بیان اینمطلب کافی است : قوله سبحانه و تعالی - قد أفلح المؤمنون ... تا ... وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ، چه لغو تخصیص بزبان ندارد ، و هر عملی که نه بر وفق امر الهی باشد ، و نه مستوجب ثواب و اجر نورانیت ، و نه مطلوب خدا باشد : از هر عضوی که صادر گردد لغو است .

و اهم آنچه عطای حظ او را از ایمان لازم است از اعضاء : قلب است ، که امیر بدن است ، و ایمان آن به سایر اعضاء و جوارح متعدی و ساریست ، چنانکه در حدیث زبیری و حمّاد گذشت . ○

[ پس برای تثبیت اطاعت مطلق و مقام عبودیت ، لازم است انسان از هر جهت و بلحاظ همه اعضاء و جوارح و قوای ظاهری و باطنی ، در مقام عبودیت و بندگی و اطاعت باشد .

چشم و قوه باصره ، و قوه سامعه و قوه لامسه ، و زبان ، و دست ، و پای ، و جهاز هاضمه ، و قلب ، و قوای دیگر : همه تسلیم و مطیع و در مسیر عبودیت انجام وظیفه و خدمت نمایند ، بطوریکه انسان همه جانبه و از تمام اطراف در راه اسلام حقیقی مستقر و پابرجا گردد .

و کوچکترین تخلف و عصیان در یکی از اعضاء و جوانب انسان : موجب سقوط و

مستلزم تمرّد و خلاف و ناقض مقام تسلیم و اطاعت خواهد شد .  
و مخصوصاً قلب انسان در این جریان وظیفه سنگینی را به عهده داشته ، و هرچه ایمان و اعتقاد و وابستگی بخداوند متعال در آن بیشتر و محکمتر گردد :  
اعضاء و قوای دیگر تن از او بهتر پیروی و تبعیت خواهد کرد . [

○ پس مراقبت احوال او در جمیع اوقات واجب ، و ایمان آن بذکر و فکر است .  
و از اینست که در احادیث عدیده افضل عبادات را تفکر و تذکر فرموده‌اند ، و از اینجهت است که در صحیفه الهیه فرمود : **و لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ** . و غایت ایمان به آن حاصل می‌شود - **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** .

و چنانچه قلب از آثار ایمان خود باز ماند : سایر اعضا نیز باز مانند - **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** .

و چون جمیع اعضا و جوارح را از نصیب آنها از ایمان محظوظ ، و آنها را بر حظوظ خود معتاد و از سرکشی محظوظ ساخت : بعالم مجاهدت پردازد ، و از مرافقت ابناء زمان و اولیاء شیطان و مقتضیات و هم و شهوت و غضب و بلاد عادات و رسوم به مقتضای - **لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ** : رحلت و هجرت و بعالم عقل پیوندد ، و عساکر آنرا با خود یار ، و به محاربه حزب هوی و هوس و خذلان و جند ابالسه آغازد .

و این مرحله نه چنانستکه بالکلیّه مؤخّر از جمیع مراحل سابقه باشد ، چه بسی از آثار ایمان جوارح اصلاح او بصلاح باطن منوط ، و بسی از لوازم و آثار ایمان نفس باعمال جوارح مربوط است ، بلکه فی الحقیقه این دو مرحله دست در گردن یکدیگر دارند ، و فعلیت تمام از برای هر دو یکدفعه حاصل می‌شود . ○

[ قلب در اینمورد بمعنی روح است ، و آن حاکم و فرمانفرمای بر همه جوارح و اعضای بدن است ، و باندازه‌ای احاطه و تسلط بر بدن دارد که کوچکترین تأثر و عمل و حرکتی در نقاط مختلف بدن که صورت می‌گیرد از او پوشیده نشده و بلکه باشاره و فرمان او محقق گردد .

از این لحاظ : تزکیه و اصلاح و تقویت و تهذیب روح می‌باید در درجه اول اهمیت قرار گرفته ، و مقصود اصلی در سیر روحانی باشد .

و تا قلب انسان اصلاح و تطهیر نشود : هرگز باعمال و عبادات بدنی تنها نتوان اعتماد و تکیه کرده ، و خود را در مسیر سعادت و روحانیت دانست .

و چون تهذیب و اصلاح روح نیز با انجام دادن اعمال صالح و عبادات خالص ( در حدود وسع و توانائی خود ) صورت می‌گیرد : قهراً این دو مرحله توأم و در عرض همدیگر جریان پیدا کرده ، و متوقف بیکدیگر ( در مقام عمل ) خواهند بود . پس کوتاهی و قصور در جهتی از ایندو رشته : علامت توقف در سلوک و محجوبیت قلب و پیشرفت نکردن در مسیر است .

و باید توجه داشت که : نتیجه اصلاح قلب ، حصول ایمان و اطمینان و وابستگی باطنی است . و نتیجه ایمان داشتن : متذکر شدن و متفکر بودن است ، زیرا در صورتیکه ایمان و تعلق در قلب انسان جای‌گیر و ثابت گشت ، قهراً در ذکر و فکر آن موضوع بوده ، و هرگز از یاد متعلق ایمان خود بیرون نخواهد رفت . و اما اثر ایمان در جوارح و اعضاء : برقرار بودن و سریان ایمان و اعتقاد است در اعضاء ، بنحویکه همه اعضاء و جوارح روی برنامه ایمانی و طبق اقتضاء وابستگی باطنی انجام وظیفه بدهند .



چنانکه ضعف ایمان در قلب : موجب انحراف در عمل و اختلال برنامه‌های  
مربوط به فعالیت‌های ظاهری خواهد بود . [

## فقه جوارح و روحانی

○ و بالجمله چون قدم در این مرحله نهاد: اول چیزیکه او را لازم است علم باحکام طب روحانی است که مصالح و مفساد و فضائل و رذائل و دقائق و خفایا و حیل مکائد نفس و سائر جنود ابلیس را بداند، و این فقه نفس است، چنانچه فروع: فقه جوارح است، و معلم فقه نفس: عقلست، چنانچه معلم فقه جوارح: فقیه است. و حدیث - الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ - و حدیث - إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتِينَ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً، أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ - به این دال است. لکن چون اکثر عقول بواسطه دخول در عالم طبیعت و مکاوحت جنود وهم و غضب و شهوت مکدر، و از درک مکائد جند شیطان و طریقه غلبه بر ایشان - قاصر: لهذا در این مرحله نیز از رجوع بشرع و قواعد مقرر در آن، چنانکه فرموده است - بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: ناچار است.

پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع براهنما یا خلیفه و نائب آن یا فهم از کلمات آن چاره‌ای نیست. و استنباط این مرحله و استخراج دقائق آن و شناختن امراض نفسانیه و معالجات آن و مصالح و مفساد و مقدار دوی هر شخصی و ترتیب معالجه آن بخصوصه: در انجام آن ضرور است، چونکه امریست بسی خفی و صعب و دقیق. ○

[ علم طبّ بحث می‌کند از عوارض بدن انسان از لحاظ صحت و سقم و کیفیت تشخیص امراض و معالجه آنها، پس موضوع در علم طبابت سلامتی و مرض بدن است از لحاظ جسمانیت آن. ]

و علم فقه بحث می‌کند از اعمال و افعال و آدابیکه از لحاظ حکم الهی و شرعی

مورد توجه قرار گرفته ، و خصوصیات پیدای می‌کند .  
 و علم طب روحی یا تهذیب نفس و سلوک روحانی : بحث می‌کند از تربیت و تکمیل روح ، و برطرف کردن موانع و نقاط ضعف ، و کیفیت اتّصاف نفس به فضائل روحی و تزکیه آن از ردائیل .

و کلیات این علم با توجّه و تفکّر و تعقل روشن شده ، و جزئیات و خصوصیات و دقائق و شرائط و موانع در این مسیر روحانی : با عمل و سیر معلوم می‌شود ، و تا کسی در این رشته عملاً وارد نشده است : نخواهد توانست آنطوریکه باید به لطائف و دقائق و جزئیات متوجه باشد .

و همینطوریکه متخصص در علم طب جسمانی : باید با تحصیل علم و عمل و آزمایش باین مرتبه برسد : متخصص در طب روحانی نیز لازمست مراحل دانش و آزمایش را بخاتمه برساند ، و اگر نه بنظر و رأی و فکر او نتوان اعتماد کرده و از او پیروی نمود . [

○ صاحب این استنباط را عقلی باید تمام و نظری ثاقب و قوه‌ای قویه و ملکه‌ای قدسیه و علمی غزیر و سعیی کثیر ، و به این سبب حصول این علم قبل از عمل به آن امریست متعسّر بلکه متعذّر .

لهذا طالب را چاره‌ای از رجوع به راهنما یا قائم‌مقام او که تعبیر از او بااستاد یا شیخ می‌شود نیست .

و همچنانکه از برای استاد فقه جوارح شرائطی است مقرر ، و رجوع به آن قبل از معرفت به آن جایز نیست ، و بدون آن عمل باطل است : همچنین در فقه نفس و طب روحانی نیز چنین است ، و معرفت استاد در این فن اصعب و شرائط آن اکثر

است .

خَلِيلِي قُطَّاعُ الْفَيَافِي إِلَى الْحَمِي كَثِيرٌ وَأَمَّا الْوَاصِلُونَ قَلِيلٌ

و فرقی دیگر هست میان استاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند ، و استاد فقه روحانی که شیخش گویند : و آن اینست که راه فقه جوارح کلی و ظاهر ، و راه همه کس واحد ، و دزدان و قاطعان طریق راه خدا در آن قلیل و ظاهرند .

پس استادان این فقه را نمودن راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است . بخلاف راه فقه نفس و طب روحانی که : راه هر کس به تفاوت و مرض هر شخصی مختلف و تقدیر مرض غیرمقدور و مقدار دواء غیرمضبوط و شناختن مرض هر شخصی مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه بی حد و گریوه راه بی نهایت و دزدان پنهانی بی غایت و شناختن ایشان مستصعب ، چه بسی از ایشان بلباس درویش ملبس اند .

پس چاره‌ای از همراهی استاد و شیخ و مرافقت و مراقبت او در همه حال نیست ، و عرض حال بر او در هر عقبه لازم ، و از آنست که سالکان راه مدتهای متمادی را در خدمت استاد بسر برده‌اند ، و دقیقه‌ای از حضرت او غائب نشده‌اند . [ رجوع کردن جاهل به عالم و متخصص ، در هر فن و هر رشته و هر موضوعی باشد : بحکم عقل و وجدان لازم است . و هرچه موضوع مجهولی از لحاظ رتبت و مقام بالاتر و عالی‌تر باشد : تخصص و شناسائی در آن نیز مهمتر و سختتر خواهد بود ، مخصوصاً که آنموضوع از موضوعات معقوله و مربوط به عالم روحانی و معنوی باشد ، که معرفت بخصوصیات و جزئیات آن بسیار مشکل ، و تفقه و رسیدن به تمام مقتضیات و موانع و شرایط و مسائل آن سختتر خواهد بود .

و فقاہت در سیر و سلوک عبارتست از معرفت بخصوصیات تهذیب نفس و تکمیل روح ، و شناختن تمام جزئیات منازل و مراحل سیر و سلوک ، و تشخیص راههای مختلف که باختلاف نفوس و افراد صورت می‌گیرد ، و با اینحال می‌باید :  
 بهرگونه از علل و اسقام و کیفیت معالجه و رفع موانع روحی را معرفت داشته ، و راه مخصوص و برنامه معین هر فردی را در سلوک روحانی تشخیص بدهد .  
 و این معنا برای کسی حاصل نمی‌شود مگر بعد از توفیق عمل و تحقق یافتن سلوک در منازل معنوی و سیر در مراحل روحانی ، و حصول نورانیت قلب و بصیرت و بینائی باطن و برطرف شدن حجابهای ظلمانی نفس ، و محوانانیت و فنا در نور حق عزوجل المؤمن ینظر بنور الله .

و اما تسمیه این طبیب روحانی بفقیه روحانی و استاد و شیخ و قطب و مرشد و غیر اینها : هر یک این کلمات به مناسبتی است ، و نباید در الفاظ و اصطلاحات و کلماتی که در میان گروههای مختلف متداول شده است : بحث و اظهار نظر کرد .  
 آری هر طائفه و قومی را خواه در رشته‌های علمی باشند یا قومی و محلی : اصطلاحات و تعبیرات مخصوصی است که بمناسبت وضع طبیعی و احوال مخصوص و محل و موقعیت و باقتضای محیط تفکر آنها ، متداول شده است ، و تا انسان دقیقاً آشنائی به آن محیط و چگونگی وضع و احوال و افکار آن مردم پیدا نکرده است : نباید شروع به خرده‌گیری و اعتراض نماید .

آنچه مهم است : توجه بمراد و مقصود و منظور گوینده است ، و تا حقایق مطالب و مقاصد در صد روشن نگشته است : نباید برای اثبات یا نفی آن قدم یا قلمی برداشت ، و اگر این معنی رعایت شود : اکثر اختلافات از میان طبقات مردم

برداشته خواهد شد .

و اگر این مطالب مربوط به ماوراء عالم مادّه باشد : دقت و اهتمام در فهم و تحقیق آنها می‌باید بیشتر باشد ، و جایز نیست آنحقیق را به مشهودات و محسوسات در این جهان تطبیق کرده ، و آن تعبیرات و کلمات را طبق شناخت خود به مفاهیم ظاهری و مأنوس آنها تفسیر نمود . [

○ و بدانکه حال فقه نفس نیز چون حال فقه جوارح است : در اینکه تمام ایمان نفس به تمامیت ظهور آثار آن متوقف است ، و اگر اثری از آثار آن مهمل گذاشته شود : بهمان قدر در ایمان نفس نقصان و قصور است ، و قدم به عالم بالاتر نهد . و چون سالک راه به توفیق و عنایت ربّانی و تعلیم شیخ روحانی این مرحله را پیمود و چنانکه باید و شاید مجاهده نمود : نقصانی در ایمان و اسلام اصغر او را حاصل بود ، تمام می‌شود .

چنانکه در آنجا خطائی رفته بود بر او ظاهر و هویدا می‌گردد ، و راه راست و صراط مستقیم بر او واضح می‌شود ، و از ظنّ و تخمین به مشاهدت و یقین می‌رسد . و اَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - ( ۱۵ / ۹۹ ) و اِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ( ۲۴ / ۵۳ ) و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - ( ۲۹ / ۶۹ ) و اَتَىٰ لُغَمَّارٌ لَمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ( ۲۰ / ۸۲ ) .

و امیرالمؤمنین ( ع ) در وصف مجاهدین و غایت احوال ایشان می‌فرماید - فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَىٰ وَ مَشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَىٰ ، وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ ابْوَابِ الْهُدَىٰ ، وَ مَغَالِيقِ ابْوَابِ الرَّدَىٰ ، ابْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ ، وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غَمَارَهُ ، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ .

و نیز در صفت ایشان می‌فرماید - هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيْرَةِ وَ بِأَشْرَافِ رُوحِ الْيَقِيْنِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمَتْرَفُونَ وَ أَنْسَوْا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهِمْ مُعَلَّقَةً بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى . ○

[ همینطوریکه در قسمت وظائف و عبادات ظاهری می‌باید رعایت همه شرایط و مقدمات و مراتب را کرده ، و در هر عبادت و عملی لازمست هرگونه مقدمات و شرائط آنرا قبلاً بعمل آورد : در قسمت معنویات و سلوک روحانی نیز چنین است . هر مرتبت و درجه‌ای باید طبق شرایط و با رعایت مقدمات لازم و با حفظ نظم و ترتیب ، و در موقعیت مخصوص خود باید قرار بگیرد ، تا آثار و نتایج مطلوب در هر مرتبت و از هر مقام و صفتی گرفته شود .

اینست که سلوک این راه می‌باید با هدایت فقیه روحانی و در تحت نظر استاد مهذب روشن‌ضمیر و منورالقلب صورت بگیرد ، تا مجاهدت و عمل و فعالیت بموقع و باقتضای حال و مقام سالک صورت گرفته ، و آثار لازم مترتب گردد .

و چون سلوک و مجاهدت به ترتیب و نظم و طبق شرائط اجراء شد : بتدریج آثار صفا و روحانیت و نورانیت دل و بینایی و بصیرت قلب ظاهر گشته ، و در حدود نورانیت باطن : در سیر و تشخیص عمل و قدمهای خود روشن خواهد شد ، و معنای اهتداء همین است ، و نتیجه اهتداء تحقق اطمینان و یقین نسبی است ، تا بجائی که نورانیت کلی و یقین و اطمینان تمام حاصل گردد - عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيْرَةِ وَ بِأَشْرَافِ رُوحِ الْيَقِيْنِ .

ضمناً باید متوجه شد که : فقیه روحانی اگر در قسمت فقه احکام و شریعت نیز استاد و کامل شد : بسیار مورد تجلیل و تعظیم واقع شده ، و خدمات او از نظر دین

و حقیقت حائز اهمیت قرار خواهد گرفت . [

○ مگر کسیکه در راه طلب تقصیر کرده باشد ، و در مرحله از مراحل اهمال نموده باشد ، چون کسی که در فحص اول که در اسلام و ایمان اصغر ضرور است جهد خود را مبذول نداشته باشد ، و راهنمایی گمراه بدست آورده ، یا از متابعت فقیه و شیخ خود سر پیچد ، یا در شناختن آنها سعی خود را مبذول نکرده ، یا در اعطای حظّ جوارح یا نفس از ایمان تقصیر کرده ، یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده ، چنانکه انموذجی از آنرا بتو خواهم نمود . ○

[ در مواردیکه رعایت شرائط و مقدمات در نظر گرفته نشد : نتایج و آثار مطلوب در مراحل و منازل سلوک گرفته نخواهد شد :

۱- در اصل طلب کوتاهی شده و با مسامحه و طول امل اوقات خود را گذرانیده و تصمیم قطعی و اراده جدی و قدم عملی در اجرای برنامه خود نداشته باشد ، و اکثر مردم مبتلا به این درد بوده ، و بسا با این حالت ایام زندگی یا جوانی خود را به پایان رسانیده و موفق به آغاز سیر و حرکت نمی‌شوند .

۲- پس از شروع در برنامه در مراحل سلوک سستی کرده ، و آنطوریکه باید در اجرای برنامه‌های راه دقت نشود ، و چون در یکی از مراحل بحد لازم رعایت شرایط و خصوصیات نشد : کافی است که نتیجه کلی و نهائی حاصل نگردد .

۳- در انتخاب فقیه و استاد روحانی دقت نکرده ، و بدون رعایت شرایط لازم ، فردی را بعنوان ارشاد و پیشوائی و مرجعیت روحانی اختیار کند که خود مهتدی نیست ، و در نتیجه پیروان خود را منحرف و یا متوقف خواهد کرد - آنکس که خود گم است که را رهبری کند .



۴- در صورتیکه موفق به استفاده از استاد جامع‌الشرائط کاملی گردید : در استفاده از او و عمل کردن و پیروی از دستورهای او مسامحه و کوتاهی کرده ، و در نتیجه از بدست آوردن مطلوب و حصول مقصود محروم خواهد شد .

۵- در شناختن و تشخیص و دقت در معرفت هر یک از مراحل و صفات و علائم منازل سلوک و یا استاد ، مسامحه و سستی کرده ، و آنطوریکه باید و شاید اعمال و طاعات و قدمهای او با حقیقت وفق ندهد .

۶- در اعطای حظوظ و نصیبه‌های اعضای بدن و جوارح و قوای ظاهری و باطنی کمال دقت و اهتمام باید بعمل آید ، تا هر عضوی نسبت به وظائفی که دارد با تمام سادگی و با جریان طبیعی و بدون تکلف انجام وظیفه بدهد ، و در نتیجه این مراقبت و اهتمام و توجه و وابستگی به برنامه الهی : اعتقاد و ایمان در دل انسان ثابت و محکم و مستقر گردد .

۷- در برنامه‌های تهذیب نفس و تزکیه قلب و پاکسازی باطن و معالجه امراض نفسانی و برطرف کردن صفات رذیله و تطهیر قلوب : کمال دقت و نهایت احتیاط و اهتمام را مصروف داشته ، و تا آخرین لحظات ریشه کن کردن نقاط ضعف از باطن : هرگز آسوده خاطر ننشیند .

آری سلوک راه حقیقت بسیار دقیق و صعب ، و راه مستقیم الهی باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است ، و با مختصر اهمال و مسامحه و غفلت : انحراف پیدا کرده و از صراط مستقیم پرت خواهد شد . [

○ و چون طالب سالک از این مراحل فارغ شد ، و حزب شیطان و جهل را مغلوب نمود و به عالم فتح و ظفر داخل شد : هنگام طی عوالم لاحق می‌رسد ، چه

در این هنگام عالم جسم را طی کرده ، و در ملک روح داخل است . و حال وقت سفر اعظم است ، و مسافرت از عالم نفس و روح ، و انتقال از کشور ملکوت به مملکت جبروت و لاهوت و غیره .

و عمده طریق مستقیم سیر در این راه به ملازمت با شیخ آگاه : ذکر و فکر و تضرع و تبتل و ابتهال و زاریست - و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا - ۸ / ۷۳ و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه - ۲۰۴ / ۷ .

و از این است که خداوند عالم ذکر خود را اکبر از صلوة که عمود دین است یاد فرموده . و حضرت صادق ( ع ) افضل عبادات را تفکر شمرده ، و تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر نموده .

و چون این حرکت نیز تمام شود : کلام و فکر و عزلت و سیر و سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال بانجام می رسد . *إِذَا بَلَغَ الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوهُ* - و این بیان اجمالی اول بود از برای بیان و سلوک طریق عالم خلوص .  
[ اشاره می شود بخلاصه عوالم دوازده گانه که ذکر شد :

۱- عوالمی که در راه غلبه به قوای شیطان و جهل ، و برای رسیدن به عوالم روحانی و ملکوت ، مجاهده و سیر می شود ، و آنها عبارتست از عوالم - اسلام اصغر - ایمان اصغر - اسلام اکبر - ایمان اکبر - هجرت کبری - جهاد اکبر .

۲- عوالمی که بعد از غلبه بر قوای شیطانی و جهل ، و در مراحل عوالم روحانی و ملکوت سیر می شود ، و آنها عبارتست از عوالم - فتح و ظفر - اسلام اعظم - ایمان اعظم ، و در اینجا مرحله نیستی و فناء محقق گردد .

۳- عوالمی که بعد از غلبه بر نفس و نیستی و فناء و محو آن صورت می گیرد ، و

آن عبارتست از عوالم - هجرت عظمی - جهاد اعظم - اخلاص .  
در قسمت اول سلوک : برای پایان دادن به مرحله علائق دنیوی است .  
و در قسمت دوم : برخلاف انانیت و تظاهرات نفسانی است .  
و در قسمت سوم : سلوک فی الله و لله و بالله است . [

### برنامه دیگر سلوک

○ و اما بیان دوم - بدانکه علمای طریقت از برای سالک منازل و عقبات بیان نموده‌اند ، و طریقه سیر در آنها را شرح داده‌اند ، و در تعداد منازل و در ترتیب آنها اختلاف کرده‌اند ، و اقل آنها را هفت ، و اکثر آنها را هفتصد گفته‌اند و بعضی به هفتاد هزار تصریح کرده‌اند .

و اکثر آن منازل و عقبات در عالم نفس واقع ، و از جمله مراحل و منازل جهاد اکبر است ، و ترتیب آنها نسبت به اشخاص مختلف است ، و طی همه مراحل ایمان نفس از لوازم ، و بقدر نقصان آن نفس در ایمان قاصر است ، پس ذکر بعضی از آنها غیر لائق ، و امر سالک در جهاد اکبر و ذکر این عقبات و منازل کافی است .

و حقیقت سلوک و کلید آن : تسخیر بدن و نفس است در تحت رایت ایمان که مبین آن احکام فقه جوارح و فقه نفس است ، و بعد از این افناء نفس و روح در تحت رایت کبریای الهی ، و همه عقبات و منازل در این مرحله مندرج است .

ولکن سلوک این مراحل و طی این راه و مسافرت در این عوالم : موقوف است به اموری چند که بدون آنها بمنزل نتوان رسید ، بلکه قدم در آن راه نتوان نهاد ، و وصول به مقصد و حصول مطلب به آنها منوط است ، و ملازمت آنها در رسیدن به منزل به یکدیگر مربوط است ، و بُعد منازل راه ( و تعداد ) و عقبات نفس و خطرات سفر در این مقام بیحد ، و چنانچه ذکر آنها لازم باشد : ذکر احوال جوارح و اعضاء که فقه بدن است نیز باید کرد ، چه اینها نیز از منازل سفرند . پس مهم ذکر اموریست که بواسطه آنها راه خطرناک طی می‌شود ، و طالب به مقصد می‌رسد . ○  
[ بطوریکه در این کتاب شریف ذکر شد : مراحل سلوک به دوازده مرتبت تقسیم

شده است . و در کتاب منازل السائرين انصاری مراحل سلوک را به سیصد مرتبت قسمت کرده است . و در کتاب مشرب الارواح البقلی بهزار مقام .

و اما خلاصه این مراحل بطوریکه در اینجا ذکر شد : سه مرحله است :

۱- تسلیم و تسخیر بدن و قوای بدنی در مقابل احکام فقه جوارح .

۲- تسخیر نفس و قلب در تحت احکام فقه نفس .

۳- افناء نفس در تحت رایت کبریای الهی . [

○ و شرح این امور آنستکه : طالب بعد از فحوص و نظر چون بایمان و اسلام اصغر رسید ، اول چیزیکه بر او است تحصیل علم است باحکام ایمان بطریقی که مذکور شد - **طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة** ، و کسیکه از این علم خالی باشد : مجاهدت او بجز مغلوبیت نیفزاید ، چنانکه ابوعبدالله ( ع ) فرمودند - **العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق لا یزیده سرعة السیر الا بعداً** ( کافی باب من عمل بغير علم ) - و این علم هرچند واضح باشد اثر آن اکثر و اسرع است ، پس اخذ آن احکام یا از نبی یا از وصی با امکان اشرف ، پس استخراج آنها از کلام ایشان ، از تقلید افضل است .

و مجمل علم ضروریات که یکی از علوم اهل سلوک است : در اینعلم مندرج است ، و آنچه از آنها خارج باشد : در طی علم نفس معلوم می شود ، و لازم دست آوردن ماخذ علم است ، و فعلیت همه آن در بدو امر غیر لازم ، بلکه بتدریج در حال ضرورت باید بظهور آورد ، و این از مقدمات سلوک است ، و طالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست . ○

[ در اینمورد به چند مطلب اشاره شده است :

- ۱- سلوک : پس از مرتبه اسلام اصغر و ایمان اصغر است ، زیرا تا انسان بنحو اجمال ایمان و اعتقاد براهی پیدا نکرده است ، و تا به موضوعی وابسته نشده است : ممکن نیست در آن راه مجاهدت و سعی نماید .
- ۲- پس از حصول ایمان اصغر : قهراً در صدد تحصیل آثار و احکام و لوازم آن برآمده و برای طی مراحل و تکمیل مراتب و وصول بدرجات رفیعہ آن اهتمام خواهد شد .
- پس حقیقت سلوک : بعنوان تکمیل مراتب و تتمیم منازل که لاحق بر ایمان اصغر است ، صورت خواهد گرفت .
- ۳- و تا انسان از مرحله ایمان اصغر بالاتر نرفته است : قدم براه سلوک نگذاشته و سالک نیست ، بلکه در مقدمات سلوک و طالب است .
- ۴- اولین چیزی که برای طالب سلوک لازم است : آشنائی و اطلاع و علم اجمالی به منازل و کیفیت سلوک و آداب و شرائط آنست ، و آن مقداری که در سیر این راه بایستی و ضروری است : لازم است ابتداء به آنها آگاهی پیدا کرد .
- ۵- آگاهی و علم به خصوصیات و جزئیات منازل و احکام و آداب سیر بطور تفصیل : بتدریج که مورد حاجت می شود ، لازم است ، و بسیاری از مسائل و مطالب بالخصوص در مسیر مجاهدت با نفس روشن خواهد شد .
- پس علم وقتی لازم و مهم است که برای عمل و مورد لزوم باشد . [
- و چون این مرحله را بدست آورد : باید استمداد از عنایت ربانیه طلبیده آغاز سفر کند . و انجام این سفر بامور بسیار منوط است .
- و عمده در این چند چیز است :

### اول - ترک آداب و عادات و

رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع و راه خدا را عایقند ، و چنانکه کریمه - لا یخافون فی الله لومة لائم - بآن ناطقست  
 بالقادسیه فتیه لا یحسبون العار عاراً لا مسلمون و لا یهود و لا مجوس و لا نصاری  
 پس طالب باید دست از تقلید عادات و آداب برداشته ، تابع اصلاح خود گردد ، و اجتناب از ملامت اهل عالم قدس را بر اجتناب از ملامت ابناء زمان اولی داند ، و توبه که اول مرحله جهاد اکبر است همین است .  
 و اما توبه از معاصی و ذنوب : پس آن از فرائض فقه جوارح است ، و سالک مجاهد و غیر مجاهد را از لوازم . ○

[ عادات و رسوم متداول : اعم است از آنکه در پوشاک باشد ، یا خوراک ، یا مسکن ، یا لوازم منزل ، یا آداب عرفی و تقیدات در آمد و رفت و مجالست ، یا در کسب و تجارت ، یا غیر آنها .

و برگشت همه آنها به تعلقات مادی و توجه به افکار مردم و وابستگی به برنامه‌های دنیوی و زندگی ظاهری است .

و چون تعلق بزنگی مادی به تعلق عالم روحانی مبدل گشت : قهراً توجه به آداب و عادات و رسوم دنیوی از میان برداشته شده ، و مبنای زندگی روی برنامه روحی و الهی تنظیم خواهد شد .

پس تعلق به رسوم و عادات در هر مورد و از هر شخصی صورت بگیرد : یگانه علامت وابستگی به زندگی مادی خواهد بود . [

## ○ دوّم - عزم :

و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعه سیف و سنان و مقابله ابطال و شجعان و تحمل شدائد و احتمال مخاوف احتمال رجوع ندهد .

## سوم - رفق و مدارات :

چه نفس از تحمل بار گران به یکدفعه منکسر و از سفر منزجر می‌گردد ، چنانچه در حدیث عبدالعزیز متقدم گذشت ، و در روایت عبدالملک بن غالب از ابی عبدالله ( ع ) است که - العلم خلیل المومن و الحلم وزیره و العقل امیر جنوده و الرفق اخوه . و ابوجعفر ( ع ) فرموده که - ان هذا الدین متین فادخلوا فیه برفق . و در حدیث حفص بن بختری است - و لا تُکرّها الی أنفسمک العبادۃ .

## چهارم - وفاء .

## پنجم - ثبات و دوام :

تا هر حالی مقامی شود ، چه عمل قلیل با دوام افضل است از کثیر بی‌دوام . که حدیث ابوجعفر ( ع ) در روایت زراره فرموده است - أحبُّ الأعمال الی اللّهِ تعالی ماداومَ علیه العبدُ وإن قلَّ - و مراد از ثبات آن است که هرآنچه را که عزم کرد و وفا نمود : بر آن ثبات ورزد ، و از آن تخلف نکند ، و در تخلف آن خوف و خطر است ، چه حقیقت عمل بعد از ترک آن به مخاصمت منجر می‌شود .

پس تا جزم بر وفا و ثبات ننماید : بر عمل عزم نکند ، و در مرحله سابق توقف کند و از این راه برفق مأمور شده که بتدریج بدن و نفس را در تحت اطاعت خود آورد ، تا تواند بر مافوق آنچه مراد است ثبات ورزد ، و مادامی که ثبات در مرحله‌ای را جازم نباشد : عازم آن نگردد .



و این توقف را بجهت حصول مقام در حالت اول: اهل سلوک بمنزله قصد اقامت در منزلی شمارند. و ثباتی که مذکور شد یکی از درجات صبر است. ○

[ در هر عملی مخصوصاً که مانند سلوک بسوی خدا بوده و عمل مهم و بزرگی محسوب گردد: احتیاج به این چهار صفت هست.

اول باید تصمیم جدی به آن قسمت بگیرد. و سپس در مقام جریان آن عمل روی برنامه نظم و اعتدال حرکت کرده، و از افراط و تفریط و از تندروی و شدت و سختگیری و فشار بر خود و تکلف پرهیز نماید، و باز به عزم و تعهد باطنی و تصمیم قلبی خود وفاء کرده، و نقض عهد ننماید و در مرتبه آخر تا به آخر و در همه حال و در هر موقعیتی که قرار بگیرد: باید ثابت قدم و برقرار باشد.

پس هر عملی که درباره آن تصمیم جدی گرفته نشده، و با اهمال یا تخیل یا احساسات یا تقلید، و بدون تحقیق و دقت و اندیشه صورت بگیرد: نتیجه بخش نخواهد شد.

و همچنین است اگر بعد از تصمیم: برنامه منظم و عادلانه و موافق با عقل و امکانات صورت نگرفته، و توأم با تکلف و مشقت و ناراحتی و زحمت بیشتر باشد.

و پس از ایندو جهت: نوبت وفاء و ثبات می رسد، تا در ادامه عمل به برنامه و سلوک راه مستقیم حقیقت و سعادت: وفادار بوده، و استقامت بورزد.

و همینطوری که این چهار صفت در آغاز یک سیر لازم است: در ابتدای هر منزل و نسبت به مرتبه‌ای بایستنی است، و تا این چهار صفت را نسبت به هر قسمتی که در نظر گرفته می شود: اعمال نکرده و صورت خارجی و تحقیقی نداده است: باید در همان منزل متوقف باشد.

و منظور از توقف در اینمورد : ایستادگی و تحمل و پابرجا شدن و ثبات قدم در مقام معینی است تا به آنطوریکه باید در آن مقام مستقر و روشن گردد . نه آنکه توقف به معنی سکون از فکر و حرکت و عمل باشد .

چنانکه در مفهوم صبر هم معنی استقرار و تحمل و استقامت ماخوذ است .  
و حدیث زراره از ابی جعفر ( ع ) : در کافی باب استواء العمل و المداومه است .  
و حدیث حفص بن بختری : در باب اقتصاد در عبادت از کافی است . [

#### ○ ششم - مراقبه :

و آن عبارتست از توجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال ، تا از آنچه بدان عازم شده و عهد کرده تخلف نکنند . و دو مراقبت دیگر هست که به آن اشاره می‌شود .

#### هفتم - محاسبه :

چنانکه حدیث - حاسبوا أنفسکم قبل ان تُحاسِبوا - بدان اشاره و امر است . و حضرت موسی بن جعفر ( ع ) در حدیث یمانی فرموده - لیس منّا من لم یُحاسب نفسه فی کلّ یوم - و آن عبارتست از آنکه وقتی از شبانه‌روز را معین نماید از برای رسیدن حساب خود ، از مبدء وقت سابق تا اینوقت را ملاحظه نماید ، که آنچه که به آن عازم شده با سائر احکام لازمه : آیا عامل که بدن یا نفس باشد خیانتی کرده یا نه .

#### هشتم - مؤاخذه :

و آن عبارتست از آنکه بعد از ظهور خیانت در مقام تنبیه و تأدیب و سیاست برآید به عتاب و خطاب ، بلکه زجر و ضرب و عذاب کند ، چنانکه از یکی از اکابر

ماثور است که در مصلاى خود تازیانه داشتى و بعد از محاسبه نفس و ظهور خیانت ، در مقام تأدیب خود برآمدی و خود را به آن تأدیب کردی .  
 و دیگری می‌گذشت در راهی ، عمارتی تازه دید ، پرسید : چه وقت ساخته‌اید ؟  
 پس بجهت مؤاخذه سؤال لغوی ، سالی آب نیاشامید .  
 و شخصی در زمان حضرت عیسی ( ع ) در عذرخواهی اینکه - روزی شکایت از گرما کرده بود : چهل سال عبادت کرد .  
 و چنانچه خیانتی که صادر شده : امری باشد که مکافاتى بر آن در شرع رسیده باشد ، به مکافات آن بشتابد . ○

[ وقتیکه انسان تصمیم به انجام دادن برنامه‌ای گرفته ، و ملتزم و متعهد در آنمورد گردید : لازمست از همان زمان تعهد متوجه خود شده ، و تا موقعی که آنرا انجام نداده است ، برای تهیه مقدمات و شرائط و نفی موانع و در برآوردن و عمل کردن به آن برنامه ، بنحو مطلوب و پسندیده ، تا می‌تواند نهایت کوشش را مبذول بدارد ، و این را مراقبه گویند .

و سپس برای اطمینان و حصول یقین به انجام وظیفه و عمل به تعهدی که داشته است : لازم است در هر مدت کمی باعمال خود و جریان امور گذشته خود بدقت رسیدگی کرده ، و از مراتب طاعت و عصیان خود آگاهی پیدا کند ، و این معنی را در اصطلاح علم اخلاق محاسبه گویند .

و در مرتبه سوم پس از روشن شدن نتیجه محاسبات و بررسیهای دقیق : به مقام جبران آنچه از او فوت شده است برآید ، و بهر نحویکه قابل جبران است در صدد اصلاح باشد ، مانند توبه ، استغفار ، قضاء آنچه به عمل نیامده است ، ديه

دادن ، قصاص نمودن ، تأدیب کردن ، متنبه شدن و سخت گرفتن ، دقت بیشتر و اهتمام شدید نسبت به آینده ، و شکست دادن به تمایلات و هواهای نفسانی ، و بطور کلی - هرآنچه جبران گذشته را نموده و برای اصلاح آینده مفید و لازم باشد ، و این معنی را مؤاخذه گویند .

و همینطوریکه در انجام برنامه‌های مادی : احتیاج شدید به این سه امر بوده ، و بدون رعایت آنها ، آن برنامه به آنطوریکه باید و شاید صورت و تحقق پیدا نمی‌کند : در مورد سلوک روانی نیز چنین خواهد بود .

و مسامحه و سستی در این امور : موجب خواهد شد که در سیر خود و طی منازل ، نتیجه مطلوب و لازم گرفته نشود ، و از بدست آوردن مطلوب و رسیدن به هدف مقصود محرومیت حاصل گردد . [

#### ○ نهم - مسارعت :

یعنی در آنچه که عزم کرده و می‌کند ، به مقتضای امر - و سارِعوا - به کردن آن شتابد ، قبل از آنکه شیطان مجال وسوسه یابد .

#### دهم - ارادت :

و آن عبارتست از آنکه باطن خود را از تعلق خاطر و کمال اخلاص و محبت نسبت به مقنن قوانین اعمالی که آنرا شریعت خود قرار داده که صاحب شریعت و خلفای او باشند : چنان خالص کند که هیچ غشّی در آن نباشد ، و باید در این مرحله بسرحدّ کمال باشد .

و این مرحله را در تأثیر اعمال مدخلیتی است تامّه ، و آنچه امر شده است در ردّ اعمال بدون ولایت رسول ( ص ) : دال بر این مطلب است ، و از اعظم دلالات

است . و تحصیل این محبت نیز یکی از منازل است که طی آن محتاج به حرکتی است که بعد از این ذکر می‌شود .

و از این قبیل است ارادت و اخلاص نسبت بذریه رسول ( ص ) و منسوبان و شعائر ایشان ، از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات ایشان .

آری - أَذِلُّ لَيْلٍ لَيْلِي فِي هَوَاهَا وَاحْتَمَلُ الْأَصَاغَرَ وَالْكَبَارَا .

و چون اصل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است : ملازمت آثار محبت و شفقت و مهربانی نسبت به جمیع منسوبان پروردگار که عبارت از جمیع مخلوقات می‌باشد ، چه از حیوانات و چه از غیر آن ، در هر یک بحث بحسب آنها لازم ، چنانکه حدیث دال بر اینکه - عمده شعب ایمان - هو الشفقة على خلق الله - بدان مشیر است .

أُحِبُّ لِحَبِّهَا طَلَعَاتِ نَجْدٍ وَ مَا شَغَفَنِي بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا

و باید اظهار لوازم شفقت را بجای آورد ، که آنرا در حصول خلوص باطنی غایت تأثیر است . و نسبت به شیخ همچنین .

أَمْرٌ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلِي أُقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا

وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَ لَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارَا ○

[ پس از آنکه سالک در مسیر خود پابرجا و مستقر گردید : لازم است پیوسته در اقدام باعمال نیکو و پیشرفت بسوی مقصد و حرکت در منازل ، سرعت و تندروی از خود نشان داده ، و هیچگونه تسامح و غفلت نرزد .

و باید توجه داشت که : صراط حق و راه بسوی خدا بسیار طولانی و بسی دراز است - ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ - ۳۲ / ۵ - و با سیر

معمولی و حرکت عادی نتوان چنین راه بعیدی را طی کرد ، و لازم است با توجه پروردگار متعال و استمداد از هدایت و راهبری او : باندازه که امکان دارد ، در این سیر مسارعت و تندروی کند ، و هیچگونه فرصت را اگرچه بسیار کم و کوتاه باشد ، از دست ندهد .

و در عین حال لازم است : در این راه ارادت قلبی پیدا کرده ، و تعلق خاطر و وابستگی خالص و جدّی باطنی خود را بظهور درآورده ، و با نهایت عشق و علاقه نسبت بمطلوب و آثار و متعلقات آن ، مسیر خود را طی کند .

البته این تعلق خالص موجب خواهد شد که : فیما بین او و مقصود و مطلوب اصلی او که پروردگار متعال است ، ارتباط و وابستگی و علاقه پیدا شده ، و گذشته از اینکه موجب اهتمام بیشتر و کوشش و فعالیت وسیعتر در سلوک او گشته ، لطف و فضل و رحمت و هدایت او جلب خواهد شد .

و همینطور است اگر این علاقه و ارتباط و محبت نسبت به افراد و اموری باشد که وابسته به خداوند متعال و از متعلقین او است : مانند انبیاء و اوصیاء که وسائط فیما بین خلق و خالقند ، و علماء الهی که وسائط فیما بین مردم و انبیاء می باشند ، و فقهاء ربانی و اطباء روحانی که براه خدا هدایت می کنند .

و از آثار کلی این ارادت : علاقه و محبت بهمه آثار و مخلوق پروردگار متعال است ، که نماینده و مظاهر صفات جمال احدیت هستند . [

#### ○ یازدهم - ادب نگاه داشتن

نسبت بجناب مقدس باری و رسول و خلفای او ، و این مرحله ایست مغایر ارادت ، اگرچه در بعض موارد مجتمعد ، و این شرط از معظم شرائط است .

شخصی در خدمت امام (ع) سخنی اظهار کرد که در او شائبه ثبوت قدرتی از برای امام بود ، امام (ع) بر خاک افتاد و جبین مقدس بر خاک مالید .  
 و دیگری بر زبانش سخن از اعتراض گذشت : دهان خود را از خاکستر بپاشید .  
 و طائفه‌ای از ارباب قلوب : قرآن را نشسته نخواندند ، و دست گرفته مواجه قبله ایستاده ، با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودی ، و در حضور قرآن نه‌نشستی ، و غایت ادب را ملحوظ داشتی ، چنانکه در حضور سلاطین .  
 و بعضی در تعظیم اسماء الله و اسماء شریفه رسول (ص) و ائمه (ع) برخاستندی و برخی در نشستن و رفتن و خوردن و سائر حالات : چنان زیستی که خدایتعالی را حاضر دیدی ، و ادب را ملاحظه کردی . و ملاحظه ادب در حین عرض حاجات و احتراز الفاظ امر و نهی از جمله لوازم است .

#### دوازدهم - نیت :

و آن عبارتست از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدا . و قطع طمع از اغراض دنیویّه و اخرویّه ، بلکه از جمیع آنچه بخود راجع می‌شود ، بلکه در اواخر امر بانتهاء نیت منتهی گردد .  
 چنانکه از بزرگی سؤال کردند : ما تُرید ؟ قال : ارید ان لا أُرید .  
 پس باید در این مرحله سالک چشم از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن ورد و قبول : پوشیده ، بلکه شرط سلوک در محبت کامله آنست که : غیر محبوب را فراموش کند ، چه هنوز سرکار با محبت است ، و قطع و طمع در نزد سالکین عبارتست از این مرحله . ○  
 [ ادب و نیت مربوط به چگونگی معاشرت و خصوصیات ارتباط و کیفیت

مصاحبت است . و ادب اختصاص دارد به جهات ظاهری و عملی . و نیت بجهات معنوی و باطنی . و شخص سالک در مسیر خود که روی بسوی پروردگار متعال داشته و پیوسته از باطن و ظاهر درصدد انجام وظائف عبودیت است : می‌باید در تمام حرکات و اعمال و قدم‌های خود ، تمام توجه خود را مصروف حفظ آداب بنماید .

و حقیقت ادب : راجع است به حفظ عظمت و بزرگواری و توجّه به حرمت و مقام بلند طرف است . و چون رعایت ادب نشود : قهراً عناوین اهانت و تحقیر و بی‌اعتنائی صدق کرده ، و آنطوریکه باید رعایت شرائط عبودیت نشده است .

و چون مقامات معنوی و بزرگواری روحی ، بسی برتر و بالاتر از عناوین دنیوی و درجات چند روزی و اعتبار دنیوی است : پس حفظ ادب و رعایت آداب در ارتباطات روحانی ، بمراتب زیاد می‌باید از ارتباطات ظاهری بیشتر باشد .

پس رعایت آداب باختلاف مراتب مختلف و متفاوت می‌شود : رعایت آداب نسبت به مقام عظمت و جلال پروردگار متعال ، از حد استطاعت و امکانات انسان بیرون است ، و بحکم عقل و وجدان موظف است تا آخرین اندازه قدرت و توانائی خود رعایت آداب و حفظ احترام را داشته باشد .

و پس از آن مقام شامخ نبوت ، و سپس مقام ولایت ، و بعد مقامات روحانیین و آنانکه در جهات آشنائی بحقایق و معارف الهی و اتّصاف بصفات ممتازه و حمیده الهیه متخصص می‌باشند - بی‌ادب محروم ماند از لطف حق .

آری با سالکی آشنا بودم که چهل سال بود که : هنگام خواب ، پای بسوی مشاهده مشرفه دراز نمی‌کرد ، و قرآن مجید را هرگز به زمین نمی‌گذاشت ، و در



حرمهای مقدسه نمی‌نشست ، و پشت به آنها نمی‌کرد ، و زبان بخلاف نظم و تدبیر و قضا و حکم الهی نمی‌گشود ، در همه حال خاضع و خاشع بود .

پس آداب ظاهری می‌باید توأم با صفای باطن و طهارت قلب و خلوص نیت و روی محبت و علاقه صورت بگیرد ، تا شوؤن حفظ احترام و رعایت آداب از هر جهت ظاهراً و باطناً محقق گردد .

و حقیقت توجه به غیر پروردگار متعال : ادبار و اعراض و اهانت به مقام عظمت الوهیت ، و پشت کردن به حضرت او است . [

## صَمْت

○ سیزدهم: صَمْت :

و آن دو بر دو قسم است ، عام و مضاف ، و خاص و مطلق : و اول عبارتست از حفظ لسان از زائد بر قدر ضرورت از کلام با ناس ، و اکتفاء در ضروری باقلّ مایمکن ، و این قسم سالک را در همه اوقات سلوک بلکه مطلقاً لازم است .

و آنچه در اخبار وارد است اشاره باین قسم است ، چنانکه امام محمد باقر ( ع ) در حدیث ابی حمزه فرموده است - اِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ و این کلام ابی عبدالله ( ع ) است که - الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَ هُوَ مِنْ اَخْلَاقِ الْاَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْاَوْصِيَاءِ . و در حدیث بزنتی از ابی الحسن الرضا ( ع ) است که - الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ اَبْوَابِ الْحِكْمَةِ وَ اِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ . و باین جهت جماعتی از صحابه حصاة در دهان می گرفتند تا خود را بصمت معتاد سازند .

دوم - عبارتست از حفظ لسان از کلام با ناس ، بلکه غیر خارج مطلقاً ، و آن از شرائط لازمه است و از اذکار حصریّه کلامیه ، و اما در اطلاقیات ضرور نیست ، اگرچه فضل است . ○

[ بطوریکه گفته شد : ادب و نیت مربوط به حفظ برنامه‌های مستقیم و صحیح ظاهری و باطنی بود . و پس از توجه باین دو قسمت : لازم است ایندو جهت کاملاً تحت کنترل قرار گرفته ، و کاملاً در مورد مراقبت قرار بگیرد .

و چون باطن شخص سالک در این مراحل هنوز به آن طوریکه باید تهذیب و تزکیه نشده است : قهراً و خواه ناخواه آثار آن آلودگی در گفتار و رفتار ظاهر گشته ، و برنامه سلوک راه حقیقت بهم خواهد خورد .

و بهترین وسیله کنترل باطن و ظاهر در اجرای برنامه سلوک : موضوع صمت و حفظ لسان است ، تا باین وسیله محدودیت کامل در نیات و اقوال و اعمال انسان حاصل گردد .

و صمت دو مرحله دارد : اول مرحله عمومی صمت که برای عموم سالکین رعایت آن لازم است ، و آن خودداری از کلام در زائد باندازه ضرورت و لزوم است ، و در اینجا مفهوم صمت مقید می شود بحدّ ضرورت .

و اگر در این مرحله مسامحه شود : پیشروی در سلوک محال خواهد بود .  
دوم - مرحله خصوصی و برای خواص ، و آن مطلق خودداری از کلام و مصاحبت معمول و مذاکرات متعارف با غیر و خارج است .

و اما نسبت باذکار : اگر اذکار معین و محصور شده از جهت عدد بوده و نصاب معینی داشته باشد : بهتر آنستکه آنرا ترک کرده و این تقید را نیز که گاهی مطابق با توجه و خلوص نیست برطرف کرد .

و اگر اذکار مطلق و غیر مقید باشد : مانعی ندارد .

و اما احادیث باب : اولی و سومی در باب صمت از اصول کافی است و حدیث دوم از مصباح الشریعه است . [

○ و در صورت تعسر در حصریات یا عدم امکان ، ذکر را بر اوقات متقاربه توزیع ، و در خلال آنها از چهار چیز اجتناب نماید - مخالطت عوام و کثرت کلام و کثرت طعام و کثرت منام . ○

[ کلام و ذکر بر دو قسم است : ذکر کلامی حصری ، و ذکر کلامی اطلاقی ، حصری آن اذکاریست که قرائت آنها حد و نصاب معینی داشته و از آن عدد تجاوز

نکرده و کمتر هم نشود ، و اغلب ارتباط و اتصال آنها لازم بوده و شرط می‌شود که فاصله‌ای در میان آنها قرار نگیرد .  
 و ذکر کلامی اطلاق: آن اذکاریست که نصاب معین و محدودی در آنها نبوده ، و اختصاص و شروط معینی در آنها نیست .  
 و اوراد و ختومات وارده اکثراً از قسم اول محسوب می‌شوند .  
 و در صورتیکه در اذکار حصریه امکان انجام و عمل بصورت واقعی و حفظ قیود پیدا نشود : لازمست آن ذکر حصری بچند قسمت تقسیم شده ، و در چند وقت محدود نزدیک بهم ، و با حفظ شرائط چهارگانه صورت بگیرد . ]

#### ○ چهاردهم - جوع و کم خوراکی است

و افضل آنستکه باعث ضعف از سلوک نشود ، و احوال را مشوش ندارد ، و آن نیز از شرائط مهمه است ، و قول حضرت صادق ( ع ) - الجوعُ إدام المؤمن و غذاء الروح و طعام القلب - بیان اینمرحله است .

و افضل اصنافش صوم است ، و گاه آن لازم است ، چنانچه در شرائط بعضی از اذکار کلامیه بیاید . ○

[ طعام برای ادامه حیات و زندگی بدنی است ، و زندگی بدنی برای ادامه حیات روحانی است ، پس طعام باید بخاطر تأمین حیات ، و تجدید قوای استهلاک شده ، و تقویت نیروهای بدنی باشد ، نه آنکه قوای بدنیرا از فعالیت بازداشته ، و آنرا محدود بسازد .

مخصوصاً آنکه ادامه حیات مادی مقدمه تحقق حیات معنوی است ، و اینجهت لازم است در ابتداء و هم در نتیجه مورد توجه قرار گرفته ، و طوری نباشد که نتیجه

معکوس گرفته شده ، و افراط در رعایت یکجهت موجب ضعف یا از بین رفتن جهت دیگر شود .

پس مناط در غذا و خوراک از جهت کیفیت و مقدار آنستکه : جنبه روحانی و جهت توجه بمعنویت منظور گشته ، و باین وسیله مقدمات انجام وظائف الهی فراهم گشته ، و زمینه برای سلوک بسوی حق و سعادت درست شود .

و روشن شد که : منظور از جوع آن حدیستکه قدرت و قوت سلوک و توجه بمراحل روحانیت پیدا شده و هیچگونه سنگینی و گرفتگی از امتلاء معده و سنگینی مزاج ، و گرفتگی روحانی و غفلت و عدم اقبال ، پدید نیاید .

از اینجا معلوم می شود حقیقت آنکه : انسان از لحاظ ایمان و روحانیت و پیشرفت جهت باطنی و قلبی : محتاج بجوع است که زمینه حالت توجه و اقبال و خضوع پیدا شده ، و موانع سلوک برطرف گردد .

و البته موضوع صیام و اجرای آن در اینمورد بسیار بجا و مناسب خواهد بود که : از جهت کمیّت و کیفیت جوع ، برنامه معتدل و اندازه مشروع بوده ، و در عین حال خود عبادت و مطلوب بشمار می رود . [

## خلوت

## ○ پانزدهم - خلوت ،

و آن بر دو قسم است : خلوت عام و خلوت خاص .

خلوت عام - آنرا عزلت نیز گویند ، و آن عبارتست از کناره گیری از غیر اهل الله از مردمان سیما از نسوان و طفلان و عوام و ارباب عقول ناقصه و اهل عصیان و طالبین دنیا ، مگر بقدر ضرورت و حاجت ، و مصاحبت و مجالست با اهل طاعت منافی با این خلوت نیست ، و مکان خاص در این شرط نه . و آنچه در اخبار معصومین وارد است : مراد این است .

و آنچه ابو عبدالله ( ع ) می فرماید - *صاحبُ العزلة متحصنٌ بحسنِ الله متحرّسٌ بحراسته ، طوبی لمن تفرّد به سرّاً و علانیه - و فرمود - فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارِكِ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَفْعَى فَانْتَهَمَ كَانُوا دَوَاءَ فِصَارِوَا دَاءً - و فرمود - مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ الْاِوَاخْتَارَ الْعِزْلَةَ فِي زَمَانِهِ اِمَا فِي ابْتِدَائِهِ اَوْ فِي اِنْتِهَائِهِ - و فرمود - كَفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الزُّمُوا بِيوتِكُمْ - و قضیه غار حراء - : بر این مطلب دالّ . و کریمه - و ذرّ الذّین اتّخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرّتهم الحیاة الدنیا - بدان ناطق است .*

و این خلوت در همه حال راجح است . ○

[ خلوت کردن و عزلت از مردم : برای پیدایش حالت انقطاع و انصراف فکر و توجه است ، تا زمینه برای توجه بحق و خلوص نظر مستعد گردد .  
و این شرائط آداب که ذکر می شود : همه بخاطر حصول اینمعنی و در پی اصلاح نیت و فکر و توجه ، و همه با هم مربوط هستند .

و چنانکه معلوم شد : از شرائط و مراحل سلوک ، ترک عادات ، مراقبت ،

مسارعت ، ارادت ، نیت ، صمت ، جوع ، بود ، و هر یک از اینها تمام ارتباط را با موضوع خلوت پیدا می‌کند ، و جامع آنها حقیقت انقطاع و رفع موانع و پرهیز کردن از آنچه از توجه خالص باز می‌دارد ، می‌باشد .

مخصوصاً مراحل صمت ، جوع ، ترک عادات و رسوم ، و اخلاص نیت ، که شخص سالک زبان خود را با صمت ، و مزاج خود را با جوع ، و نیت را با تصفیه فکر ، و روش و رفتار خود را با ترک رسوم و عادات : پاکسازی و تزکیه کرده ، و زمینه را برای خلوت مهیا می‌سازد .

و چون هدف در اینمراحل حصول حالت توجه و انقطاع از غیر است : معلوم خواهد شد که عزلت از مردمیست که انس و مصاحبت آنان برخلاف این هدف و مطلب نتیجه بدهد . نه آن افراد و اموریکه موجبات توجه و روحانیت و انقطاع را فراهم آورد .

و ضمناً باید توجه داشت که : خلوت برای افرادیکه : در مقام سیر بسوی کمال و سعادت روحانی و حقیقت انسانیت هستند ، از ضروریات است ، و تا خلوت تحقق پیدا نکند : زمینه برای توجه و اقبال و صفای دل و خلوص باطن مهیا نگشته ، و سیر خود را یکطرفه و وجهه خود را الهی نخواهد توانست قرار بدهد و یک عمر بحال تزلزل و اضطراب و تردد زندگی خواهد کرد .

و اما وظائف اجتماعی : آنهم مثل مجالست و موانست بر دو قسم متصور می‌شود ، اگر اجتماع عادل و مدینه فاضله و مردم بحال رشد و برای تربیت و تعلیم و تکمیل و سیر بسوی سعادت و درک حقیقت و کسب معرفت و روحانیت باشد : خدمت باین اجتماع خود عبادت و اطاعت حق بوده ، و وسیله توجه و اقبال خواهد بود .

و اما اگر برعکس بوده ، و برنامه اجتماع فاسد و برخلاف عدالت و حق باشد کمک بآن نیز مخالف صلاح خود و دیگران خواهد بود .  
پس هدف باید مشخص و روشن باشد .

آری هر کسی باید با کمال دقت در انجام وظائف انفرادی و اجتماعی خود که باو محول است : کوشا و مراقب بوده ، و با نیت خالص و اخلاص تام آنها را بجای بیاورد ، نه آنکه ندانسته و بدون توجه و دقت و تشخیص ، خود را در جریان اجتماع گمراه و فاسد قرار بدهد . [

○ و اما خلوت خاص : پس اگرچه در جمیع عبادات و اذکار خالی از فضیلتی نیست ، ولیکن در طائفه‌ای از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ طریقت شرط است ، و مراد اهل اوراد از خلوت این قسم است ، و شرط است در آن وحدت ، و دوری از محل ازدحام و غوغاء ، و استماع صوت مشویش حال ، و حلیت مکان ، و طهارت آن ، حتی السقف و الجدران .  
و باید گنجایش آن بقدر ذاکر و عبادت او باشد ، و قول حضرت عیسی ( ع ) - و لیسعک بیتک - به آن اشاره است . و بهتر آنستکه در داشته باشد و روزن و فرجه نداشته باشد .

و ذاکر چون داخل در آنجا شود بگوید - رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ( ۱۷ - ۸۲ ) .  
پس بگوید - بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ .  
و دو رکعت نماز کند : و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند - وَمَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَحِيْمًا ( ۴ / ۱۱۰ )



و در رکعت دوم - رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَ الْيَكُ أَنْبِنَا وَ الْيَكُ الْمَصِيرُ ( ۶۰ - ۵ ) .  
و باید در اینجا برای ذکر بر روی زمین نشینند یا چیزیکه از زمین بروید مثل  
بوریا و حصیر ، و در وقت نشستن مواجه قبله نشینند بدو زانو ، یا متورکا یا مربعا ، و  
اهتمام تمام در تعطیر نماید ، سیما بخورات لائقه . ○

[ بطوریکه گفتیم هدف از اختیار خلوت : زمینه‌سازی و تهیّو برای توجه و تذکر  
خالص است ، پس لزوم خلوت و انقطاع از دیگران در حال ذکر بطریق اولی متعیّن  
خواهد بود .

زیرا حقیقت ذکر وقتی محقق گردد که : با توجه و حضور و ارتباط کامل صورت  
گرفته ، و دل از جاهای دیگر منقطع شود .

و اما شرایط دیگر : آن اموریست که آثار طبیعی و وضعی در جهت موافق یا  
مخالف داشته ، و در هر عبادت حتی در فرائض یومیه نیز لازمست مورد توجه قرار  
گرفته و ملحوظ گردد .

و بطور کلی در هر عبادتی لازمست آن اموریکه سبب اختلال و تشتت حواس و  
پراکندگی فکر و انصراف و اشتغال و تعلق بغیر است : از خود و محیط خود دور کرده ،  
و هرچه موجب خضوع و تذلل و خشوع و توجه و خلوص و حفظ ادب باشد : باید  
آنها را منظور و فراهم نماید .

البته این معانی برای افرادی که هیچگونه توجهی بجهات معنوی و روحانی  
نداشته ، و در مقام عبادت و ذکر تنها بالفاظ و ظواهر اعمال اکتفا نموده و از مراحل  
محبت و ارتباط و خشوع و حقیقت عبودیت و طهارت باطن و صفا و نورانیت  
بی‌بهره هستند : بسیار عجیب و نامأنوس جلوه کرده ، و در ردّ و اعتراض و انکار آنها

کوشش می‌کنند .

این افراد حتی در نماز و قرآن و دعاء نیز بجز انجام ظواهر و کلمات و جملات ، بامور معنویات و حقائق دیگری توجه نمی‌کنند ، در صورتیکه در موضوعات مادی دنیوی بهمه جور قیود و شرائط قائل شده ، و بهر رقم که ممکن است رعایت آداب و احتیاط و دقت می‌نمایند .

این افراد غافلند که : تنها وسیله سعادت و خوشبختی و کمال و حقیقت انسانیت ، و یگانه صراط وصول بحق و لقاء ربّ ، همانا ذکر است .  
البته با آن آداب و شروط و خصوصیات که مذکور شد . [

#### ○ شانزدهم - سَهَر

یعنی بیداری بقدریکه طبیعت را طاقت باشد - قوله تعالی - کانوا قليلا من اللیل ما یهجعون - ۱۸ / ۵۱ .

هفدهم - دوام طهارت .

هیجدهم - مبالغه در تضرّع و ذلّت و خاکساری و مسألت در درگاه رب العزّة

نوزدهم - احتراز از مشتبهات بقدر استطاعت . ○

[ بیداری شب اهمیت بسیاری دارد : زیرا سهر از مصادیق درجه اول خلوت ، و بهترین زمینه است برای توجه خالص بسوی پروردگار متعال . زیرا در وسط شب که تاریکی همه جا را فرا گرفته ، و مردم بخواب و استراحت فرورفته ، و حرکات و فعالیت‌ها و تظاهرات و صداها متوقف گشته ، و سکوت گسترده و آثار عظمت و جلوه‌های طبیعی خلقت در فضای وسیع سماوات متجلی ، و قهراً تبثّل و انقطاعی حاصل شده است : مناسبترین موقعیتی است برای بوجود آوردن ارتباط و اظهار

خضوع و عبودیت به پیشگاه احدیت .  
و همچنین حالت تضرع و ذلت : بهترین زمینه‌ایست برای تحصیل ارتباط و  
عرض بندگی و عبودیت و درخواست کردن حوائج ظاهری و باطنی .  
و طهارت از آداب سلوک است و هم مؤثر در طهارت باطنی .  
و احتراز و پرهیز از امور مشتهه : از آثار و لوازم تقوی و ورع بوده ، و به مقتضای  
دقت و احتیاط و مراقبت نفس خواهد بود .  
و هرچه در این امور اهتمام بیشتری شود : بهتر موفقیت حاصل خواهد شد .  
و کلمه یهجعون : از هجوع بمعنی خواب خفیف شب است .  
و کلمه مشتهات : در نسخه دیگر مشتهیات است ، یعنی از آنچه نفس اشتها و  
تمایل دارد از امور مباحه ، کمتر استفاده کند .  
و کلمه طهارت : اعم است از طهارت از خبث و از حدث ، یعنی پیوسته با پاکی  
بدن و لباس بحال وضوء یا غسل باشد ، و چنین داند که در همه حال در پیشگاه  
رب العزه بوده ، و او حاضر و ناظر است .  
و اما حالت ذلت و مسکنت : با توجه بقصور و تقصیر و خطاهای خود ، و به  
غفلت و اهمال و مسامحه‌ها ، و با خواندن ادعیه و مناجات ، و قرائت قرآن مجید و  
توجه به عظمت و جلال و کبریائی پروردگار متعال : در دل انسان حاصل می‌شود .  
و تا سالک این حالت ذلت و فقر را در خود مشاهده نکرده است : هنوز محجوب  
بخودبینی و خودپرستی است . [

## کتمان سرّ

○ بیستم - کتمان سرّ :

و این از اوجب شروط است ، و مشایخ طریقت و اساتید اذکار را در وصیت باین شرط مبالغه بی نهایت است ، خواه در عمل و اوراد ، و خواه در حالات و واردات حالیّه و مقالیه .

و اندک تخلف و تجاوز از آن را مُخل به مقصد و مانع مطلوب می‌شمرند . و توریه در کلام و مخالفت عزم را در هنگام اشراق بر افشاء از لوازم می‌دانند . و استعینوا علی حوائجکم بالکتمان - بر این مطلب دال است .

و از این راه سید اولیاء ( ع ) به میثم تمّار می‌فرماید : یا میثم و فی الصدر لبابات اذا ضاق لها صدری نکتُ الأرضَ بالكفّ و ابدیت لها سرّی

فمهما تُنبت الأرض فذاک النبت من بدّری

و ابو عبدالله ( ع ) فرمود : ما عبّد الله بشیء احب الیه من الخباء و فرموده : امرنا مستور مقنّع بالمیثاق فمن هتک علینا اذّله الله و در حدیث یمانی وارد است که : و ددت و الله اتّی افتدیت بخصلتین فی الشیعه لنا ببعض لحم ساعدی : النزق و قله الکتمان .

و در حدیث سلیمان بن خالد است که : انکم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذّله الله .

جابر بن یزید گوید که : ابو جعفر ( ع ) هفتاد حدیث بمن فرمود ، چون آنجناب از دنیا رفت ، دل من بسیار تنگ شد و کتمان آن احادیث بر من گران آمد ، بخدمت ابو عبدالله ( ع ) عرض کردم که چنین حالتی است مرا ! فرمود : به صحرا رو و حفر

کن زمین را و سر خود را در آن بیاویز ، و بگو - محمد بن علی الباقر ( ع ) چنین و چنان فرمود بمن ، و خاک بر وی کن . ○

[ سرّ بمعنی پنهان و در مقابل علن است ، و مراد هر آنچه‌یست که در باطن و پنهان از جریان طبیعی اینجهان مادی باشد ، خواه از نظر احکام و وظائف خاص برای بندگان مخصوص و مقرب پروردگار متعال ، و خواه از نظر اعمال و برنامه سلوک که جهت خاصی پیدا می‌کند و در اقوال باشد یا در افعال ، و خواه از نظر حالات مخصوصی که در خلال سلوک برای سالک پدید آید ، و خواه از نظر واردات غیبی که متوجه او می‌شود ، و در اعتقادات و معارف الهی باشد یا حالات معنوی نورانی .

پس تمام این مراحل و امور از مصادیق اسرار حساب شده ، و از جریانهای طبیعی مادی بیرون بوده ، و سالک راه حق و عالم نور می‌باید از اظهار و افشاء آنها برای جهاتی به پرهیزد .

۱- مردم چون این امور را برخلاف جریان طبیعی دیده ، و با آنها انسی ندارند : شروع بانکار و مخالفت کنند .

۲- این حالات و امور چون برای مردم عمومی قابل فهم و تفاهم نیست و بلکه بنظر آنها انحراف و گمراهی است : درصدد آزار و اذیت و دشمنی و تعدی و مبارزه درآمده ، و ایجاد مانع می‌کنند .

۳- این امور و تظاهر به آنها برخی از افراد را که معتقد به آنها هستند به شگفتی آورده ، و صورتاً که از مذاکرات آنها دلخوش ، و بحرف و سخن و گفتگو قانع هستند : جلب و جذب و جمع کرده ، و موجبات اختلاف در سیر و عمل گشته ، و قهراً ایجاد

مزا حمت کلی برای سالک می‌نمایند .

۴- افشاء این اسرار قهراً جمعی را باو متوجه کرده ، و در نتیجه حالات خلوص و طهارت قلب و ذلت و مسکنت و عبودیت را متزلزل ، و دل پاک سالک را آلوده و متلّون و تیره می‌کند .

۵- این مطالب چون بالاتر از سطح افکار عمومی است : قهراً در مقام فهم آنها به آنطوریکه باید ، کوتاهی و قصور شده و بررسی دقیق و تحقیق و درک واقع و حقیقت صورت نگرفته ، و انحراف و گمراهی پیش خواهد آمد . پس افشاء سرّ تولید ضلال و انحراف خواهد کرد .

۶- چون اسرار برخلاف عالم آشکار و شهادت است : افشاء آنها برخلاف نظم و جریان طبیعت خواهد بود ، و این امر هیچگونه صلاح نیست ، و مانند این است که کسی برخلاف نظم آفرینش فعالیت کند .

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

پس کتمان سرّ در امور مذکوره از اهم واجبات در سلوک است ، و اگر کسی در مراقبت باین شرط مسامحه کرد : بطور مسلم از ادامه این سیر و از پایان رسانیدن این مراحل محروم بوده ، و بانواع - موانع که بنحو اجمال اشاره به آنها شد ، مبتلا و مواجه خواهد شد .

و گذشته از این مطالب : کتمان سر خود درس استقامت و پایداری بوده ، و انسان را در سلوک خود تحکیم و تقویت و تثبیت کرده ، و صفات خودنمائی و خودپسندی و خودبینی را که مبدء همه صفات رذیله باطنی است ، از قلب سالک بیرون می‌برد . [

## شیخ و استاد

### ○ بیست و یکم - شیخ و استاد :

و این بر دو گونه است ، استاد خاص و استاد عام . و استاد خاص آنست که :  
 بخصوص منصوص بارشاد و هدایت است که نبی و خلفای خاصه است . و استاد عام  
 آن بود که بخصوص مأمور بهدایت نباشد ، ولکن داخل در عموم - فاسألوا أهل  
 الذکر ان کنتم لا تعلمون - باشد .

و سالک را در هیچ حالی از استاد چاره‌ای نیست ، اگرچه بوطن مقصود رسیده  
 باشد ، چه آداب وطن را او نیز می‌آموزد ، و والی آن مملکت نیز او است .  
 و ضرورت عام در حال سلوک است بلکه در اواخر سلوک که حضور ( ظهور )  
 تجلیات صفاتیه شد : نیز همراهی او در کار .

و آنچه ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده‌اند : مراد استاد  
 خاص است . اگرچه در عام نیز بواسطه قیام او در هدایت مقام خاص به حسب  
 تفاوت مراتب : ملاحظه آداب و ارادت لازم است .

و آنچه اکثر می‌فهمند از توقف سلوک بر شیخ : آنستکه طلب و سلوک  
 بی‌راهنمایی شیخ و استاد و متابعت او صورت نیندد . ○

[ در هر علم و رشته‌ای که انسان بخواهد بطور دقت و تحقیق از خصوصیات و  
 لطائف آن قسمت آگاهی پیدا کند : لازمست از استاد متخصص آن فن تعلم و تلمذ  
 و استفاده کند .

و اگر رشته‌ای باشد که تجربیات استاد مدخلیت پیدا کند ، و یا مربوط به عوالم  
 ماوراء طبیعت باشد که استاد عملاً از خصوصیات آن قسمت آگاه باشد : استفاده از

نظر او لازم و ضروری تر بشمار خواهد رفت .

کسی که می خواهد در صراط حقیقت و بسوی کمال انسانیت و روحانیت سلوک کند : می باید از برنامه این مسیر آگاه شده ، و با تمام دقت منازل این راه را طی کرده ، و بطوریکه در شرح منازل ذکر شد : لازمست همه شرائط و موانع و خصوصیات و دقائق و جزئیات این سلوک را رعایت کند .

پس احتیاج به استاد در این راه از چندین جهت لازم است .

۱- استاد بهترین فرد از مصادیق رفیق است ، و برای کسیکه سیر و سفر می کند : داشتن رفیق از آداب سفر است - الرفیق ثم الطریق .

۲- استاد از لحاظ مقامات روحانی او : رفیقی است مورد اعتماد و اطمینان و احتمال خیانت و تعدی و نفاق در او نیست .

۳- او رفیقی است که : در این مسیر سوابق طولانی و تجربیات زیادی داشته ، و وجود او نافع و مورد استفاده قرار خواهد گرفت .

۴- او رفیقی است که : خود را موظف و ملزم می داند برای راهنمایی و هدایت افراد نیازمند و طالبین هدایت بسوی حق .

۵- او رفیقی است که : از موانعی که در این سیر وجود داشته و از قطاع طریق و راهزنانی که در نقاط مخصوصی از این راه هستند ، آگاه است .

۶- او رفیقی است که : از شرائط و خصوصیات و علائم هر منزلی از منازل این سلوک روحانی آگاه است .

۷- او رفیقی است که : از پیش آمدها و جریانهایی که مواجهه می شود ، و از واردات غیبی ، و از مکاشفه هایی که می شود ، با اطلاع است .



۸- این استاد به لحاظ مقام نورانی و عبودیت حقیقی او : هیچگونه تشخص و تفوق و امتیاز و برتری مادی نداشته ، و برای خود مرتبتی نمی‌بیند ، و از این لحاظ برای مقام رفاقت بهترین فردی خواهد بود .

۹- این رفیق بلحاظ مقام روحانی و معنوی او : دارای نورانیت نافذ و اراده مؤثر و روح پاک مبارک و قلب روشن مهذب بوده ، و وجود او قابل استفاضه و منشأ خیر و استفاده بوده ، و حتی مواجهه و مقابله و مجالست تنهای او در نورانیت طرف مؤثر خواهد بود .

۱۰- استاد به استعدادهای مختلف افراد ، و به صفات ذاتی باطنی آنان ، و باخلاق و صفات اکتسابی آنها ، و باعمال و عادات اشخاص متوجه شده و به مقتضای و تناسب این امور : دستورهای لازم و برنامه‌های مؤثر برای تخلیه و تهذیب و سیر و پیشرفت آنان معین می‌کند ، چون دکتر متخصصی که به تناسب مزاج و به مقتضای مرض داروئی تجویز می‌نماید .

در این مورد آنچه مهم است : پیدا کردن چنین فرد کاملی است که دارای این صفات ده‌گانه بوده ، و حقیقتاً چنین مقام روحانی را حائز باشد ، نه آنکه مدعی بوده و از حقیقت خالی باشد ، که در اینصورت خود گمراه و گمراه کننده دیگران خواهد بود .

و چون انسانی دارای این صفات برجسته ملکوتی شد : البته بسی قابل تقدیر و تجلیل و تکریم بوده ، و بهر عنوان و اسمی که خوانده شود : مؤمن ، شیخ ، فقیه ، استاد ، عالم ، مرجع ، مربی - بجا و بمورد است .

و این صفات در استاد خاص و عام هر دو لازم است ، و در استاد خاص اضافه بر

این صفات باید تکویناً و تشریحاً امتیاز مخصوصی داشته و مورد توجه و عنایت مخصوص الهی قرار گرفته باشد .

و استاد خاص باین معنی مخصوص انبیاء و اوصیاء منصوب آنان بوده ، و تکویناً و از روز اول با تربیت غیبی رشد پیدا کرده‌اند ، ولی دیگران با استعداد و زمینه‌های متفاوت اهلیت قبول این مقامات را دارند .

پس معلوم شد که : رسیدن به مصاحبت استاد بهترین وسیله در سلوک و بزرگترین موفقیت و بلکه تمام خیر و توفیق است .

زیرا در صد نفر یکنفر پیدا می‌شود ( اگرچه از علماء و دانشمندان باشند ) که دارای تصمیم جدی و همت بلند و استقامت بسیار عالی و فهم دقیق و ذوق سرشار و روح قوی و پاک بوده و مشمول توجه الهی قرار گیرد ، تا بتواند راه به این پرنشیب و فراز و خطرناک و طولانی را باهتمام خود طی کند . [

○ و این اگرچه چنین است ، ولیکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر ، چه مرافقت استاد خاص در جمیع احوال به ترتیب مظاهر ، چنانکه رمزی از آن بیاید : از اهم شرائط و اعظم لوازم است .

و مرافقت استاد عام نیز از برای مبتدی اولی و انسب است . و معرفت استاد خاص در بدو امر بطریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گذشت و در آخر خود را بشناساند .

و اما استاد عام شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت در خلا و ملا و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او .

و زینهار بظهور خوارق عادات و بیان دقائق نکات و اظهار خفایای آفاقیه و

خبایای انفسیه و تبدیل بعضی از حالات خود به متابعت حالات او ، فریفته نباید شد : چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال آنها در مرحله مکاشفه روحیه حاصل می‌شود . و از این مرحله تا بسرمنزل مقصود راه بی‌نهایت است ، و بسی منازل و مراحل .

و بسی راهروان این مرحله را طی کرده‌اند و از آن پس از راه افتاده به وادی دزدان و ابالسّه داخل شده ، و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از این امور حاصل .

بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نمی‌توان برد ، و آنچه مخصوص واصلین است : تجلیات ذاتیه است ، و آن نیز قسم ربانیه‌اش نه روحانیه . و از برای معرفت استاد و شیخ نیز طریقه دیگر است که به آن اشاره می‌شود . ○ [ در این قسمت جملاتی ذکر شده است که محتاج به توضیح است :

۱- مرحله دیگر نیز هست که از این بالاتر : در مرحله اول از راهنمایی و هدایت استاد استفاده می‌شد . و در این مرحله از مرافقت خارجی و معاشرت عملی با او که سالک می‌تواند تمام جزئیات سلوک را متوجه گردد .

۲- در جمیع احوال به ترتیب مظاهر : یعنی در همه رقم از حالات مختلف استاد ، باعتبار تنوع ظهورات و مظهریت او از صفات و حقائق . و ممکن است به مفهوم اعم از حالات استاد و سالک بگیریم ، و یا منظور از مظاهر : اوراد و اسماء لفظیه باشد که مظاهر حقائق و صفاتند ، چنانکه در مرحله ذکر می‌آید .

۳- در تحصیل ایمان اصغر گذشت : در مرتبه دوم که ایمان اصغر بود گفته شد که - اعتقاد به جمیع ما جاء به الرسول ( ص ) است ... و نصب خلفاء .

۴- و در آخر خود را بشناساند : در ابتداء امر سلوک ، استاد خاص را با شواهد و علائمی می‌شود تشخیص داد ، و از جمله تعیین و نصب رسول اکرم ( ص ) است . و در انتهاء امر که محتاج بشناخت معنوی معرفت نورانی استاد خاص می‌باشد : متوقف می‌شود به شناسانیدن خود او ، و اگر نه ممکن نخواهد بود - **اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي** .

زیرا قوه بینائی که ضعیف و محدود است چگونه می‌تواند وجودی را که بالاتر از خود و محیط به او است ، مشاهده و احاطه نماید .

۵- در مرحله مکاشفه روحیه حاصل می‌شود : مکاشفه روحیه یک امر طبیعی است ، و آن در اثر تقویت جانب روح و قطع از بدن و از امور مربوط به بدن حاصل می‌شود ، و هرچه جانب روح بیشتر قوت گرفته و جهات مادی تحت کنترل شدید و محدود و تضعیف گردد : آثار و روشنائی و نفوذ بینائی و اشعه تجرد آن بیشتر نمایان شود .

و در این جریان فرقی نیست در میان آنچه به نیت خدا و روی برنامه الهی صورت گیرد ، و یا تنها برای تقویت جانب روح و بدون توجه به جهات الهی و دینی و بندگی رضای پروردگار متعال .

و نتیجه این مکاشفه روحیه : بینائی و اعمال قدرت روح است باندازه استعداد و قوت و در حدود نیروی ذاتی او ، بدون آنکه بدن و نیروهای آن مانع از فعالیت و نفوذ او گردند .

و اما مکاشفه الهی که آنرا شهود گویند : در اثر فنای روح در مقابل نور محیط و قیوم الهی صورت گرفته و با نیروی و نفوذ و بینائی حق حقائق اشیاء را مشاهده کرده ،

و با دست قدرت او فعالیت نماید .

پس فعالیت و دید در قسم اول مربوط به خود روح و در حدود توانائی و بینائی او است . و اما در قسم دوم : مربوط به خداوند قادر بصیر است ، و این است که می فرماید - فاذا أحببته كنتُ سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمشی بها

۶- راه بی نهایت است : زیرا از این مرحله آغاز مجاهده با نفس است ، و مهمترین مراحل سلوک در این قسمت است ، و بطوریکه در مراحل دوازده گانه روشن گردید : حقیقت انسانیت و سعادت و کمال سالک در همین مراحل جهاد با نفس و هجرت و اخلاص صورت می گیرد .

۷- بوادی دزدان و ابالسه داخل : وقتیکه برنامه سیر فقط تقویت جنبه روح شده و نظری به اخلاص و مجاهدت با نفس و جهت عبودیت نباشد : از این قدرت و قوت روحی بنفع اغراض مادی و جهات نفسانی استفاده شده ، و در نتیجه از مصادیق و مظاهر شیطان واقع گشته و هرگونه فعالیت او در خلاف راه حق انجام خواهد گرفت .

۸- تجلیات صفاتیّه و ذاتیه : در تجلیات صفاتیّه صفات حق در دل سالک جلوه و ظهور پیدا کرده ، و سالک از این حقائق آگاهی یافته ، و تحصیل معرفت حضوری می کند ، و اگر توأم با تجلی نور ذات نباشد ، سالک هنوز نتواند به مقام فناء ذاتی رسیده و از خود گذشته و محو نور حق گردد . ولی در تجلیات ذاتیه : سالک فانی و محو شده ، و آثار خودستائی و خودبینی و خودنمائی بکلی از صفحه قلب او پاک و زائل گشته ، و راهی برای استفاده مادی و دعوت بنفس و غرضهای نفسانی و علاقه بخود و آثار نفس خود باقی نخواهد ماند .

و در اینجا حقیقت افرادی که در ریاضت‌های بدنی (مرتاضین) ، و در برنامه‌های ذکر و اوراد و ختومات ، و در عبادت و طاعت‌های ظاهری (زهّاد و مقدّسین ظاهری) و برای رسیدن به مکاشفات روحیه و برای بدست آوردن روشنائی و سلطه و قدرتهای روحی (اکثر متصوّفه و اقطاب و سران آنها) سیر و فعالیت دارند : روشن گشته و معلوم خواهد بود که همه این گروهها از مراحل عبودیت حقیقی دور بوده ، و در راههای برخلاف حق قدم برمی‌دارند .

و ضمناً معلوم شد که : مکاشفات روحیه ، اطلاعات غیبیه ، اعلام از گذشته و آینده ، اعمال خوارق عادات ، امور برخلاف طبیعت ، و غیر اینها از حالات و امور عجیبه : هیچکدام از اینها دلالت بر کمال و قرب و بندگی حقیقی و اخلاص کامل و مقام استادی و مرجعیت در سلوک ندارد .

۹- و آن نیز قسم ربانیه‌اش نه روحانیه : تجلیات ذاتیه بر دو قسم می‌باشد ، ربانیه و روحانیه . روحانیه : عبارت از تجلی مطلق ذات است به نورانیت ، بدون آنکه قید و خصوصیتی داشته ، و بجز شهود نور ذاتی تأثیر اضافی ببخشد ، و ربانیه : آن جلوه‌ای است از ذات که جهت تربیتی داشته ، و سالک را در جهت هدایت و تربیت کند ، و از جمله آن جهات ارشاد به مقام فناء ذاتی و محو در مقابل عظمت حق است .

و تا سالک باین مرحله ( فناء ذاتی ) نرسیده است : هنوز از خودپرستی و خودستائی و خودنمائی خلاص نگشته ، و سزاوار استادی و تربیت دیگری نخواهد بود ، زیرا با بودن این صفات باطنی هرگونه ارشاد و تربیت و راهنمائی او ، برگشت خواهد کرد به دعوت بنفس و شرک . [

## أوراد لسانی

### ○ بیست و دوم - ورد :

و آن عبارتست از اذکار و اوراد کلامیه چند که مفتاح لسانیه ابواب راه (کلامیه لسانیه چند که فتح ابواب راه) و مُعین سالک است در عقبات و عوائق و مهمات . و از شرایط و لوازم آن : اذن استاد است و اجازه آن ، و بی‌اذن او شروع در آن غیر مجوّز است ، چه آن حکم دوائی را ماند که یکی را مضر و دیگری را نافع ، زمانی دواء و زمانی سم است ، و مقداری از آن شفاء و مقداری از آن مرض است ، و همچنین وردی با وردی گاه مضر است و بدون آن نافع .

بلی آنچه را استادان حاذق اذن عام داده‌اند : اجازه عامه در آن حاصل است . و ورد بر چهار قسم است : قالبی ، و نفسی ، و هر یکی یا اطلاق یا حصری . و اهل سلوک را به قالبی اعتنائی نیست . ○

[ ورد چون ذکر : آن کلمات مخصوص و اذکار لفظیه‌ای است که در موارد مخصوص و با خصوصیات معینی وارد شده است .

و سپس بمعنی اعم از لفظی و نفسی اطلاق می‌شود .

ورد مانند داروئی است که : برای رفع درد و گرفتاری و موانع و امراض روحی ، با حفظ خصوصیات و شرائط لازم استعمال می‌شود .

در ورد تناسبی فیما بین مفهوم کلمه و آن غرض و منظور روحی : لازم است موجود باشد ، تا مستقیماً در همان جهت تأثیر داشته باشد .

و روی این نظر است که : ورد می‌باید به انتخاب استاد حاذق و متخصص فن تعیین شده ، و حدود و خصوصیات و شرائط آن منظور گردد .

و در بعضی از موارد : تأثیر ورد با قدرت و قوت و نفوذ اراده استاد فن ضمیمه شده ، و بهتر مؤثر و نتیجه بخش خواهد بود .

و گاهی ممکن است : تنها نفوذ اراده استاد تأثیر اصلی داشته باشد .

و فرق ورد با ذکر آنکه : نظر در ذکر فقط ببیاد کردن و متذکر شدن است ، ولی منظور در ورد : رسیدن به یک مطلوب معین و غرض مخصوص است .

و ورد مانند ذکر بر چهار رقم است :

۱- قالبی اطلاقی - و آن لسانی لفظی است که توجه عمده در آن لفظ بوده و حد و محصوریتی از لحاظ عدد در آن نباشد .

۲- قالبی حصری - و آن لسانی بوده و حد و نصاب معینی در ذکر آن می باشد ، و لازم است از آن نصاب کمتر یا زیادتر گفته نشود .

۳- نفسی اطلاقی - و آن در مقامی است که توجه در مرتبه اول به معنی بوده و لسان ترجمان قلب باشد ، و حد و حصری ندارد .

۴- نفسی حصری - توجه در این مقام به معنی است و نصاب و حدّ معینی در آن هست .

و آنچه در مقام ذکر و ورد اثربخش و مفید است : نوع نفسی است که گوینده از مرتبه لفظ و ماده گذشته و در مرتبه لطیفه قلب و با توجه به معنی بوده ، و باطن خود را به آن تطبیق کند .

و چون ورد در اغلب اوقات بعنوان تحصیل مقصود و غرضی بکار رفته و با اجازه استاد صورت می گیرد : معمولاً از نوع حصری خواهد بود .

و اگر چنین محدودیتی نباشد : مطلق بودن آن بهتر خواهد بود ، زیرا تقید



بحصر و عدد و توجه به آن خود می‌تواند سالک را از توجه به حقیقت و معنی باز بدارد .

و اورادی که در کتب حدیث به عناوین مختلف وارد شده است : اکثراً از نوع نفسی و حصری است ، مانند داروهائی که در موارد مختلف و برای معالجه‌های مخصوص تجویز می‌شود .

و مقصود از ورد در اینمورد که ارتباط با سیر و سلوک دارد : آن اوراد است که بمنظور تهذیب نفس و تحلیه آن و تحصیل انقطاع و توجه بحق و جلب رحمت و فضل و توفیق الهی بجا آورده می‌شود ، نه اوراد دیگر .

و از مواردی که اغلب مردم متدین اشتباه می‌کنند : یکی همین موضوع است که اشتغال بختومات و اوراد مختلف را بحساب سیر معنوی و مقامات روحانی آورده ، و اوقات گرانبهای خود را بنام ذکر و ورد و ختم ، صرف در مقاصد دنیوی و اغراض نفسانی می‌کنند .

و می‌توان ادعاء کرد که : این قبیل از افراد اغلب آنان نه تنها عمر عزیز خود را در این برنامه‌ها سپری می‌کنند ، بلکه از این امور سوءاستفاده نموده ، و اعمال برخلاف حق و تظاهرات نفسانی و اضلال دیگران و اهانت به حقائق و معارف الهی قولاً و عملاً انجام داده ، و از صراط حق و مسیر خالص الهی بکلی منحرف و گمراه می‌شوند .

پس سالک باید خوب متوجه باشد ، و فریب این افراد را نخورد ، و بداند که آنان از قُطّاع طریق حقیقت و اخلاص هستند ، اگرچه از خود خوارق و غرایبی نشان بدهند .

و این قبیل از افراد : در میان همه اقوام و ملل هستند ، و حتی در میان اقوام  
بت‌پرست که با اوراد و ریاضت‌های سخت به مقام مکاشفات روحانیه و قدرت و نفوذ  
روحی می‌رسند ، ولی از مقام قرب و عبودیت و خلوص و معارف الهی بکلی محروم  
هستند . [

### نفی خواطر و فکر و ذکر

○ بیست و سیّم و بیست و چهارم و بیست و پنجم - نفی خواطر و فکر و ذکر است . و این سه مرحله از مهمات مسائل وصول به مقصد است ، بلکه ممتنع است وصول بدون آنها ، و اتیان به این مراحل امریست بس صعب ، و کاریست بس مشکل .

غرض نه آنستکه اصل عمل آنها تعسر دارد ، اگرچه چنین است ، بلکه مطلوبیم آنستکه این اودیه ثلاثه اودیه‌ای هستند بس خطرناک ، و مرحالی هستند بس محل بیم عظیم ، و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه .

و اکثر کسانی که از راه افتادند و بهلاکت رسیدند : به سبب این مراحل و مرحلتان سابقتان بر اینها بوده ، لکن خطر این سه مرحله اکثر و اعظم و اشد است ، چه خطر مرحله سابق : اکثر فساد بدن و تعویق مهمات است . و خطر مرحله سابقه بر آن همچنین در مرحله فقه جوارح و نفس : باز ماندن از مقصود و نرسیدن به مطلوب است ، مگر آنکه راجع شود خطای در آنها بخطای در سه مرحله اخیره و خطر این مراحل ثلاث هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه است .

و آنچه شنیده‌ای از عبادت اصنام و اوّثان و کواکب و آتش و حیوان و مراتب کفر و الحاد و زندقه و اباحت و دعوی حلول و اتّحاد و امثال اینها : هم از این مرحله برخاسته ، و مصدر آنها یکی از اینها بوده ، چنانکه بر آنها اشاره خواهد شد . پس می‌گوییم : ○

[ این سه موضوع چون مربوط بهم‌دیگر و هرکدام بدون دیگر تحقق واقعی پیدا نمی‌کند : از این لحاظ یکجا ذکر شده‌اند .

زیرا ذکر حقیقی باید توأم باشد با تفکر و توجه به معنی ، و فکر صاف و خالص متوقف است به تخلیه ذهن از صور مختلف که آنرا نفی خواطر گویند ، و مجموعه این سه امر از مقدمات مهم وصول به مقصد بوده ، و در رسیدن به مقصود اصیل نهائی تأثیر بسزائی دارد .

و همینطوریکه این مراحل ثلاثه تأثیر زیادی در سلوک و وصول دارد : آفات و خطرهای که در این مورد ممکن است پیش آید باز بسیار زیاد و مؤثر است . و برای توضیح امر می‌گوییم : ذکر و توجه چون متن این مراحل است . و فکر چون نقشه و صورت است که در پیرامون موضوع ذکر و خصوصیات آن ، با قلب صاف و پاک صورت میگیرد . و نفی خواطر به منزله رفع موانع و برطرف کردن جهات مخالف است .

و چون در این مراحل قلب انسان صفا و روشنائی پیدا می‌کند : قهراً در معرض واردات موافق و مخالف قرار گرفته ، و با رابطه ذکر و فکری که دارد افکار مختلف و وساوس گوناگون برای او حاصل می‌شود ، و در این مواقع اگر توجه و توفیق الهی شامل حال او نشد : در پرتگاه انحراف و گمراهی و شقاوت واقع خواهد شد . و از طرف دیگر در اینمراحل که ارتباط روحی و حالت توجه خالص و جذبات الهیه پیدا شده ، و مقدماتی از محو و فنا و شهود عظمت و جمال و سیطره حق جلوه‌گر می‌شود : سالک ، مجذوب و مقهور این حالات واقع شده ، و از صراط حق منحرف و گمراه گشته ، و بامثال حلول و اتحاد و رفع تکلیف و اباحه و غیر اینها مبتلا خواهد شد . [

## ○ اما نفی خواطر :

عبارت است از صمت قلب و تسخیر آن تا نگوید مگر به اختیار صاحب آن ، و آن اعظم مطهرات سرّ است ، و منتج ( و فتح ) اکثر معارف ، و معدن تجلیات حقیقیه است ، و عقبه ایست کؤود ، و گریوه ای مشکل . و چون طالب اراده صعود بر آن کند : خواطر از جانب بر آن حمله می کنند ، و وقت او را مشوش می دارند .

و سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی ثابت باشد ، و سر هر خاطری که حرکت کند و ظاهر شود ، به شمشیر ذکر بیندازد ، و در محقرات خواطر تساهل نرزد ، چه هر خاطری اگرچه حقیر باشد خاری است در پای دل که آنرا در راه لنگ می سازد .

و بسی از متشخصین طی این مرحله را بذکر می آموزند و می خواهند بذکر نفی خواطر کنند : و این اول خبطی است که ایشان را حاصل شده ، چه نفی خواطر امریست صعب ، و مجاهد را آسان دست ندهد ، و مدتها مجاهده باید تا این مرحله حاصل شود ، چه این مرحله را ارباب سلوک داء عضال خوانند .

و ذکر بمثابه ملاحظه محبوبست و قصر نظر بر جمال او از دور ، و وقتی ملاحظه محبوب روا است که چشم از غیر بالمره پوشیده شود ، چه محبوب غیور است ، و از غیرت او آنست که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را ببیند ، و هر دیده ای که از روی او برداشته و بدیگری نظر کند : کور کند . و اگر رد و بدل در این مکرر شود : بمثابه استهزاء باشد ، و مطلوب چنان قفائی بر طالب زند که نه سر جوید نه کلاه .

آیا نشنیده ای که می فرماید - أنا جلیسٌ من ذکرنی ، و دیگر می فرماید - و من

يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - آیا احتمال می‌دهی که محبوب بخود راه دهد کسی را که از مجالست او برخیزد و قرین شیطان گردد .  
و ایضاً شیطان رجس و نجس است ، و محلی که به او نجس شود چگونه جلوس رحمن را سزد .

أَتَلْتَهُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَ قَدْ جَرَى حَدِيثٌ سَوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ .  
[ خواطری که به قلب انسان وارد می‌شود بر سه رقم است :

۱- خواطریکه لغو و بیهوده و بی‌فائده است . چون افکاری که برگشت آنها به امور لهُو و لغو می‌باشد .

۲- خواطریکه برگشت آنها به ارتکاب امور محرّمه و اعمال منهیّه و برخلاف رضای پروردگار متعال است مانند تجاوز به حقوق دیگران و تعدی و ظلم به مردم و اعمال مخالف شرع مقدس .

۳- خواطریکه برگشت آنها به آراء و عقائد فاسد و انحرافی و برخلاف معارف حقه و حقائق الهیه می‌باشد .

خواه این خواطر در اثر فعّالیّت قوّه متوهّمه یا متفکّره صورت بگیرد ، و یا در اثر حالات روحانی با رابطه ذکر ، یا غیر آن حاصل آید .

و بهر صورت خواطر از هر نوعی باشد ، موجب آلودگی قلب و مانع آن از صفا و طهارت و توجه و ذکر و فکر است .

خواطر افکاریست که روی اساس صحیح و مبنای محکم برقرار نشده ، و به حد یقین و شهود نرسیده است و وجه جامع در میان خواطر و شهود آنکه هر دو بدون اراده و اختیار در قلب منعکس و نموده می‌شوند .

نفی خواطر در مقام ذهنی مقدّم بر ذکر و فکر است ، ولی در تحقق و وجود خارجی توأم و در یکرته هستند : زیرا نفی خواطر به یک دفعه و در یک زمان امکان پذیر نیست ، و لازم است بتدریج و به کمک ذکر و فکر کم کم صورت بپذیرد باینصورت که هرچه بوسیله فکر و ذکر روح انسان قوت و قدرت و نورانیت پیدا کرد : بهمان اندازه می تواند مسلط بر نفی خواطر گردد .

پس همینطوریکه برای ذکر و فکر مراتبی است ، و بتدریج باید پیشرفت شود برای نفی خواطر نیز مراتبی است که تدریجی است . و بودن ذکر بمثابة قصر نظر بر جمال محبوب : در مرتبه آخر و کامل ذکر است ، نه در مراتب اولیه ، و چون ذکر به مرتبه کمال برسد : تسلط بر خواطر نیز پیدا شده و نفی خواطر محقق گشته است .

پس خواطر چون بمرتبه مشاهده نرسیده است ، اگرچه توأم با حال روحانی باشد : قابل اطمینان و سکون نخواهد بود ، و هرگز نباید به آنها توجه و اعتماد کرده ، و موجب تحول و تغییری در افکار یا در اعمال باشد . [

○ بلکه محض نفی خواطر هم در تجرید و شروع به ذکر غیرکافی است : چه نفی خواطر بمنزله پرداختن منزل است از خاک و خاشاک ، و همینقدر از برای منزل محبوب کافی نیست بلکه لازم است از تزئین فرش و تطیب آن .

و کیف تری لیلی بعین تری بها سواها و ماطهرتها بالمدامع

بلی یکنوع از ذکر در نفی خواطر مجوّز است ، و آن آنستکه غرض از آن نه ذکر باشد ، بلکه مطلب روع ( ردع ) شیطان باشد ، مانند کسی که خواهد غیر را از مجلس براند و محبوب را بخواند ، نه آنکه مطلوب ملاحظه جمال او بوده و غرض

وصال او باشد ، بلکه غرض تخویف و تهدید غیر بود .

و آن باین نوع است که : در حالت اشتغال بنفی خواطر ، که اگر گاهی خاطری بنوعی حمله کند که دفع آن مشکل شود : بجهت دفع آن بذکر به پردازد چنانکه می فرماید - *انّ الذّین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مُبصرون* - (۲۰۱/۷) .

و طریقه محققین این راه و رهروان آگاه در تعلیم مبتدین و ارشاد ایشان آنستکه : ابتداء امر به نفی خواطر کنند ، پس از آن به تذکر پردازند . ○  
[گفته شد که : نفی خواطر بتدریج و در اثر پیشرفت ذکر محقق گردد : زیرا روح انسان بوسیله حقیقت ذکر ، ارتباطش با عالم مجرد و نور و با پروردگار متعال محکّمتر و شدیدتر گشته ، و از عالم قید و حد و ماده و ظلمت کمتر و ضعیف تر می شود ، و در نتیجه بر قدرت و توانائی و نورانیت و نفوذ آن افزوده شده ، و حالت مراقبه و تقوی و دفاعی او بیشتر گردد .

اینست که هرچه سالک از جهت ذکر و توجه و نورانیت پیشرفت نماید : بهتر می تواند در برطرف کردن موانع و نفی خواطر ، مخالفی که بی اختیار حمله ور می شوند موفق شده ، و حالت دفاعی محکّمتر و نیرومندتری داشته باشد .  
و شاید برگشت قسمت - ( بلی یکنوع از ذکر در نفی خواطر ... ) : بطور اجمال بهمین معنی باشد .

و اما قسمت - ( محض نفی خواطر هم در تجرید غیر کافی است ) : نظر به ذکر کامل و تحقق حقیقت و تمام ذکر است ، نه مطلق ذکر .

و اما قسمت - ( ابتداء امر به نفی خواطر کنند ) : ظاهراً این معنی از نظر علمی



و ترتیب ذهنی باشد ، نه از نظر عملی و قوانین سیر و سلوک خارجی ، زیرا سالک مبتدی که از نظر روحی ضعیف است : چگونه قدرت این امر را پیدا می کند . [

## اما بجهت نفی خواطر :

○ طریقه قریبه آنستکه - ابتداء کند بتوجه به یکی از محسوسات چون سنگی یا جسمی دیگر ، و بصور رقمیه مجسمه اسماء حسناى انسانی نیز مجوز ، بلکه نیکو است . بدان طریقه که مدتی چشم ظاهر بدان می‌دارند و مهما امکن چشم بر هم نمی‌گذارند و بجمیع قوای ظاهریه و باطنیه متوجه آن می‌شوند و باینحال چندی بر آن مداومت می‌نمایند .

و بهتر است اربعین یا بیشتر ، و ورد در این خلال سه است : استعاذه ، و استغفار اطلاقی ، و تعیین عدد و وقت آن با ذاکر است ، و ذکر یا فعال و آن حصری است به عدد مجمل و مفصل .

مفصل آن پانصد و پانزده بعد از فریضه صبح ، و مجمل آن صد و نود و دو بعد از فریضه شام ، با ملاحظه خلوت .

و پس از مداومت بر این مدتی و حصول کیفیتی : توجه تام به قلب صنوبری که جسمی است در جانب یسار ، نماید ، و بالکلیه متوجه آن گردد ، و بر هیچ حالتی از آن غافل نشود ، و بجز خیال آن خیال دیگر راه ندهد .

و اگر خواطر حمله کند و تشویش دهد : احضار خیال صورت استاد عام که مصدر ذکر و مناسب ذاکر و از بعض خواطر دور است : فائده تمام بخشد . ○

## برای نفی خواطر سه طریق متصور است .

[ ۱- جریان طبیعی : و آن پیشرفت در جلوگیری و محدود کردن تهاجم خواطر است ، که انسان بتواند با سیر مراحل طبیعی و توسل به مقدمات عادی خارجی ،

در این راه موفق گشته ، و بتواند خواطر را محدود و در تحت تسلط و اختیار خود قرار بدهد .

۲- تقویت روح از راه ذکر و عبادت : که در اثر ممارست بذكر و عبادات و اشتغال به آنها ، نفس سالک روحانیت و نورانیت پیدا کرده ، و می تواند از این راه توفیق پیشرفت در محاصره خواطر پیدا کند .

۳- پیشرفت از راه جذب : که سالک در اثر ظهور محبت و جذب ، تعلق از غیر محبوب را قطع کرده ، و در همه حال مجذوب او می شود .

و نزدیکترین و باصفاترین و مطمئن ترین راه برای سالک : راه سوم است ، زیرا برّندگی و قاطعیت محبت از همه چیز تیزتر و مؤثرتر ، و کشش و جلب و جذب عشق از هرچیزی قویتر و نافذتر است .

و افرادی هم که در این مسیر سلوک می کنند : قهراً دارای طینت برجسته و ذات پاک و صاف و دارای ذوق سرشار هستند ، و باصطلاح اهل فن مجذوب سالک هستند نه سالک مجذوب .

و البته بخاطر تندی سیر وحدت و سرعت سلوک در این مسیر : ابتلاءات و خطرهای و انحرافات هم در طول این حرکت بیشتر است . و این دسته از سالکین باید بسیار مراقبت و متوجه بوده ، و پیوسته از مرافقت و راهنمایی و تربیت و ارشاد استاد متخصص می باید پیروی و استفاده کنند .

و اما مسیر دوم که برای دسته متوسط و اهل زهد و ذکر و عبادت است : در اثر کمال مراقبت و اشتغال به ذکر و طاعت ، و بدست آوردن روحانیت و نورانیت و قدرت روحی : پیشرفت در سلطه روحی پیدا شده ، و برای نفی خواطر و محدود

کردن آن پیدا خواهد شد .

و اما مسیر اول که جریان طبیعی بود : این راه برای عموم افراد قابل استفاده بوده ، و هرکسی می‌تواند از این برنامه در تمرکز دادن فکر و نفی خواطر مختلف استفاده کند .

البته اگر این برنامه با برنامه راه دوم ضمیمه شود بهتر خواهد بود .

و بطوریکه ما تذکر دادیم : تأثیر و نفوذ ذکر بهر اندازه‌ای باشد ، موجب محدود گشتن خواطر خواهد بود .

پس بهتر اینستکه : اگر شخص سالک مستعد قبول هر دو برنامه ، و یا تنها برنامه راه دوم است ، به آن عمل شود .

و ضمناً باید متوجه شد که : توجه و حصر نظر به یکی از محسوسات یا بقلب خود یا بصورت قلبی استاد و غیر اینها ، همه از باب تمرین تمرکز فکر برای توانائی پیدا کردن به نفی خواطر است ، و هیچگونه ارتباطی با توجه در مقام اطاعت و عبادت پروردگار و انجام وظائف بندگی ندارد .

و این برنامه که ذکر شده است بهترین وسیله طبیعی و جریان ظاهری در راه بدست آوردن نفی خواطر است .

و در این برنامه در مرتبه اول توجه به جمادات است . سپس بصورت قلمی یا عکس یکی از اولیاء که مظاهر صفات کامل انسانی هستند ، که گذشته از نقطه معین شده ، مظهر و اسم تکوینی صفات روحانی انسان و تذکر دهنده آنها است . و پس از آن از خارج منصرف شده و متوجه به قلب خود که مرکز بدن است می‌باشد و در این مرتبه تا این حدود توجه و فکر خود را منصرف و محدود کرده است . و پس

از آن از مرحله جماد و صورت خارجی و قلب صنوبری که همه از موضوعات مادی هستند ، صرف نظر کرده ، و به موضوع دیگری که مربوط و معنوی است توجه می شود ، و آن صورت استاد است که در حافظه او محفوظ است ، و چون هدف و مقصود سالک رسیدن به کمال انسانی است ، و استاد مجسمه این هدف می باشد : در توجه بصورت او هر دو جهت منظور می شود .

و اما ذکر استعاده و استغفار و یا فعال در خلال این برنامه : برای اینست که در عین حالیکه برنامه طبیعی و جریان محسوسی را طی می کند ، توجه می شود به استمداد غیبی و تهیه وسائل معنوی .

زیرا با استعاده : از شرور و وساوس شیطانی که از خارج متوجه می شود ، خود را در حمایت پروردگار متعال حفظ می کند .

و با استغفار : از آلوده گیها و تیره گیها و معاصی داخلی باطنی خود که مانع از پیشرفت هستند ، طلب آمرزش و عفو می نماید .

و با ذکر یا فعال : به یک نیروی لایزال و پاینده مطلق متوسل شده ، و از او در اجرای این برنامه و در این سیر یاری می طلبد .

و این امر لازم است در همه جریانهای مادی منظور گردد .

و اما عدد مجمل و مفصل : برای حروف ۲۸ گانه ابجد ، دو نوع شماره در نظر می گیرند ، اول اعداد به ترتیب حروف ابجد که ده حرف اول را آحاد ، و ده حرف دیگر را عشرات ، و بعد مآت حساب می کنند ، و در این حساب منظور مکتوبی حروف است که آنرا - زُبْر - نیز گویند .

دوم عدد مفصل که ملفوظی حروف ابجد را حساب کرده ، و مجموع آنرا منظور

می‌کنند ، مثلاً - ع - عدد مجمل آن ۷۰ است ، و عدد مفصل آن ۱۳۰ که ملفوظی آن - عین - است و - ع - را زُبْر ، و - ین - را بَیْنه گویند .

و ذکر حصری و اطلاقی بیان شد . [

○ والا سه نوبت نفس به قوت زند ، چنانکه از دماغ چیزی می‌راند ، خود را خالی سازد ، و بعد از آن متوجه و مشغول شود .

و اگر هم خواطر عود کند : بعد از تخلیه بطریق مذکور ، سه نوبت استغفار و استعاذه کند ، و سه مرتبه بگوید - استغفر الله من جميع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً (خ ل) و سامعاً و ناظراً و لا حول و لا قوّة الا بالله .

و دل را به این استعاذه و استغفار با زبان موافق دارد ، و باسم یا فعال بحسب معنی در دل مشغول شود ، و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید - سبحان الله الملك القدوس الخلاق الفعال ان يشأ يذهبكم و یأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز .

و اگر به این نیز دفع نشد : تأمل در کلمه - لا موجود الا الله - کند .

و اگر باز تشویش دهد : چند مرتبه بگوید - یا الله - و الف را مدّ دهد ، و آنمقدار مشغول شود که ملول نشود ، و به آثار ملالت ترک کند ، و مدتی نیز بر این مداومت نماید ، تا کیفیت بیخودی دست دهد .

و ورد این مرحله استغفار و ذکر یا فعال - است ، هر دو حصری ، اول در اسحار بعدد کبیر . دوم - بعد از فریضه بامداد بهمین عدد ، و بعد از فریضه شام بعدد مفصل ، و در این دو مرحله تکرار اسم - یا باسط - بسیار کند ، و اولی آنستکه هر شب بعدد مفصل بگوید . ○

[ در نفس عمیق بالا آوردن : متوسل شدن است بیک عمل طبیعی معمول ، زیرا هر کسی هنگام غلبه هموم و ناملائمات که قلب انسان را ناراحت و آزرده می‌کند ، بحال طبیعی خود آه کشیده و نفس از ته دل بیرون آورده ، و با این تنفس حرارت و گرفتگی دل را تسکین می‌دهد .

و در این جریان گذشته از تسکین و تأثیر طبیعی : تلقین به نفس هم با این تنفس اثر خود را خواهد بخشید .

و در این مرحله توجه بیشتر می‌شود ، به استعاده از شرور خارجی و از وساوس شیطانی که متوجه او می‌شود ، و به استغفار از آنچه از او سر زده است از اعمال سوء و اخلاق مخالف و افکار باطل .

پس در اینجا جمع می‌شود در میان توسل به امور و وسائل طبیعی ، و اذکار مناسب این مقام که لازم است در آنها توجه به معنی باشد .

و سپس اذکاری انتخاب می‌شود که : قلب انسان را در توحید و توجه خالص بخداوند متعال و نفی غیر او تمرکز داده ، و قهراً نفی خواطر حاصل می‌شود ، مانند - لا حول و لا قوه الا بالله ، و لا موجود الا الله ، ای حقاً و من جهة حقیقه وجوده ، و یا الله ، و امثال اینها ، و یا لا موجود الا بالله .

و اما عدد کبیر : همان عدد ابجد است که حروف مکتوبی و زُبر تنها حساب شده و مجمل هم گویند . و در مقابل عدد کبیر : عدد صغیر است که چون شماره از دوازده تجاوز کرد ۱۲ را حذف می‌کنیم ، مثلاً حرف ک که بیست است ، بعدد صغیر هشت می‌شود ، و حرف ل که سی است شش می‌شود .

و باید توجه داشت که : عدد کبیر و مجمل ابجدی سابقه طولانی دارد ، و از لغت

عبری که دائره ابجد نیز مربوط به ترتیب حروف عبری است اخذ شده است ، و این ترتیب حروف و شماره آنها مانند دلالت الفاظ ، بی ربط با تکوین نمی باشد .  
و چون در مقام تلفظ توأم با بینه تعبیر شده ، و دلالت بر تثبیت و برقرار کردن و جا افتادگی می کند : باین نظر حروف ملفوظی نیز حساب شده ، و بعنوان عدد مفصل حروف ابجد ذکر می شود .

و اما اسم - یا باسط : توجه و درخواست بسط رحمت و فیض و نور و لطف است .  
و عدد مفصل آن ( ی اب اس ی ن ط ا ) ۱۴۴ می باشد .

و همه این مقدمات و وسائل برای پیدایش حال توحید و توجه خالص است که بدون نفی خواطر و تصفیه از وساوس و افکار متشتت حاصل نمیشود .

و اما کیفیت بیخودی : اشاره بحالت انقطاع و غرق در توجه است . [

○ چون بمواظبت بدین طریقه قوتی از برای ذاکر و غلبه بر خواطر حاصل شد :  
ماذون است که در دفع تتمه خواطر به مبادی ذکر توسل جوید ، باستحضار خیال استاد خاص ، و یا صور خیالیه کسبیه قالبیه اسماء الله ، بمناسبت حال بی توجه به معنای آن .

و بعد از فی الجملة ترقی : او را توجه بنورانیّت استاد خاصّ و ذکر نفسی و خیالی جائز است ، تا بالمّرّه خواطر مندفع گردد . و اگر احیاناً بر سبیل اختلاس چیزی در حوالی قلب بگذرد : چون داخل مراحل ذکر و فکر شود ، انشاء الله تعالی مندفع می گردد .

و خطر این مرحله افتادن بورطه عبادت اصنام و کواکب و اجسام است ، چه توجه بشیء مورث انس و حب آنست ، و چنانکه متوجه قدم از اینجا بیرون نهد :



به پرستش آنچه متوجه به آن بود مبتلا می‌گردد . ○

[ در اینجا به چند موضوع اشاره می‌شود :

- ۱- استاد خاص : بمعنی اخص عبارت از حضرات ائمه معصومین ( ع ) که خلفای منصوص و جانشینان منصوب پیغمبر اکرم هستند ، می‌باشد .  
و بمعنی اعم عبارت از اولیاء و مؤمنین کامل و اساتید و مشایخ سلوک هستند که بواسطه‌یابی واسطه از جانب خلفای منصوص پیغمبر اکرم ( ص ) برای ارشاد و هدایت و تربیت روحانی سالکین معین و منصوب می‌گردند .  
البته همینطوریکه در موضوع اول از جهت مصداق ، ممکن است اختلافی پیدا شود ، و اختلاف زیاد هم موجود بوده است : در موضوع دوم نیز از جهت مصداق جای بسی شبهه و خلاف می‌باشد .  
و بحث ما از جهت مفهوم است ، با آن صفات و خصوصیتی که برای استاد خاص ذکر می‌شود ، نه از جهت تعیین و تشخیص مصداق ، زیرا هر مرحله و مقامی که بالاتر و بلندتر است : اشتباه و ادعاء در آن مرتبه بیشتر خواهد شد .  
و مخصوصاً از جهت ثبوت منصوب شدن که : اثبات و تشخیص آن بسیار مشکل و سخت است ، و از این لحاظ مدعی این مرحله در دوره‌های مختلف مخصوصاً در زمان حاضر ، زیاد و لکن الواصلین قلیلون ، بل اقل - و به این معنی اشاره می‌شود در حدیث مربوط به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه - *الافمن ادعی رویته ( ع )* فکذبوه - زیرا ادعاء علامت خودپرستی و خودخواهی است .
- ۲- خیال استاد خاص - صور خیالیه : خیال مخزن و محفظه محسوسات بحواس ظاهری است ، که آنچه حواس بدنی احساس کرده و تحویل حس مشترک

می‌دهد ، در مخزن قوه خیال محفوظ و نگهداری می‌شود ، و در حقیقت صور خیالیه همان محسوسات و مدرکات به حواس ظاهری است .

و در این مرحله سالک توجه پیدا می‌کند به آنچه از استاد خاص : صورتی در حافظه او محفوظ است . و یا بصورتیکه از أسماء الله الحسنای لفظیه در محفظه خیال او ضبط شده است - رجوع شود به لوازم پنجگانه اوقات ذکر - ص ۱۹۰ .

۳- مبادی ذکر : عبارت است در درجه اول از پروردگار متعال ، و در درجه دوم از ذوات مقدس حضرات انبیاء و اوصیای مخصوص آنان که مظاهر اسماء و صفات الهی هستند ، و در درجه سوم از اولیاء کامل که بنحو خاص یا عام مظاهر صفات انبیاء و اوصیاء بوده ، و از طرف آنان مأمور به هدایت و مجاز به تربیت افراد مستعد هستند .

و خداوند متعال مرجع و حقیقت اذکار و اسماء حسنی بوده ، و وجود او حقیقت هر اسم و صفت و ذکر است ، و سپس انبیاء و اوصیاء و اولیاء مظاهر اسماء و صفات و اذکار الهی هستند .

و مبادی ذکر بودن خدا و انبیاء و اوصیاء : از لحاظ اینست که - اذکار مراتب نازله از مقامات اسماء و صفات باشند ، و برگشت هر یک از اذکار بیکی از اسماء الهی است .

۴- به مبادی توسل جوید : توسل به معنی وسیله اخذ کردن است ، و منظور توجه به استاد خاص که مظهری از اسماء الهی است که به این وسیله بکلی نفی خواطر گردد ، و اینگونه توسل در حوائج دنیوی و اخروی مردم به مقامات حضرات ائمه و پیغمبر اکرم ( ص ) در کتب احادیث و ادعیه - به انواع مختلف بسیار وارد

شده است .

و باید توجه داشت که : توسل غیر از توجه توحیدی نبوده و تنافی و تخالفی در میان آنها نیست ، بلکه برگشت توسل به توحید است ، زیرا توسل به چیزی می شود که در او وجهه الهی و جنبه مظهریت هست ، و نظر به این جهت توجه به او می شود - اَنَا تَوَجَّهْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ .

و استاد و مربی حقیقی آنکسی باید باشد که : بمرتبہ اخلاص کامل و فنای تمام رسیده و هیچگونه انانیت و خودبینی در او باقی نباشد .

۵- توجه به نورانیت استاد خاص : این مرحله پس از استحضار خیال استاد خاص است که قدرت و روحانیت سالک بیشتر شده ، و در نفی و محدودیت خواطر پیشرفت کلی حاصل گشته ، و می تواند روحانیت و معنویت استاد خاص را با نورانیت دل ادراک کرده ، و بوسیله توجه به مقام نورانی او باقیمانده خواطر را از زوایای قلب پاک و نفی نماید .

و در اینجا است که سالک می تواند پیشوای خود و امام را از لحاظ نورانیت دیده و بشناسد - و باین معنی اشاره می شود - مَنْ عَرَفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ - فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ .

۶- و ذکر نفسی و خیالی جائز است : ذکر چون از مرتبه قالب و لفظ تجاوز کرد بمرتبه لطیفه نفس می رسد ، و در این مرتبه لسان ترجمان قلب است و اول برای قلب توجه پیدا شود و سپس زبان به حرکت آید .

و ذکر خیالی : چون خیال مخزن حس مشترک است و حس مشترک مجمع احساسات حواس ظاهری است ، پس ذکر خیالی در حدود دلالت و ظهور در این مرتبه است . و توجه در آن از مرحله خیال تجاوز نمی کند .

۷- بورطه عبادت اصنام : توجه به امور مادی یا معنوی اگرچه بعنوان توسل باشد : موجب استیناس و ائتلاف خاطر است ، و چون این انس بیشتر گردد ایجاد تعلق و وابستگی می‌کند ، و در نتیجه از حقیقت امر که وسیله و مقدمه بودن و یا جهت الهی را ملحوظ داشتن باشد ، غفلت کرده و بعنوان موضوعیت و استقلال مورد توجه قرار می‌گیرد ، و در این صورت دانسته یا ندانسته برخلاف توجه توحیدی عمل می‌کند .

پس در این مرحله اگر راهنمایی و هدایت مربی دانا و متخصص نباشد : از ورطه ابتلاء به خواطر خلاص گشته ، به ورطه مهلکتری دچار می‌شود .  
آری این خطر تا هنگامی که سالک به مرحله شهود نور وحدت نرسیده است امکان‌پذیر می‌باشد ، و در اینجا سالک با کمال تضرع و خضوع و ادامه ذکر و فکر لازم است در وصول به وحدت کوشا باشد . [

### اذکار مختلف و شرائط آنها

○ و چون سالک قلب خود را مسخر و از نجاست خواطر مطهر ساخت قدم در دایره ذکر نهد ، و اهم امور در این مرحله مراعات ترتیب است ، و بدون آن طالب از راه باز ماند ، بلکه باخطار عظیمه مبتلا می‌گردد .

و مبادی ذکر حقیقت دیگر نیست ( حقیقت استحضار ذکر است ) چه مطلوب در مذکور مختص است ( محض است ) ( در مذکور مختفی است ) .

پس غرض کلی از اینها : تهیه ذکر و تزئین خانه دل است .

پس استاد را ارشاد و ترتیب ، و طالب را ملاحظه آن از اوجب واجبات است .

و جماعتی در ترتیب : مبدء را که شخص نورانی استاد خاص که ولی است قرار می‌دهند ، و بعد فکر و ذکر خیالی قالبی می‌آموزند . و من آنرا تجویز نمی‌کنم ، چه غرض کلی از این ترتیب صعود برفق است ، و احتراز از غیرت ( غیر ) مطلوب ، بواسطه احتمال غفلت قلب در آن ، و میل قلب در مبادی .

پس باید آنچه نورانیت ذاتیه آن اخص است ، و ظهور غیوریت در آن کمتر : بر آن ابتداء کرد .

و نورانیت ولی از ذکر خیالی بس بالاتر است .

پس مبدء ذکر : صور خیالیّه قالبیّه اصل اسماء اللّٰه است . ○

[ بطوریکه گفته شد : ذکر چون دارو است ، و در آن تجویز و تشخیص طبیب حاذق متخصص لازم است ، و بطور مسلم در مقام کیفیت درمان مریض : انتخاب دارو و مقدار استعمال آن و ترتیب و اندازه آن از اهم واجبات است . و بلکه اندازه‌گیری و حفظ ترتیب و مراعات خصوصیات و شرائط در این مرحله که ادق و

الطف است : باید بیشتر باشد .

و عمده جهت لزوم استاد : همین معنی است که بدون دستور و نظر او پیشرفت در سلوک و موفقیت و نتیجه‌گیری بسیار مشکل خواهد بود .

البته مرحله استفاده از استاد : پس از آنست که انسان کاملاً به نواقص و امراض نفسانی و گرفتاریهای روحی خود متوجه شده ، و با کمال تصمیم و جد بلیغ در مقام تهذیب نفس و سیر بسوی سعادت بوده ، و در حدود امکانات خود در این مسیر پیشرفت کرده باشد .

و اما مبادی ذکر : عبارت از اسباب و مواد اولیّه ذکر است ، و در آن نظرهای مختلفی ذکر می‌شود .

۱- توجه به مقام نورانی و مقام روحانی استاد خاص که یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام و یا نواب خاص آنان می‌باشد : زیرا وجود آنان مجسمه مراحل سعادت و کمال انسانیت بوده ، و مقامات روحانی و معارف الهیه بطور اجمال در وجود آنان مندرج است .

پس توجه به اعمال و آداب و رفتار و اخلاق و افکار و معارف آنان : خود درس سلوک و راهنمای سیر و روشنگر راه حق است .

البته استفاده از این توجه پس از تصفیه قلب و تطهیر آن از آلودگیهای خواطر است که : بتواند متوجه روحانیت و مقام نورانیت گردد .

و از این لحاظ در آغاز ذکر : پیدا شدن این حالت که قدرت توجه به مقام روحانی استاد خاص داشته و نورانیت او را درک نماید : بسیار مشکل است ، زیرا با نفی خواطر رفع موانع شده ، و هنوز با معارف الهی آشنائی پیدا نگشته است ، تا از

مقامات معنوی انسان کاملی که مظهر صفات جلال و جمال است بتواند استفاضه کند .

۲- شروع کردن از اذکاریکه مناسب مقام است : مانند صور خیالیّه و قالبیّه اصل اسماء الله ، یعنی در مقام ذکر اسماء کریمه : توجه داشته باشد به مفاهیمی که از آن اسماء در عالم خیال و حافظه خود دارد ، با حفظ جهة لفظی و قالبی آن .  
و این نوع توجه از قسم اول سهلتر ، و در مقام ملایمتر و به حفظ مرتبت و ترتیب نزدیکتر است .

و اما موضوع غیرت : و آن عبارتست از متولّی بودن در اداره و اصلاح امور و تنظیم و تأمین و حفظ جریان عیال ، و هرچه ارتباط و الفت و وحدت فیما بین آنان بیشتر گردد : شدت غیرت افزونتر می شود .

و در مقابل این صفت : عیال را پیوسته لازمست برخلاف برنامه و خارج از نظر و خواسته متولی ، قدمی برنداشته ، و بغیر او بدیگری توجه و نظر نداشته باشد .  
پس سالک که در حقیقت در مسیر محبوب و متولّی حقیقی خود قدم برمی دارد : می باید بدقت و احتیاط و توجه کامل و با رعایت تمام ادب و حفظ مقام محبوب ، قدم بقدم و مرتبه بمرتبه پیش برود . [

○ و در این مرحله لازم است استاد حاذق ، چه در این اسماء ، روحانیت معانی و نورانیت مسمّی پنهان ، و در مظهریّت ، روحانیت این دو مؤثر تامند ، و بواسطه توجه به آنها و استمرار آن : روحانیت و نورانیت آن در ذاکر ظاهر ، و در احوال او مؤثر می گردد .

و بسا باشد بجهت قصور مبتدی یا تقصیر او در بعضی از مراحل سابقه مغرور

بهمان گشته ، و آثار آن در او ظهور تام بهم رسانیده ، و از سائر مظاهر غافل ، به این سبب بودای هلاکت چون اباحت و تعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و امثال اینها افتد .

چه قاصر را چون توجه تام به اسماء مؤثر در حب و رجاء بهم رسد : آثار آشنائی و امیدواری و رفع تکالیف در او حاصل می شود ، و با اسماء مظاهر کبریاء ، علو و فرعونیت حاصل می گردد . و خوف یأس و تعطیل بهم رسد الی غیر ذلک .  
و بسی مظاهر را قوت تحمل ندارد : پس نورانیت آن یا ظهور نمی کند ، یا او را مجنون می سازد ، یا مبتلا به امراض صعبه می گردند ، چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم . پس چون طالب عزم ذکر کرد ، بعد از طیّ مراحلی که بر آن سبقت دارند ، و مظهر ذکر خود را ارشاد یافت : باید البته از اذکار صغیره باشد ، و در مراتب ذکر صغیر به ترتیب صعود کند . ○

[ در اسماء حُسنی الهی دو جهت منظور می گردد . اول - جهت مفهوم این اسماء فی نفسه ، که در هر یک از آنها روحانیت مخصوصی محتوی است .  
دوم - جهت مُسمّای این اسماء که پروردگار متعال است ، و از این نظر نورانیت تامّی در آن اسماء ظهور و جلوه می کند .  
پس در هر اسمی از اسماء کریمه الهی : این دو جهت ظاهر شده ، و هر اسمی مظهر این دو جهت بوده ، و روحانیت و نورانیت در آنها محتوی است .  
و چون سالک مشغول و ذاکر یکی از اسماء حسنی گردید : دو جهت روحانیت و نورانیت آن اسم ، قهراً در وجود ذاکر جلوه و ظهور خواهد کرد .  
و از این لحاظ می باید : ذکر از هر جهت با تعیین استاد متخصص صورت گرفته ،



و مطابق دستور او بدقت انجام بگیرد ، تا در قبال امراض روحی و جهات ضعف باطنی مؤثر و سودمند و نجات‌بخش باشد .

و در صورتیکه شخص سالک در فهم دستور استاد کوتاهی کرده ، یا در انجام دستور تکلیف معین خود تقصیر کرد : در جریان سلوک اختلال کلی پیدا شده ، و نواقص و امراض دیگری از این لحاظ پدید خواهد آمد .

اشتغال به ذکر بدون رعایت خصوصیات دستور ، قصور باشد یا تقصیر : مانند آنستکه انسان در مقام عمل بدستور طبیب حاذق ، داروهای ضد عفونی را بدون ضمیمه داروهای تقویتی استعمال کرده ، و یا بعکس عمل کند .

پس اشتغال باذکاری که مظاهر رجاء و حب و لطف و رحمت و عطوفت باشند ، یا اذکاری که مظاهر خوف و قهر و غضب و مؤاخذه و مراقبه است ، یا آنچه مظاهر علو و عظمت و کبریائی و جلال است : هرکدام باید به مقتضای حال و باندازه احتیاج تجویز گردد ، تا اختلال و اثر مخالفی پدید نشود .

و طوریکه انتخاب ذکر و تعیین عدد آن باید با نظر استاد متخصص صورت گیرد : همچنین در انتخاب ذکر از نظر ترتیب نیز می‌باید دقت لازم بعمل آید :

و اما ذکر اعظم و اکبر و کبیر : خواهد آمد که ذکر اعظم عبارت است از ذکر - هو - که اشاره به مطلق ذات است . و ذکر اکبر - اسم جلاله - الله - است که نام خاص و مطلق است . و ذکر کبیر - کلمه توحید - لا اله الا الله - است که دلالت بنفی غیر او می‌کند . و هر سه از این ذکرها در مقام مطلق توحید استعمال می‌شوند . [

○ و بیان آن اینست که :

ذکر اقسامی دارد - خیالی و خفی و سرّی و ذاتی . و خیالی منقسم می‌گردد به

قالبی و نفسی . و از اینها هر یک باثباتی و ثبّتی . و هر یک از آنها به جمعی و بسطی .  
و خفی نیز منقسم می‌گردد به قالبی و نفسی .  
و به این سبب از برای ذکر درجات حاصل می‌شود . و کیفیت صعود درجات به  
این ترتیب است :

اول - خیالی قالبی جمعی اثباتی : چه قالبی از محل غیرت دورتر ، ( و ربابیت )  
و نورانیت او کمتر ، و جمعی به جمعیت خواطر و حصول ملکه اجتماع حواس  
اقرب ، و اثبات بر ثبت مقدّم است .

دوم - خیالی قالبی جمعی ثبّتی .

سوم - خیالی قالبی بسطی اثباتی .

چهارم - خیالی قالبی بسطی ثبّتی .

پنجم - خیالی نفسی جمعی اثباتی .

ششم - خیالی نفسی جمعی ثبّتی .

هفتم - خیالی نفسی بسطی اثباتی .

هشتم - خیالی نفسی بسطی ثبّتی .

نهم - خفی نفسی . اما خفی قالبی : پس از صعود از درجات سابقه به آن اعتنائی  
نیست .

دهم - سرّی .

و در بسطی : باید انتهای آن به قلب باشد ، و اگر ابتداء نیز به آن شود : بسیار  
خوب است بلکه در بعضی از اذکار لازم است . ○

[ بطوریکه روشن شد : ذکر خیالی بر هشت رقم می‌باشد . و ذکر خفی و سرّی و

- ذاتی هرکدام از آنها در اینمورد ، با حذف قالبی یک رقم محسوب گردد .  
 و اما حقیقت و خصوصیات این یازده نوع از اذکار :
- ۱- ذکر خیالی - که مفهوم ذکر در محدوده خیال که محفظه حسّ مشترک است ، درک شده ، و از آن تجاوز نمی‌کند ، لفظ باشد یا معنی .
  - ۲- قالبی ، باعتبار آنکه قالب قلبی است ، و آنرا لسانی و جلی نیز گویند و آن از مرحله ظاهر و زبان تجاوز نمی‌کند ، و هرچه باشد زبانی است .
  - ۳- نفسی - در این مقام توجّه در مرتبه اول بدل است ، و زبان پس از قلب ترجمان آن می‌شود ، چنانکه در قلبی دل ترجمان زبان است .
  - ۴- جمعی - که با توجه به جانب واحد یا قلب تنها صورت می‌گیرد .
  - ۵- بسطی - بسط دادن ذکر است به خارج از قلب یا به قلب در مقابل جمعی ، و آن اعم است از آنکه در ذکر قالبی باشد یا نفسی .
  - ۶- اثباتی - آنکه در مقابل ثبّتی : نظر به اثبات و برقرار کردن مفهوم یا منطوق ذکر باشد .
  - ۷- ثبّتی - در این مورد توجه به تحقّق و ثبوت ذکر است و فی نفسه .
  - ۸- خفی - بعد از مرحله خیالی بوده ، و در محدوده مافوق عالم محسوسات و قوای ظاهری جریان پیدا می‌کند .
  - ۹- سرّی - ذکر است که در مرحله فیما بین خفیّ و ذاتی صورت گرفته و توجه خالص به خداوند متعال بوده ، نظر به غیر او ندارد .
  - ۱۰- ذاتی - که توجه به ذات پروردگار ، بدون لفظ و صوت و عوارض دیگر .
- و اما ترتیب این اذکار یازده گانه مذکور : باعتبار مراتب مختلف عوالم ظاهری و

معنوی و روحانی است .

پس اذکاریکه قالبی خیالی است مقدم بر نفسی خیالی است ، و آنچه اثباتی و ثبّتی است بعد از جمعی و بسطی باشد ، و اذکاری که در مرتبه خفی است پس از خیالی است ، و سرّی بعد از آن باشد ، و در مرحله آخر ذاتی است .

و به تقریب دیگر می‌گوئیم که : چون سالک در مرحله ناسوت شد ، ذکر او قهراً از قبیل خیالی است ، و چون به مرحله ملکوت وارد شد : ذکر او خفی خواهد بود و در مرحله جبروت سرّی و در لاهوت ذاتی می‌باشد . [

○ و این ده مرتبه از ذکر بمنزله سلّم است ، که باید درجه‌ای بعد از درجه‌ای ترقی نمود .

لیکن بسی باشد که سالک قوی ، و بال علم و عمل او گشوده ، تواند بعضی از درجات را بگذارد ، ولیکن بتدریج در هر حال اسلم است .

و سالک تا این مراحل را تمام نکند : بذکر کبیر یا اکبر یا اعظم نپردازد ، که محل خطر و طالب از راه باز ماند ، مگر هرگاه بسیار قوی باشد و استاد مصلحت داند ، بلکه بعد از طی ایندرجات نیز باشد که استاد سالک را باز امر به صعود بعضی از درجات در ذکر دیگر کند که مناسب سالک داند .

و چون درجات را تمام کرد به ذکر ذاتی شروع کند ، و آن به این نحو است که متوجه حضرت عزّت مجرّد از لباس حرف و صوت و بی‌تقید به صفت مخصوص عربی و فارسی گردد ، و نگذارد که ملابسات حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت آورد . و اگر بسبب قصور نتواند بیابد : حدیث - رأیت ربّی نورانیاً - بوصف نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد . و اگر بوصف غیرمتناهی نتواند : بهرچه تواند تصور

نماید ، و آنّا فآنّا تصوّر بر نفی آن بنماید ، و در احاطه و نورانیّت صعود کند ، و این مرحله بس نفیس است . ○

[ در این قسمت مطالبی هست که توضیح داده می‌شود :

۱- مراحلی که برای مراتب ذکر بیان شد : لازمست بهمان ترتیب عمل و اجراء گردد ، تا آثار طبیعی و خواص اذکار بتدریج و به ترتیب لازم مترتب و ظاهر گشته ، و منظور در سلوک بدون خطر حاصل بشود .

۲- در صورتیکه سالک از لحاظ استعداد فطری و مجاهدت و عمل تفوقی بر افراد متوسط داشت ، و توانست منازل را بدون توقف سیر کرده ، و یا چند منزل را در یک مرحله به‌پیماید : با تجویز استاد حاذق و در تحت نظر او موافق صلاح و راهنمایی او عمل خواهد شد .

۳- و امّا ذکر کبیر و اکبر و اعظم : بطوریکه توضیح خواهد داد ، ذکر کبیر همان ذکر نفی و اثبات ( لا اله الاّ الله ) است و ذکر اکبر ذکر اسم جلاله ( الله ) است . و ذکر اعظم ( اگر در عبارت متن عطف بیان و یا صفت اکبر نباشد ) عبارت می‌شود از ذکر بسیط که - هو - است ، یا نفی و اثبات بسیط .

۴- و اما ذکر ذاتی : بطوریکه گذشت ، عبارتست از توجه مطلق و بدون قید و حد به پروردگار متعال ، و این معنی بالاترین مرحله سالک است .

و در این مقام لازمست که : مورد توجه از عوارض عالم ماده و از حدود عالم جسمانیّت و از حدود ذاتی عالم مجردات تنزیه و تسبیح شده ، و توجه مطلق به نور مطلق که منزّه از هرگونه حدود خارجی و ذاتی است ، قرار بگیرد .

و هرگاه کسی توانست چنین توجه خالص و پاکی پیدا کرده ، و قلب خود را که از

هرگونه آلودگیها تزکیه و تهذیب نموده ، به حقیقت این نور مطلق مرتبط و متصل و مواجه سازد : البته به منزل نهائی سلوک منتهی شده است .

این آدم با این موفقیت خواهد توانست خود را بدریای بی پایان نور و حقیقت اصیل رسانیده ، و در حد ظرفیت نورانی و پاک خود از این دریای نور حق مشروب و استفاضه کند . [

○ و چون مسافر از این درجات گذشت : بذکر کبیر مشغول گردد که ذکر نفی و اثبات مرکب است ، و ذکر نفی و اثبات مرکب : کلمه - لا اله الا الله ، و بسیط - یا هو ، و اکبر - الله ، است .

و بعد از طی مراحل سابقه : ذکر قالبی در این مرحله و مراحل بعد از این بی جا و عبث است ، بلکه بطریق نفسی مشغول می شود ، و این ذکر است بس عظیم ، و اهل راه را در این رموز بسیار است .

و از برای آن طرق عدیده است : و بهتر آنست که ذاکر ابتداء بطریق جذر و مدّ ( ضروریّه ) و بعد بطریق تربیع ، و بعد بطریقی که متأخرین آنرا مجمع البحرین گویند ذکر کند ، و من تقدیم مجمع البحرین را بر تربیع ترجیح می دهیم ، و هم حبس نفس و توجه به قلب صنوبری و تصور خروج جمیع حروف از زبان و دل و خلو معده و برفق عدد را زیاد کردن و ابتداء به بسم الله نمودن و استقبال و مربع نشستن و چشم بر هم نهادن ضرور است .

مگر در حالت سیر و غیر خلوت . و مربع نشستن در مجمع البحرین و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب عقول ناقصه : لازمست . و زبان بکام چسباندن و وقت ذکر را شبها و سحرها و عقب فرائض قرار دادن : مطلوب است .

و باید هویت ذات در جمیع احوال ملحوظ ، و بعد از اراده قطع ذکر در هر حالی ( در هر جائی ) ، در قلب مخاطباً لله بگوید - أنت مقصدی و رضاک مطلبی و برحمتک استغاثتی ، و بعد از آن ابتداء به ذکر خفی و بعد سّری بپردازد . ○

[ در این قسمت چندین موضوع لازمست توضیح داده شود :

۱- ذکر کبیر و اکبر و بسیط : باید متوجه شد که تمام اسماء و صفات برگشت آنها به مقام وحدت ذات باشد ، و کمال توحیده نفی الصفات عنه ، و هر اسمی که به مقام وحدت نزدیکتر است : از لحاظ محتوی اعظم و بالاتر است .  
و روی این نظر : جمله - لا إله إلا الله : برای نفی آلهه و اثبات پروردگار واحد حق متعال است ، و از اسماء و صفات دیگر که اشعار دارند به صفتی از صفات خداوند ، ممتاز و برتری دارد .

و بعد از آن منتهی می شود باسم مقدس مخصوص جلاله که اسم شده است برای ذات که : جامع جمیع صفات جلال و جمال است .

و در مرتبه آخر کلمه مقدس - هو ، است که : اشاره می کند بذات احد ، غیب الغیوبی خارج از توصیف و تعریف ، و این ذکر را بسیط گویند ، برای دلالت آن به حقیقت واحد بسیط من حیث الذات .

۲- ذکر نفسی : بطوریکه معلوم شد ، ذکر نفسی مقابل قالبی و لسانی است ، زیرا در قالبی توجه ابتدائی و در درجه اول بلفظ است ، و در نفسی توجه در مرتبه اول و مستقیم به معنی و مفهوم است .

و سالک در این مرتبه از مراحل ظواهر و الفاظ گذشته ، و بدون واسطه بخود معانی ابتداءً توجه پیدا می کند ، اگرچه در مرتبه بعد توجهی به قالب آن معانی و

مفاهیم بشود .

۳- و اما ذکر جذر و مدّ و تربّع و مجمع البحرین : طوریکه از خزائن مرحوم نراقی ص ۳۰۵ قدیم و کتب دیگر استفاده می‌شود آنکه این سه رقم از ذکر فقط در ذکر تهلیل ( لا اله الاّ الله ) است ، و مقصود تطبیق دادن معنی بظاهر ، و تصویر مفهوم نفی و اثبات است که در نظر ذاکر مجسم گردد .

و جذر و مدّ : بعد از فرود آوردن سر ، از مقابل ناف تلفظ بذکر لا اله نموده و سر را بالا آورده ، و سپس با تلفظ الاّ الله از طرف چپ که جانب قلب است ، سر را تا حدود ناف پائین آورد ، و اثبات توحید کند .

و در تربیع : این عمل را در هر کلمه انجام بدهد ، یعنی با ذکر لا سر را بلند ، و با اله پائین ، و با الا دوباره بلند کرده ، و با الله از طرف قلب فرود آورد .

و در مجمع البحرین : شبیه تربیع ، دو دایره امکانی و وجوبی در جانب یمین و یسار مقدم بدن فرض کند ، و در دایره طرف راست : لا اله را بگوید . و بعد در دایره چپ قسمت اثباتی و وجوبی را دور بدهد .

۴- و اما شرائط و آدابیکه مذکور شده است : برگشت همه آنها بحفظ آداب ظاهری و پیدایش حالت توجه و حضور و خضوع است .

و این امور یا بلحاظ رفع موانع است : مانند - خلوّ معده و رفع امتلاء ، و چشم بر هم گذاشتن ، و کناره‌گیری از عوام و زنان و افراد نااهل .

و یا بلحاظ تهیه مقدمات و مستعد شدن است : مانند - استقبال و بسمله گفتن و مربع نشستن و امثال اینها .

و یا بلحاظ شرائط مقارن عمل است : مانند - حبس نفس ، و توجه کردن به قلب



صنوبری ، و ذکر برفق و با توجه ، مراعات اوقات مناسب ، و رعایت اموری که موجب مزید جمع شدن حواس و شدت توجه است .

و امثال این آداب و شرائط در مقام تلاوت قرآن و عبادات دیگر ، در کتب اخلاق و روایات مفصلاً بیان شده است . [

○ و اولی اینستکه : ابتداء بحروف نداء ، و بعد بدون آن باشد ، و مدّ الله مطلوبست .

بعد شروع در اسم اعظم ، کند که : نفی و اثبات بسیط است ، و این آخرین درجه ذکر است .

و در همه این درجات خالی از ذکر ذاتی نباشد ، و لکنّ الله المذکور غریم لا یقضى دینه ، رزقنا الله الوصول الى المقصد .

بزرگی کذا فرماید : اذا اراد الله ان یولی عبداً فتح علیه باب الذکر ثم فتح باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم رفع الحجب عنه ثم ادخله دار الفردانیة ثم کشف عنه الکبرياء ثم صار العبد فانیاً و براء من دعاوی نفسه . ○

[ نداء علامت فاصله و بُعد است ، و چون سالک حالت قربی پیدا کرد حرف نداء حذف خواهد شد ، و در ذکر کلمه الله : برای آنکه بیشتر در ذهن استقرار و نفوذ پیدا شود ، لفظ را بتبع مفهوم آن با مدّ می‌گویند .

و پس از این مرحله : بذکر اعظم مداومت می‌شود ، و آن مطابق تفسیر مؤلف نفی و اثبات بسیط است ، یعنی جمله - لا هو الا هو ، در مقابل نفی و اثبات مرکب . و در این ذکر توجه باصل و حقیقت و ذات نفی شده بطور مطلق ، و نور مثبت بلاقیود اوصاف ، خواهد شد .

و همینطوریکه در اذکار لفظیه تا ممکن است می‌باید توجه به معنی و مفهوم باشد: در اذکار نفسیه نیز لازمست تا می‌تواند توجه بذات مطلق شود، زیرا مقصد نهائی و منتهای توجه و حقیقت مطلوب او است، و سلسله مراتب اذکار باو منتهی می‌شود، و او بطن و لب معنی است.

و او (جلّ جلاله) در مقابل هزاران الطاف و نعمات و رحمتها و احسانهای عمومی و خصوصی و مادی و معنوی: غریم و طلبکاریست که هرگز کسی نتواند بدهی خود را بتمامه تأدیه کند.

پس بنده را لازم است: تا می‌تواند در مراتب ذکر و شکر از هر جهت (کمّاً و کیفاً) کوشا بوده، و بحقیقت ذکر و توجه واصل گردد.

آری ذکر و توجه به پروردگار متعال، تنها وسیله ارتباط و تقرب به پیشگاه عظمت او است. و تا انسان به مقام عظمت و جلال و جمال حق متعال نزدیک نشده است: نخواهد توانست به حقیقت توحید افعالی و صفاتی او آگاهی یابد. و چون در مقام توحید استقرار یافته و به معاینه این حقیقت را شهود کرد: توفیق درک مقام فردانیت را که شهود حقیقت توحید ذات است، پیدا خواهد کرد.

اینجا است که بنده به حقیقت عبودیت و فناء خود آگاه خواهد شد. [

### لوازم پنجگانه در ذکر

○ چون مراتب ذکر را دانستی : بدانکه پنج چیز است که در اوقات و ازمنه ذکر از لوازم است :

اول آنکه - در حال ذکر خیالی : اسم استاد خاص را که والی ولایت کبری باشد ، بطریق ذکر خفی تصور کند ، و مقام آن در جمعی : در دل ادنی از مقام ذکر یا در اسافل صدر ادنی از محاذی ذکر ، استشفاعاً للذاکر ثبت کند ، و اگر اسم رسول ( ص ) در مقام اول ، و خلیفه در مقام ثانی قرار دهد ، و در بسطی : مقام استاد را در یمین صدر میان پستان راست و عضد قرار دهد : اولی است .

و چون از ذکر قالبی ترقی نماید : شبح نورانی ولی و رسول را در مقام مذکور متواضعاً للمذکور و مستشفعاً به للذاکر همیشه منظورش باشد ، و اگر در این حالات تصور استاد عام نیز در خارج جسم کند در طرف یسار به فصل قلیل مواجها الی جهة صورة الذکر ملتفتاً الیها متواضعاً لها مستشفعاً للذاکر : اولی و انطباق است و این دو تصویر را مجمل ذکر کرده‌اند . ○

[ در عنوان شیخ و استاد ذکر شد که استاد و مربی خاص عبارت از حضرات انبیاء عظام و ائمه اطهار معصومین هستند . و مراد از استاد عام : اولیاء و بزرگان دینی هستند که مراحل تقوا و ایمان و معرفت و یقین و عبودیت را سیر کرده‌اند بهر اسم و عنوان ظاهری باشند .

و در طریقه نفی خواطر گذشت که : تصوّر یا توجّه به یکی از محسوسات یا معنویات و غیر اینها ، در مقام نفی خواطر و یا ذکر : همه از باب تمرین و از لحاظ مقدمه برای تحصیل اخلاص است ، نه در مقام عبادت و اطاعت ، و مانند آنستکه

در حال تلاوت یا عبادت ، بدن و لباس و محل را تطهیر می‌کند ، و در محل خلوت که زیور و زینت و جالب نیست می‌نشیند .

و البته اگر کسی را نفی خواطر و حالت توجه خالص بدون این مقدمات حاصل می‌شود : در اینصورت لازمست از اینگونه تصویرات نیز خود را خالی کند . [

○ پس اگر مقصودشان این است که : در حالات ذکر به آن دو تصویر بر وجه لزوم یا اولویت پردازند که آن نیز پیوسته مقارن ذکر باشد : با جمعیت و حفظ آن از تفرقه و سعی در توجه به واحد منافی است ، بلکه البته ذاکر را از ذکر باز می‌دارد ، و باین جهت استاد من از اینطریق مرا بغایت منع می‌نمود ، و می‌فرمود : باید ذاکر در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال بذکر ، این تصویر را کند و بس .

بلی اگر قبل از این قدم در درجات ذکر ، به بعضی از درجات ذکر ، در اسم و مسمی ولی عمل نماید : خوب است و موجب سریان محبت او است .

و در این احوال حالتی است که : حقیقت رسول و خلیفه معلوم می‌شود ، و به مثل آن امتحان استاد عام را نیز می‌توان کرد ، ولکن شرح آن نتوان کرد ، چه غیر صاحب مرتبه عظیم از ذکر را بسا باشد از راه افکند ، و حق را بصورت باطل یا عکس آن درآورد . ○

[ بطوریکه گفتیم : تصویر چیز دیگر ( هرچه باشد ) در مقام ذکر ، البته آن ذکری که می‌توان در آن توجه به خدا پیدا کرد ( نه ذکر قالبی و لفظی و لسانی ) برخلاف حقیقت ذکر و مقصود از ذکر است .

ولی در مراحل ابتدائی که هنوز سالک از دنیا و مظاهر دنیا حواس ظاهری و باطنی خود را منصرف نکرده ، و حالت توبه و برگشت و توجه به عالم ماوراء ماده

برای او حاصل نشده است : ممکن است با تصویب استاد متخصص و مطمئن ، امثال این امور بعنوان معالجه موقتی برای او تجویز بشود .

و با اینحال می‌باید : در تمام مسیر هدف و منظور یکی باشد ، و موضوع دیگری که عرض وجود و حاجب ماوراء کند وجودی نداشته ، و صراط واحد حق الهی را بسوی دیگر و بجهت دیگر منعطف نسازد ، زیرا سیر بسوی اخلاص است . [

### ○ دوم - ذکر کلامی

و اهل فن اطلاق ذکر بر آن نکنند ، و آنرا ورد خوانند و به قالبی آن مطلقاً اعتنائی نیست ، بلکه هر جا ورد مذکور کنند نفسی را خواهند .

و اوراد و اوقات ذکر بسیار است ، و آنچه من بطریق خود ذکر می‌کنم : طالب را کفایت می‌کند ، و بهترین اوقات اوراد وقت سحر است و بعد از فریضتین صبح و عشاء ، و در همه اوقات ذکر ، ورد کلمه نفی و اثبات مرکب و بسیط و اسم محیط و یا نور و یا قدوس هر یک را هزار مرتبه بعد از فریضتین ، و همچنین ورد محمد رسول الله و یا علی با حرف نداء و بدون آن نیز در بطون شب شاید ، و ورد هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است .

و از مداومت این ذکر غافل نگردد - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدْعُوکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُوْنِ الْمَخْزُوْنِ السَّلَامِ الْمُمْتَنِّزِ الْمُقَدَّسِ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ یا دهر یا دیهور یا دیهار یا ازل یا ابد یا من لم یلد ولم یولد و یا من لم یزل یا هو یا هو یا هو یا لا اله الا هو یا من لا هو الا هو یا من لا یعلم این هو الا هو یا کائن یا کینان یا روح یا کائناً قبل کل کون یا مکنوناً لکل کون آهیا شراهیاً شرعیاً یا مجلی عَظَائِمِ الْأُمُوْر ، سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد

قدرتک ، فان تَوَلَّوْا فقل حسبى لا اله الا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم ،  
 ليس كمثلہ شیء و هو السميع ( العليم ) البصير ، اللّٰهم صلّ علی محمّد و آل  
 محمّد بعدد کلّشیء كما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید . ○

[ افرادی که در مسیر سلوک بسوی کمال روحانی قرار بگیرند : دو دسته می باشند :  
 ۱- آنهایی که در اثر استعداد ذاتی و تهیّو اخلاقی و عملی ، زمینه دارند که برنامه  
 زندگی خود را بروحانیت تطبیق داده ، و قدم در مراحل ذکر و توجه و فکر و  
 مجاهدات معنوی بگذارند .

۲- افرادی که ذاتاً استعداد این معنی را بالفعل نداشته ، و یا در اثر غوطه‌ور شدن  
 در تمایلات نفسانی و برنامه‌های مادی ، چنان محجوب و تیره‌دل و پابند بدنیا و  
 آلوده بعلائق ظاهری شده‌اند که به آسانی نتوانند حالت توبه و توجه و روحانیت را  
 پیدا کنند .

دسته اول با تصمیم گرفتن و تنبه عمیق ، موفق به توبه گشته و وارد در مسیر  
 سلوک شده ، و حالت توجه و روحانیتی پیدا می‌کنند .

و اما دسته دوم : گذشته از تنبها و تنبیهات استمراری ، لازم است از عبادات  
 و اذکار و ادعیه و مناجات و طاعات کمک گرفته ، و خود را از زنجیرهای علائق و از  
 تاریکی‌های انحرافات و از حجب ظاهری و باطنی نجات بدهند .

پس باید متوجه شد که : تعداد ذکر و کمی و زیادی آن وابسته بحدود تعلقات و  
 امراض قلبی است ، تا با ادامه دواء و معالجه ، درمان حاصل شود . [

○ سیّم - مناجات و بهترین آنها - علویه و سجادیه است . ○

[ مناجات : بمعنی اظهار و آشکار نمودن آن چیز است که در قلب و باطن انسان

پوشیده است ، و بزبان آوردن مطالب سری است .

مناجات بالاترین وسیله حصول ارتباط و تحقق توجّه تامّ و رفع حُجب در مابین بنده و پروردگار متعال است .

ارتباط و اتصال روحی در مناجات با ذکر تفاوت می‌کند : مناجات پس از داشتن حالت مخصوص و بمقتضای آن حال است ، از خوف و رجاء و آمرزش خواستن و اظهار بندگی و خضوع و خشوع و محبت و عشق و غیر اینها ، ولی ذکر برای ایجاد حال است .

مناجات برای افرادی که ذوق مخصوص و استعداد ذاتی روحانی و زمینه مجذوبیت دارند : بسیار مؤثر و بهترین برنامه سلوک و ترقّی و سیر به کمال می‌باشد . و از این لحاظ بعضی از اساتید تربیت و سلوک ، بهترین راه سیر و سلوک را همین مناجات و راز و نیاز ( بهر زبان و لغت و خصوصیتی باشد ) می‌دانند ، و معتقدند که : انسان از راه جذب و با برنامه جذب در مدت کوتاهی می‌تواند خود را از آلودگیهای مادی و علائق دنیوی و وابستگیهای نادرست نجات داده ، و براه مستقیم حق منتهی گردد .

البته این برنامه و هر برنامه دیگر : لازمست توأم با اطاعت و انجام وظائف و امتثال اوامر باشد . [

#### ○ چهارم - فکر :

و این از شرائط عظیمه است . و در اول ، هکذا در خلوت از ذکر ، مهما امکن خود را خالی از آن نباید داشت .

و باید در مبادی : در آثار قدرت الهیه و رأفت و رحمت و عظمت ، و در خاتمه

امر خود و اعمال خود ، و ما بعد الموت و امثال آن از آنچه در کتب اخلاق مذکور است ، و در دقائق احکام رسول ( ص ) و رأفت و رحمت او و خلفای او صلوات الله علیهم اجمعین ، و سعی ایشان در اصلاح معاش و معاد رعیت : باشد .

و در اواسط و در انجام کار : پیوسته فکر او در ربط خویش بخالق و ملاحظه مخلوقیت و عبودیت و ذلت خود ، و همچنین در نسبت خود برسول و خلفای او صلوات الله علیهم اجمعین ، و ارتباط و نسبت مخلوق بخالق واحد و انتهای نسبت به یک منسوب الیه ، تا موجب حصول شفقت و مهربانی بهمه اشیاء گردد . و بصیر دانا مجاری فکر خود را در همه احوال می تواند تعیین کند . و مقصود عدم خُلُوّ از آنست - و أفضلُ العبادَةِ اِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ . همچنانکه ابو عبدالله ( ع ) فرموده اشاره به آنست . ○

[ مقصود مؤلف آنکه : در آغاز جلسه ذکر که محل خلوتی اختیار می شود و یا مطلقاً ، تا می تواند ابتداء به تفکر نماید .

و این تفکر برای افراد مبتدی : به تناسب احوال آنان می باشد . چنانکه برای متوسطین که در مراحل وسط سلوک هستند : باقتضای حالات و مراتب آنان خواهد بود . و شخص با فهم و بصیر باید توجه داشته باشد که موضوع و متعلّق تفکر او لازمست مطابق قوه روحانی و بینائی او صورت بگیرد . و تفکر بمنزله تحصیل روحانیت و نفخ روح در ذکر است ، و بسا که در تفکری که با توجه خالص و با صفای قلب صورت می گیرد : حقائق روشن و متجلی و مشهود گردد که با عبادت های متمادی درک نمی شد .

پس در بعضی از موارد : تفکر در یک ساعت مطابق هفتاد سال عبادت بی توجه و



بی‌معرفت بوده ، و بلکه افضل خواهد بود . ]

#### ○ پنجم - مداومت

بر همه اذکار و اوراد تا فعلیت آنها همه بظهور رسد ، و از اربعین کمتر بسیار کم‌اثر است ، مگر آنچه که از اوراد بقدر معین وارد شده ، و بسا باشد که در مرتبه اربعینیات در کار باشد که آنرا در اصطلاح اقامه گویند ، و تقلیل ملتذات و اطعمه دسمیه سیما لحوم و اغذیه لذیذه در جمیع احوال بغایت مؤکد است .

اینست طریق سلوک و آداب آن . ○

[ پنجم از آنچه در مواقع ذکر عمل کردن و در نظر گرفتن آنها لازمست مداومت بر مراتب اذکار است ، یعنی بترتیب مراتب ذکر از جهت مفهوم و مدلول ، و از لحاظ کیفیت ( قلبی ، نفسی ، سری ، ذاتی ) ، و از جهت کمیت و مقدار ، پیوسته و در تمام مقامات از ابتداء تا انتهاء درجات سلوک ، مراقب باشد .

و ذکر باختلاف مراتب از جهت نتیجه و اثر فرق می‌کند : در ابتداء بخاطر تحصیل حالت توجه و اعراض از خواطر و تعلقات و تحقق صفا و نورانیت است ، و سپس به ترتیب برای انس و عرض ادب و خضوع و خشوع و اظهار بندگی و عجز و ذلت تام و توجه به حقائق اسماء و ارتباط ، و در آخر بعنوان حقیقت ضعف و قصور و عجز و ذلت کامل مطلق و فناء : صورت گرفته ، و در تمام مراحل سیر از این حالات خالی نخواهد بود .

و اما اربعین که مرتبه صعودی اربعه باشد : در تثبیت افکار و تحکیم آداب و حالات تأثیر مخصوصی دارد ، و ممکن است گاهی احتیاج به تکرار و تضاعف باشد ، و گاهی اربعینیات یک عشره تضاعف پیدا کرده و به چهارصد روز خواهد رسید -

رجوع شود به اربعین و آثار آن . [

○ و اما آثار و فیوضات آنرا سالک خود می‌رسد و می‌بیند ، و از جمله آثار حصول انوار است در قلب : و ابتداء بشکل چراغی است ، بعد شعله ، بعد کوکب ، بعد قمر ، بعد شمس ، بعد فرو می‌گیرد و از لون و شکل عاری می‌گردد ، و بسیار به صورت برقی می‌باشد .

و گاه بصورت مشکوة و قندیل می‌شود ، و این دو اکثر از فکر و معرفت حاصل می‌شود و سوابق از ذکر .

و به مرتبه اول اشاره فرموده است حضرت ابی‌جعفر ( ع ) چنانکه ثقة‌الاسلام در کتاب کافی روایت کرده است که : حضرت در بیان اقسام قلوب فرموده - و قلب *أَزْهَرُ أَجْرَدُ فقلت و ما الازهر فقال كهیئة السراج ... الى أن قال ... و اما الأجرد فقلب المؤمن .*

و بعضی از این مراتب را حضرت امیرالمؤمنین ( ع ) اشاره فرموده که : قد احيى *قَلْبُهُ و امات نفسه حتى دقّ جليله و لطف غليظه و برق له لامع كثير البرق .* ○  
[ مجموعه تن انسان با همه اعضاء و اجزاء و قوای ظاهری و باطنی او : مظهر نیروهای سبعیت و شهوت و بهیمیّت بوده و از هر جهت محدود و مقید و از عوالم وسیع دیگر جدا است .

تن آدمی مانند اطاق محدودیست که با دیوار و درب و پنجره و پرده‌های ضخیم و مکرر پوشیده شده ، و هیچگونه با فضای باز و وسیع و روشن و آفتابی و پرشکوه و با صفا و خرم و جالب بیرون ارتباطی نداشته ، و در تاریکی و محدودیت خود باقی باشد .

در این اتاق اگر توجه و فعالیتی بشود : می‌توان بتدریج از عدد پرده‌ها و از ضخامت آنها کم کرده ، و در نتیجه فضای تاریک و تیره و محدود اطاق را با فضای بیرون مربوط ساخت .

در اینصورت بتدریج از نور و روشنائی آفتاب و از منظره‌های جالب و خرم و زیبا و دلگشای بیرون استفاده خواهد برد .

قلب آدمی هم تا بحدود و علائق و آثار و لوازم جسمانی مادی ، پابند ، و اسیر قوای تن است : چنین حالت را داشته ، از ارتباط با عوالم وسیع نورانی و روحانی و التذاذات معنوی و درک حقائق و معارف الهی و کسب فیوضات ربّانی بی‌بهره است . و چون متنّبّه شده و فعّالیتی کرده و قدم برداشت : می‌تواند حجابهای نفسانی را بتدریج مرتفع ساخته ، و کم‌کم از انوار عوالم دیگر بهره‌مند شود .

و همینطوریکه با رفع حجابهای اطاق ، نور آفتاب بتدریج داخل شده و اطاق را روشن و ساکن او را بینا و با بیرون مربوط می‌سازد : برطرف کردن حجابهای دل نیز چنین است .

البته این عمل بتدریج و ترتیب و روی برنامه سیر و سلوک باید انجام بگیرد و انسان ابتدای خوشوقتی و موفقیت او هنگامی است که به‌بیند نوری روحانی چون شمع از روزنه دل او وارد شده و او را روشن کرد . [

○ و یکی از بطون آیه کریمه -

الله نور السموات و الارض - شرح این مراحل است : چه در این احوال شخص انسانی مشکوتی می‌گردد که در آن زجاجه‌ایست که قلب باشد ، و در آن زجاجه مصباحی است که نور مذکور باشد .

و دل بعد از نشر آن نور مانند کوکب درّی می‌شود که افروخته شده است از نور شجره مبارکه کثیر النفع که نورانیت و روحانیت ذکر خدا است ، که نه از شرق حاصل شده و نه از غرب ، بلکه از راه باطن که نه شرقی است و نه غربی هویدا گشته .  
 و لَوْلَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ - ولی ( یعنی و ) اگر غافل از ذکر خدا نشود که بنصّ - و مَنْ يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ، موجب مقارنت شیطان که مخلوق است از نار : نور علی نور - نور بر نور آن می‌افزاید ، تا همه آن نور گردد .  
 و هذه الزجاجة في بيوتِ أذنَ اللهُ أن تُرْفَعَ و يُذكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ، که خانه بدن باشد ، یا - هذه المشكوة في بيوت - که خلوت و مقام ذکر باشد .

و در بیان - مثل نوره : می‌فرماید - يسبح له فيها بالغدو و الاصال رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله . ○

[ تن و روح انسان مظهري است از عالم کبیری که محتوی عوالمی است ، - و فیک انطوی العالم الاکبر - ، از این لحاظ می‌توان آیه کریمه نور را بوجود انسان تطبیق داد ، و صحیح است .

و چون در صدر آیه شریفه : عنوان - نور السموات و الارض - ذکر شده است : مناسب است که به مجموع سماوات و ارض تطبیق شود .

در اینصورت بطوریکه در مواد لغات آیه کریمه در کتاب التحقیق بیان شده است : مراد از مشکوة مجموعه عالم جسمانی است که نمایش‌دهنده عوالم دیگر روحانی باشد ( من حیث أنّها ینعکس عنها النور ) .

و زجاجة عبارت از عالم ملکوت اعلی است که بجهت صفا و طهارت و محجوب نبودن : حاجب ماوراء خود نبوده ، و انوار حقه را بدون مانع به خارج خود رسانیده ،

و روشنائی می‌بخشد .

و مصباح عبارتست از عالم جبروت و عقل که عالم نور و تجرّد بوده ، و از هرگونه حجب و حدود خارجی منزّه بوده ، و انوار و صفات الهی را تجلی می‌دهند .  
و چون زجاجه با مصباح تقوّم داشته ، و فی نفسها در مورد اضاءة موضوعیتی نداشته و منشاء اثر نیست : تعبیر به - فیها مصباح المصباح فی زجاجه شده است نه به - فیها زجاجه .

و از جهت فناء و محو زجاجه در مصباح : هر دو یکی در نظر گرفته شده و به - الزجاجه کأنّها کوكب - تعبیر شده است زیرا مصباح نیز بی‌زجاجه تقوّم مطلوب و بسط نور ندارد .

و مراد از شجره مبارکه : نور اول و فیض اول الهی منبسط است که عالم جبروت را فیض و نور می‌بخشد ، و عالم لاهوت است .

و این نور متجلی اول قیدی و حدی ندارد ، و شرقی و غربی نیست ، و نور آن ذاتی است ، و در اضاءة احتیاج به آتش ندارد که بوسیله آن روشن گشته و حرارت و نور بدهد .

این نوری است از نور حق اصیل ذات ، و نور علی نور .

و خداوند متعال هر کسی را که بخواهد به مراحل نور خود هدایت می‌کند ، تا انبساط نور و فیض او را بآنطوریکه شایسته است ، مشاهده کند .

و این افراد ( من یشاء ) در مقامات و منازل و بیوت معنوی مخصوصی هستند که در آن مقامات اولیاء او پیوسته در تقدیس و تسبیح باشند .

و ممکن است : برای کلمات - مشکوه ، مصباح ، زجاجه ، کوكب : مصادیقی دیگر

از مادیات که برای ما محسوس است ، بگیریم ، زیرا نظر در آیه کریمه ذکر مَثَل است ( مثل نوره ) و مثل هرچه روشنتر و محسوستر باشد ، بهتر می تواند مقصود را توضیح بدهد .

و در اینصورت لازم است : کلمات - شجرة مبارکه ، زیتونه ، لا شرقیه و لا غربیه ، نار ، فی بیوت - را باز بمعانی معنویّه آنها حمل کنیم .

و اما بحث در کلمات آیه شریفه از نظر روایات وارده : رجوع شود به تفسیر این آیه کریمه در کتاب - اشعه نور .

و بهر صورت نظر در اینمورد به توقّد و تنوّر قلب انسان است از شجره مبارکه ، خواه قلب ( روح ) انسان از مصادیق مثل محسوب شود چنانکه در متن ذکر گردید ، و خواه از مصادیق خارجی مصداق به معنی دوم که عالم کبیر بود ، و یا از مصادیق نور باسط ممثّل .

و بهر صورت : سالک باید روزنه قلب را با کنار زدن موانع و حجب ، برای استضاء و استفاضه از این نور الهی آماده ساخته ، و وجود خود را از این نور متلالی و منجلی و منور نموده ، و ابواب رحمت و فیض و معرفت و سعادت را بروی خود باز کند .

و باید توجه شود که : تا دریچه از این نور متجلّی منبسط بدل سالک راه پیدا نکرده است ، هنوز در دریای ظلمت و حیوانیّت بسر می برد . [

○ و از جمله آثار : بصدا در آمدن قلب است :

و در مبادی : آوازی مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود . و بعد از آن صدائی چون انداختن مهره در طاس که در آن پیچد : مسموع شود . و بعد از آن

همه‌های در باطن شبیه به نشستن مگسی به تار ابریشم مدرک شود . و بعد از آن زبان قلب خاموش ، و ذکر را بروح خود می‌سپارد . ○

[ در صفحه ۳۰۸ خزائن طبع اول می‌نویسد : خلاصه آن اینستکه : در بعضی از رسائل عرفاء ذکر را هفت مرتبه گفته‌اند - قالبی ، نفسی ، قلبی ، سری ، روحی ، غیبی ، غیب‌الغیبی : چون ذکر در باطن سرایت نکرده و سیر او از محسوسات تجاوز و نگذشته - قالبی گویند . و چون او در اثر مواظبت و تکرار اثر ذکر را در نفس ادراک نماید - نفسی گویند . و چون در اثر تصفیه صفات صفائی او را حاصل ، و حلاوت و شوق بر وی غالب شود ، و گاهی آواز ذکر دل مانند صدای کبوتر و قمری بشنود آنرا سری گویند ، و گاه اثر تحریک دل در این ذکر مثل صدای انداختن مهره در طاسی پیچیده مسموع شود . و چون سر ذاکر از تشتت آراء بکلی پاک و دل را بغیر مذکور التفاتی نماند ، باوایل جبروت رسد ، آنرا ذکر خفی گویند ، و احیاناً از آن نیز همه در باطن و صوتی شبیه بنشستن مگس بر تار ابریشم مدرک شود . و چون به مقام فنا از خویش متحقق و سیر او به عالم لاهوت رسد : غیب الغیب خوانند .

ظاهراً کلام متن ملخصی از این کلمات باشد .

البته ذکر چون از دل صادر شود : در خود و خارج همه رقم تأثیر می‌بخشد و ممکن است جمادات و نباتات را متأثر سازد .

ولی سالک را نشاید با مثال این آثار توجهی نموده ، و ذکر و قلب خود را از

مراحل خلوص منحرف و مشغول کند . [

### برنامه سلوک و ذکر مؤلف

○ و این تحفه را بطریق ذکر خود اجمالا بیان می‌کنم :

بدانکه من بعد از راه سلوک ، بعزم مجاهده اکبر و اعظم و اراده قدم نهادن در وادی ذکر : ابتداء غسلی برآوردم ، و توبه از آنچه می‌کردم و ترک عادات و رسوم نمودم ، و در اربعینات سر بجیب فکر فرو بردم ، و در اربعین نیز اربعین قرار دادم . و در ذکر خیالی مرا استادم ذکر - الحی - آموخت ، و همانا آنرا از کریمه - هو الحی لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین ( ۴۰ / ۶۵ ) - فرا گرفته ، چه خداوند آنرا مقدمه اخلاص و منتج حمد خود فرموده : و با وجود این : روحانیت و نورانیت آن با هر مزاجی سازگار ، و دور از همه اخطار ، و باعث حیات قلوب میته است .

و اکثر روایات وارده در اسم اعظم از این اسم مکرم خالی نیست ، چنانکه در کتاب مهج الدعوات مذکور است ، پس به آن ماند که این اسم اعظم باشد . ○  
[ جهاد اکبر منزل ششم ، و جهاد اعظم مرحله یازدهم بود ، و توبه و ترک عادات در مرحله پنجم و هجرت کبری است . پس مقصود عزم و اراده سیر بسوی این مراحل است .

زیرا بطوریکه گفته شد : مراتب ذکر مختلف و از قدم ابتدائی اول تا آخرین قدمهای سلوک به تناسب مقام سالک ذکری سزاوار است ، و ذکر خیالی الحی باین معنی دلالت می‌کند .

البته این ذکر و اذکاریکه بعد از این آمده است ، و همچنین سایر خصوصیات هیچکدام جنبه عمومی نداشته ، و دیگران نمی‌توانند از آنها استفاده کنند ، زیرا



گفته شد که : ذکر و سایر دستوره‌های استاد روحانی متخصص مانند دستوره‌های طبیب متخصص و در مورد معین است .

و اما مراحلی که در این کتاب بطور کلی ذکر شده است ، مخصوصاً دوازده مرحله سلوک از هر جهت محکم و معتبر و مورد استفاده همه افرادی که سالک راه پروردگار متعال هستند ، می‌باشد .

پس هر یک از این دستورها و اعمال و اذکار را می‌باید با مورد خاص آن که تجویز شده است ، و با در نظر گرفتن همه شرائط و مقتضیات و موانع ، بدقت محاسبه کرده و بحث نمود . [

○ با وجود اینها : مرکب از - حا - یا - است ، که اول حرف موجب انس و مواصلت ، و ثانی حرف شکیبائی و صبر و فتح و نصرت است ، و وقوع اول در اوائل اسمی از اسماء حسنی : دافع تأثیر ناریت شیطان است چه آنحرف بجهت دفع حرارت است . و اشتغال آن بر ثانی موجب اهتداء و کشف اسرار ، چنانکه در فن اعداد مبین است . و زیادتی الف و لام بجهت تأثیر دل است ( تأثیر اولی است ) در اختصار بخصلت انبیاء و اتصاف به صفت اصفیاء و تأنی در ثبوت در کار ، و آنحرف ذات قلم است که نقاش اسرار است . ○

[ عمده چیزیکه در دلالت کلمات و مخصوصاً حروف مؤثر است . صفات حروف است ، بطوریکه در علم تصریف و تجوید و قرائت به آنها اشاره شده است - از جهر و همس ، شدت و رخاوه ، اطباق و انفتاح ، استعلاء و استفال ، مدّ و لین ، صفیر ، انحراف ، ضغط و سکون ، و زلق و صمت ، هوی و غیر اینها .

و حاء از حروف همس و رخاوه و انفتاح و استفال و سکون و صمت است و با

تواضع و تسلیم و فروتنی و توافق مناسبت دارد. و یاء حرف جهر و رخاوه و انفتاح و استفال و خفا و لین بوده، و با صبر و استقامت و تحمل متناسب است.

و همچنین سایر قسمتها که در اینها مقتضی تفصیل نیست. [

○ پس بطریق متقدمه در اربعینیات متعدده آنرا بسر بردم، پس بسایر اذکار پرداختم، و در هر اربعینی غسل توبه کردم، و ترک لذتی و حظی از حظوظ نفس کردم، و از او وداع آخرین نمودم، و در هر روز سیدی از سادات خود را در نظر گرفتم، و آنرا به زیارتی که خود انتخاب نمودم زیارت کردم، و مبدء آنرا از شنبه گرفتم، چون حدیثی در این باب دیدم، و دو رکعت نماز هدیه بروح مقدس او نمودم، و بدان توسل جستیم، و هر جمعه دست بدامان ولی عصر علیه السلام زده به او متوسل شدم، و زیارت و ادعیه که در آن روز به جهت توسل به او رسیده خواندم، و هر روز جمعه هزار صلوات چنانکه ماثور است فرستادم. ○

[ این قسمت جنبه عمومی دارد: زیرا اربعین در هر ذکر و عبادت و تصمیمی

برای تثبیت و تحکیم و استقرار و رسوخ در قلب است.

و ترک لذائد مادی که بیش از اندازه لزوم است: برای هر فردی در تمام مراحل

سلوک بایستنی است.

و باید توجه داشت که: چون سالک باوائل مراحل نورانیت و تشخیص وظائف

روحانی و الهی رسید: بهتر می تواند در بعضی از خصوصیات عبادات و اذکار و

وظائف دیگر، مطابق حالات و مقتضیات مزاج و مشاهده آثار و موافقت با وظائف

شخصی و با در نظر گرفتن امور دیگر انفرادی و اجتماعی و خانوادگی که در انجام

آنها موظف است، اظهار نظر کرده، و در تعیین ذکر و عبادت کماً و کیفاً صاحب نظر

باشد . [

○ و اوراد من در اینمدت بر دو گونه بود : اول - آنکه وظیفه هر روزه بود ، و آن باینطریقه بود :

الحق : در اسحار صد نوبت بعد از دو رکعت نماز با برداشتن دستها به آسمان یا حیّ یا قیّوم یا من لا اله الا انت برحمتک أستغیثُ : مابین سنت و فرض ، صبح ، چهل نوبت .

یا احد یا صمد : بعد از فرائض خمس بعدد مجمل ۱۶۹ یا مفصل ۶۱۹ .

یا علی : بقصد ولی ، در اسحار ، و بعد از فریضه صبح ، بعدد مجمل ۱۲۱ نوبت .

یا قریب : هر روز بعدد مجمل ۳۲۳ مرتبه .

آیه ملک : بعد از فریضه صبح ۲۲ نوبت . - ۳ / ۲۶

الله : در اسحار ، بعدد کبیر با امکان .

یا نور یا قدّوس : در اسحار ، بعدد مجمل ۴۴۸ مرتبه .

دوم - آنچه در این مدت تمام شد ، ابتداء از مبدء ذکر - ربّ ائی مسنی الضّر و

انت أرحم الراحمین : اربعینی بعدد محمل ۲۵۰۰ مرتبه .

یا لا اله الا انت سبحانک ائی کنت من الظالمین : اربعینی بعدد مجمل ۲۳۸۶

مرتبه .

یا هادی : اربعینی هر روز پنجهزار مرتبه ، و در آخر روز صد مرتبه .

یا هادی المضللین یا فتّاح : هیجده روز ۸۷۹۹ مرتبه .

یا بصیر : اربعینی ، هر شب ۸۸۲۵ مرتبه .

یا علی : اربعینی ، هر روز بعد از هر فریضه ۱۳۳۰ مرتبه ، و غسل هر روز با

امکان .

آیه الكرسي : بعد از هر فریضه .

نفی و اثبات مرکب و بسیط و الله و هو و سوره توحید و اعلی ، هر یک هزار مرتبه ، دو اربعین در اسحار .

یا سُبُّوح یا قُدُّوس : شش اربعین ، هر روز ۲۸۷۰ مرتبه ، از شرایط : غسل هر روز با امکان . و صَمْت و جوع .

یا حنان یا منان : ۱۰۸ روز ، هر روز ۱۲ هزار مرتبه ، شرط ترک حیوانی بلکه از چهل روز قبل از آن هم .

یا دَيَّان : ۷۰ روز ، هر روز پنجهزار مرتبه .

یا کبیر : سه اربعین ، هر شبانه روز ۱۴۶۶ مرتبه ، و در اربعین آخر ترک حیوانی ، و هر روز هر قدر که ممکن باشد ، و اگر هفتاد هزار مرتبه ممکن شود بهتر .

یا نور : چهل و نه روز ، بعد از خواندن هفت مرتبه سوره نور ، بعدد کبیر ، در شبها نیز بی سوره باینعدد ، ابتداء از شنبه .

یا حَى یا قِیُّوم : ۱۸۰ روز ، از سحر تا طلوع صبح ، یا از طلوع تا استواء هر روز ۲۷۱۶ مرتبه . ( ۳۸۱۶ مرتبه ) .

یا مُهِیْمِن : یک اربعین یا دو اربعین ۱۰۴۰ نوبت هر روز ، با غسل و قبل از تکلم .  
الله : اربعینی ، هر روز بقدر امکان با وسعت ، بشرط صوم و ترک نوم ، الا بی اختیار ، و باید همزه اظهار و بهاء اسکان شود و بعد به این ذکر مداومت نماید ، و من چنین تمام کردم .

ولکن جمع بعضی از این اوراد با یکدیگر در ایام اربعین با امکان جائز ، و

تضعیف مدت در یکی از آنها مجوّز ، و در همه این اوراد اربعینیه خلوت و تعطیر و اجتناب از بقولات کرهیه الروائح و افتتاح و اختتام به این صلوات لازم است :

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ، و المرتضى على ، و البتول فاطمة ، و السبطین الحسن و الحسین ، و صلّ على زین العابدین علیّ ، و الباقر محمد ، و الصادق جعفر ، و الکاظم موسی ، و الرضا علیّ ، و التقیّ محمد ، و النقیّ علیّ ، و الزکّیّ الحسن ، و صلّ على المهدیّ الهادی صاحب الامر و العصر و الزمان و خلیفه الرحمن و قاطع البرهان و سیّد الانس و الجنّ ، صلوات الله و سلامه علیه و علیه اجمعین . ○

[ بطور مسلّم انتخاب هر یک از این اذکار از لحاظ زمان و مرحله و تقدم و تأخیر و عدد : مطابق حالات و مقتضیات بوده است ، خواه انتخاب از جانب استاد و یا به تشخیص خود باشد .

و عدد مجمل و مفصل : یعنی مکتوبی و ملفوظی - در نفی خواطر گذشت .

و در خصوص مدّت ایّام ذکر و تعداد آن باید توجه کرد که : یک روز و ده روز و صد روز ، و سه روز و یکماه و سیصد روز ، و چهار روز و چهل روز و چهارصد روز که ده اربعین می شود ، و هر یک از اینها بطریق تصاعد عشرات صورت می گیرد .

و گذشته از این لحاظ ، عدد مجمل ، عدد مفصل ، تعداد حروف ذکر ظاهراً و تصاعد آنها به عشرات و مأت و الوف ، و همچنین جهات دیگری که در مورد معین منظور می شود : همه اینها در انتخاب مدت ذکر و عبادت و تعداد آنها ، ممکن است مورد توجه باشد ، و انتخاب یکی از آنها مطابق حال و باقتضای مقتضیات و موانع صورت خواهد گرفت .

و آنچه بیشتر باید منظور شود : مضمون و مفهوم ذکر است که لازم است صد در صد با احتیاجات سالک وفق بدهد ، و این معنی چون انتخاب نوع دواء است که مقدم بر کیفیت و کمیت است .

مثلاً ذکر یا حیّ در مورد تحصیل حیاة باطن است ، و آن در صورتیست که موانع برطرف شده باشد ، و ذکرهای - یا فتّاح ، یا هادی ، یا غفّار ، یا ستّار ، یا رحمن ، یا حتّان ، یا مئان - مقدّم و برای ایجاد اقتضاء است ، چنانکه ذکرهای - یا الله ، یا نور ، یا قریب ، یا قیّوم ، یا مهیمن - بعد از حصول نورانیت و روحانیت است . پس باید سالک ذکری انتخاب کند که با حال و وضع معنوی خودش وفق بدهد ، و تا موقعی که نتیجه روحانی می‌گیرد آنرا ادامه و تکرار کند . [

○ بدانکه اصل عمل مراتب اذکار است ، و اوراد از اعواذ و متممات است ( اعوان و ) ، پس ترک بعضی از آنها محظور نه .

و در این ایام در حالت فراغ به مناجات علویه و سجادیه اشتغال داشتیم ، و باسامی مبارکه آل اطهار و صحابه کبار رسول مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام و مشایخ شریعت و استادان طریقت : تبرک جستیم ، و اکثر ایام برایشان به تفصیل رحمت فرستادم و سلام کردم ، و از بواطن ایشان همّت طلبیدم . ○ [ آری برنامه اساسی و اصیل سالک : مراقبت باذکار با آن شرائط و خصوصیات و با حفظ مراتب و درجات آنها است ، و اما باقی از اوراد و اعواذ و ادعیه و مناجات‌ها معین سالک خواهد بود .

و اما همّت و یاری طلبیدن از بزرگان و اولیاء الهی : بسیار مؤثر و مفید است تا برسد به توسل و دعاء و توسط بحضرات انبیاء عظام صلوات الله علیهم اجمعین ، و

یا حضرات ائمه معصومین مطهرین سلام الله و تحیاته علیهم ، و بآن کیفیاتی که در کتب معتبر از احادیث و ادعیه و زیارات وارد شده است .  
و در تمام این امور و اعمال و توسلات نیز آنچه لازم است : اولاً - باید توأم با مجاهده نفس و مراقبت باطن و ظاهر و حفظ اخلاص در نیت و در تمام امور باشد ، و به کوچکترین خلاف و عصیان و انحرافی را از شریعت مقدسه و احکام الهی روا ندارد .

و ثانیاً - در تمام اوراد و اذکار و ادعیه و توسلات از هر جهت ( انتخاب آنها ، وقت ، تعداد ، مدت ، کیفیت ، شرائط ، خصوصیات دیگر ) متوجه باقتضاء حال شخصی خود باشد ، و باید هر عملی توأم با توجه و حضور و خضوع و خشوع و حال باشد ، و اگر نه هیچگونه نتیجه مطلوبی نبخشیده ، و بلکه موجب قساوت و ظلمت هم خواهد بود . [

## الحاق ناسخ رساله

○ ناسخ گوید: من نوبتی اربعینیات را بطریق مذکور بقدر امکان بسر رسانیدم، و نوبتی در آن شروع کردم و اوراد اربعینیه را کلمات ادريس (ص) قرار دادم، به ترتیب و شرائط و آداب و مقدار و اوقات، و چنانچه در ترجمه رساله سید بزرگوار ابن طاووس که در اینخصوص نوشته مذکور است.

و در مبادی اربعینیات اول: بذکر - و الهکم إله واحد لا إله الا هو الرحمن الرحیم، ۱۰۸۰ مرتبه، در یک مجلس اشتغال نمودم (۱۰۰۸ نوبت) و چند دفعه آنرا بجا آوردم، و در مدت سه اربعین چهل هزار مرتبه سوره مبارکه و العادیات را خواندم، و در این سه اربعین عقب هر فریضه صد نوبت، (ده نوبت) سوره فاتحه را خواندم، و فائده کلیه این سه ذکر رفع عوایق دنیویه است.

و گاه گاه بروحانیت عطار دمتوسل و از آن استمداد همت می‌کردم، چه اهل اسرار را از روحانیت آن مدد می‌رسد، چنانکه بعد از غروب آفتاب یا پیش از طلوع در هنگامی که توان عطار را دید، به آن نظر کند، بعد از سلام به آن گامی باز پس نهد، و بگوید:

عَطَارُ دُأَيْمِ اللّٰهِ طَال تَرْقِيَّ صَبَاحًا مَسَاءً أَكِي اِرَاك فَاغْنُمَا

پس گامی دیگر نهد و بگوید:

و ها انافا منحنى قُوًى اُدْرِكُ المنى بها و العلوم الغامضات تکرّما .

پس گامی پس نهد و گوید:

و ها انا جُدلى الخیر و السعد کلّه و أن اتقى المحظور و الشر کُلّها

بأمر مَلِيكٍ خَالِقِ الارض و السماء .



تکرار این عمل در مبادی امر مطلوب است .  
و امکانه شریفه و مساجد کریمه و مشاهد عالیه را در استعداد فتوحات و  
فیوضات مدخلیتی تمام است ، و اکثر اهل حال را در یکی از اماکن مکرمه باب  
فیض گشوده شده ، سید بزرگوار گوید : مرا در سر من رای از فیض آن محل حالتی  
حاصل شد که وراء مرتبه شرح است .  
و اکثر مقر او در ایوانی بود که محاذی در سرداب مقدس بود ، و سید بعد از آن  
در آنجا مسجدی عظیم بناء نهاد ، و الحال از بناء آن اثری باقی نیست و به مسجد  
ابن طاوس شهرت داشته است . و السلام . ○

## تذکرات لازم

در اینمورد که خاتمه کتاب است تذکراتی داده می‌شود :

- ۱- منظور از شخص ناسخ که در خاتمه این کتاب ، قسمتی از جریان سلوک او نقل شده است : برای ما مشخص نشده است .
  - ۲- این کلامی که از ناسخ نقل شده است ، و ما هم نقل کردیم : محض برای اطلاع دیگران ، و حفظ امانت در تاریخ است .
  - ۳- این جریان سلوک را که ناسخ بخود نسبت می‌دهد : مربوط به شخص خود ایشان است که لابد به مقتضای حالات شخصی خود ، آنها را اجراء و عمل کرده است ، و هیچگونه برای دیگران حجیتی ندارد .
  - ۴- توسل به ستاره عطارد که در کلام ایشان است : صد در صد ضعیف و برخلاف مبانی اسلام و توحید است .
- آری ارباب ختومات و اوفاق و طلسمات و حروف برای کواکب سبعة تأثیرات کلی قائلند ، و برای هر یک از آنها اعوان و طبایع و خدمه و حروف و معاون و افلاک و آثاری ذکر می‌کنند ، و مقدار مهمی از احکام و قواعد علوم غریبه مثل اعداد و رمل و اوفاق مبتنی بهمان آثار و خواص کواکب سبعة است ، چنانکه در کتب مربوط ذکر شده است .
- ۵- و از عجائب اینست که : افرادی که در علوم غریبه مصطلحه اشتغال داشته و از قواعد و اصول آنها اطلاعی بهم می‌رسانند : تصور می‌کنند که این علوم از حقائق و اسرار معارف الهی بوده ، و صاحبان آنها از اولیاء و بندگان مقرب درگاه الهی هستند .

غافلاً از آنکه این علوم از علوم مادیه منهیّه ، و برخلاف حقّ و شرع و معارف الهی است ، و صاحبان آنها افراد محجوب و مادّی و مخالف حقائق و متخلف از صراط مستقیم الهی هستند ، این افراد خودشان در گمراهی و عصیان بسر برده ، و افکار دیگران را منحرف می‌کنند .

۶- البته ممکن است کسی در اثر ریاضتها یا برخورد یا مقدمات دیگر ، مادی یا معنوی ، بمقداری از این علوم که صحیح و حق است آگاهی یابد ، ولی بطور کلی صراط حقیقت و سلوک راه خدا و درک معارف و حقائق الهی : غیر از این راهها و این علوم و اطلاعات باشد .

آری در مسیر سیر الهی سخن از تحصیل اخلاص و بدست آوردن مقام فناء و عبودیت و شهود اسما و صفات و حقائق است ، ولی در این راه سخن از بدست آوردن پاسخ سئوالات چهل درصد باکم و زیاد آن و یا بدست آوردن نتایج مادی و متعلقات آن می‌باشد .

و گذشته از این : این علوم نیز قسمتی از علوم متداوله و رشته مخصوصی است ، و امتیاز آن اینست که بخاطر نتایج سوء و فسادیکه به آن مترتب است در دین مقدس اسلام بالاصاله از محرّمات شمرده شده است .

۷- و باید به این نکته باریک نیز متوجه باشیم که : ریاضتهائی که مرتاضین از مسلم و غیر مسلم متحمل می‌شوند ، یا افرادیکه مدتهای متمادی به ذکرهای مفصل یا ختومات و اوراد مشغول می‌گردند : هیچگونه آنان در مسیر سلوک روحانی و الهی نیستند ، اگرچه نورانیت و آثار معنوی نیز بدست آورند ، زیرا هدف در آنها بدست آوردن نتیجه معین غیر عبودیت و کمال حقیقی و رسیدن به مرحله توحید

و اخلاص است ، و در سلوک الهی آنچه غیر او باشد لازمست ترک کرده و انداخت  
اگرچه یک امر معنوی باشد ، مانند روشنائی و صفا و تسلط بر امور خوارق و انجام  
دادن اعمال برخلاف طبیعت و اطلاع یافتن بامور گذشته و آینده و خبر دادن از  
جریان حالات و امور و امثال اینها و در حقیقت این قبیل ریاضتها نیز شعبه باشد از  
علوم غریبه ، و از لحاظ نوع نتیجه با همدیگر اشتراک دارند .

۸- و برای تذکر لازم است در آخر این کتاب مستطاب بگوئیم که : بهترین برنامه  
و روش در راه سلوک الهی ، همانا علم و عمل است ، یعنی از ابتداء شروع به تعلم  
علوم مربوط به قرآن مجید و کلمات حضرات معصومین علیهم الصلاة والسلام توأم  
با عمل ، به آنطوریکه برنامه آقایان روحانیین حقیقی است : نموده و با کمال دقت و  
اهتمام در انجام دادن و پیشرفت این برنامه مجاهدت کند .

و چقدر زیبا و تمام است : جمله‌ای که در آغاز کتاب شرح امثله ذکر شده است -  
اوّل العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الأمر الیه - که بطور اجمال برنامه  
کامل یک فرد سالک الهی از ابتدا تا انتها ذکر شده است .

پس باید بعد از انتخاب استاد روحانی مهذب شروع به تعلم علوم الهی کرده ، و  
بقصد بدست آوردن معرفة جبار قدم برداشت من عمل بما علم الله ما لم  
يعلم - و من جاهد فینا لنهیدیم سبلنا .

در اینجاست که اگر استاد روشن ضمیر و متخصصی پیدا نکرد : از ابتداء به  
راهنمائیهای این کتاب شریف بدقت و ترتیب کامل عمل کرده ، و در همه حال از  
پروردگار منان استعانت و توفیق بخواهد .

و باید توجه پیدا کرد که : بی‌رنج گنج میسر نشود ، و من طلب العلی سهر

اللیالی ، جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب . و من یتق الله يجعل له فرقانا و  
 أبی الله ان یجری الامور الا بأسبابها ، قومی ، بجدّ و جهد گرفتند وصل دوست .  
 همینطوریکه بدست آوردن کمالات ظاهری و صناعات ، بی جد و جهد و بدون  
 تهیه اسباب و مقدمات میسر نشود : تحصیل مقامات معنوی و رسیدن به کمالات  
 روحی نیز بدون کوشش و طی مراحل و ریاضتها و تحمل زحمات و استقامت ،  
 ممکن نیست .

و امیدوار شدن به نتیجه مطلوب بدون تهیه مسائل و اسباب و بی زحمت و  
 تحمل مشقت ، زهی خیال خام و اندیشه بیهوده و باطل است .  
 آری تحصیل مقامات روحانی نورانی : محتاج است به عزلت قلبی ، ذکر لسانی و  
 باطنی ، عبادت و طاعت و بندگی ، و تزکیه نفس ، تحلیه باطن ، توجه دائمی ،  
 انقطاع از مادیات و علائق دنیوی ، ترک شهوات نفسانی ، انعزال از عادات و رسوم .  
 و برای اطلاع به تفصیل و جزئیات در مراتب سیر در این راه : رجوع شود به  
 رساله لقاء الله در سیر و سلوک ، با در نظر گرفتن مراتب .

تمام شد این رساله شریفه سیر و سلوک بعون الله و تأییده  
 در اوّل ماه رجب از سنه ۱۴۰۱ هجری ، در بلده طیّبه قم.

و أنا الأحقر العاصی المحجوب حسن المصطفوی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	مقدمه ناشر
۵	مقدمه
۱۹	متن و شرح
۲۲	اربعین و آثار آن
۲۸	عوامل خلوص
۳۰	معرفت مقصد
۳۴	مراتب خلوص
۴۱	قتل فی سبیل الله
۴۴	جهاد اکبر
۴۵	مراحل جهاد اصغر و اکبر
۴۷	ایمان و نفاق و جهاد
۵۲	منازل چهل گانه عالم خلوص
۶۰	تفصیل منازل دوازده گانه
۶۱	اسلام اصغر
۶۱	ایمان اصغر
۶۲	اسلام اکبر
۶۵	ایمان اکبر
۶۹	هجرت کبری

صفحه	عنوان
۷۱	جهاد اکبر
۷۴	فتح و ظفر بر جنود شیطان
۷۶	اسلام اعظم
۸۵	ایمان اعظم
۸۸	هجرت عظمی
۹۱	جهاد اعظم
۹۳	عالم خلوص
۹۶	سلوک در این منازل
۹۹	در اسلام و ایمان اکبر
۱۰۷	فقه جوارح و روحانی
۱۱۷	برنامه دیگر سلوک
۱۳۱	صمت
۱۳۵	خلوت
۱۴۱	کتمان سر
۱۴۴	شیخ و استاد
۱۵۲	اوراد لسانی
۱۵۶	نفی خواطر و فکر و ذکر
۱۷۴	اذکار مختلف و شرائط آن
۱۸۸	لوازم پنجگانه در ذکر

---

صفحه	عنوان
۱۹۵.....	آثار و نتایج ذکر.....
۲۰۱.....	برنامه سلوک و ذکر مؤلف.....
۲۰۹.....	الحاق ناسخ رساله.....
۲۱۱.....	تذکرات لازم.....
۲۱۵.....	فهرست.....